

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلام الوری بأعلام الهدی

مؤلف:

علامه مرحوم امین الأسلام

فضل بن حسن طبرسی

متوفای سال ۵۴۸ هجری قمری

(مترجم : عزیزالله عطاردی)

فهرست مطالب

فصل اول زندگانی حضرت علی علیه السلام

تولد و اسماء و القاب امیر المؤمنین علیه السلام.....	۵
مدت خلافت و وفات امیر المؤمنین علیه السلام.....	۶
دلایل امامت امیر المؤمنین علیه السلام.....	۸
معجزات و خوارق عادات امیر المؤمنین علیه السلام.....	۱۹
مناقب و خصوصیات امیر المؤمنین علیه السلام.....	۳۴
مجاهدات و اقدامات امیر المؤمنین علیه السلام در راه دین.....	۴۰
شهادت امیر المؤمنین علیه السلام.....	۴۹
محل دفن امیر المؤمنین علیه السلام.....	۵۲
اولاد امیر المؤمنین علیه السلام.....	۵۳
متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی حضرت علی.....	۵۴

فصل دوم - زندگانی حضرت زهرا سلام الله علیها

ولادت و دیگر مسائل کلی زندگی آن حضرت.....	۸۷
دلایل عصمت و فضیلت مقام حضرت زهراء علیها السلام.....	۸۸
شهادت و محل دفن حضرت زهراء.....	۹۱
متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی حضرت زهرا.....	۹۲

فصل سوم - زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام

ولادت و مدت امامت آن و دیگر مسائل کلی حضرت.....	۹۶
دلایل امامت امام حسن علیه السلام.....	۹۷
(مناقب حضرت مجتبی علیه السلام.....)	۱۰۰

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

- ۱۰۱ (شهادت حضرت مجتبی علیه السلام)
- ۱۰۲ (فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام)
- ۱۰۳ متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی امام حسن

فصل چهارم – زندگانی سیدالشهدا علیه السلام

- ۱۰۹ تاریخ ولادت ، القاب و اسماء حضرت سیدالشهدا
- ۱۰۹ دلائل امامت سید الشهداء علیه السلام
- ۱۱۱ (مناقب و فضائل حضرت سید الشهداء علیه السلام)
- ۱۱۴ (شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام)
- ۱۱۵ مرگ معاویه و اقدام امام حسین
- ۱۱۶ خروج امام از مدینه ، ورود به مکه و اعزام مسلم به کوفه
- ۱۱۹ قیام و شهادت مسلم بن عقیل
- ۱۲۲ خروج امام از مکه و حرکت به سمت کوفه و حوادث بین راه
- ۱۲۶ ورود به کربلا و وقایع تا روز نهم محرم
- ۱۲۹ وقایع شب عاشورا
- ۱۳۱ وقایع صبح عاشورا
- ۱۳۴ شروع جنگ و مبارزه شهادت اصحاب امام
- ۱۳۷ مبارزه و شهادت جوانان و اهل بیت امام
- ۱۴۰ وداع ، مبارزه ، شهادت و وقایع بعد از شهادت سیدالشهدا
- ۱۴۱ ورود کاروان اسرا به کوفه و وقایع این شهر
- ۱۴۳ ارسال سر مطهر شهدا و کاروان اسرا به شام
- ۱۴۵ برگشت اهل بیت به مدینه
- ۱۴۶ (اولاد حسین بن علی علیهما السلام)
- ۱۴۶ متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی امام حسین
- ۱۷۴ معرفی سایت آموزشی آستان وصال

۱- زندگانی حضرت علی (ع)

بخش دوم (زندگانی امیر المؤمنین علیه السلام)

(۱) (تولد امیر المؤمنین علی علیه السلام)

(۲) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب پس از سی سال از عام الفیل در خانه خدا در شهر مکه متولد شد، و قبل از وی کسی در بیت پروردگار دنیا نیامده بود، و پس از آن جناب نیز برای احدی این موضوع پیش نیامده است تولد علی علیه السلام در خانه خداوند فضیلت و شرافتی است که پروردگار بزرگ به آن حضرت اختصاص داده و به این وسیله وی را معظم و محترم داشته است.

مادر امیر المؤمنین فاطمه دختر اسد بن هاشم بود، که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمنزله مادر بودند و پیغمبر در دامن این بانوی بزرگوار تربیت شد، و او از اولین جماعتی است که به آن جناب ایمان آورد و با وی به مدینه مهاجرت کرد هنگام وفات فاطمه مادر امیر المؤمنین حضرت رسول او را کفن کرد و کفن او را از لباس مخصوص معین نمود و سپس خود در قبر او قرار گرفت تا وی از فشار قبر آسوده گردد، و او را بولایت فرزندش تلقین کرد، پس بنا بر این امیر المؤمنین علیه السلام اول کس از بنی هاشم است که از دو نفر هاشمی متولد شده است. (۳)

اسماء و القاب امیر المؤمنین علیه السلام

(۴) اسماء مبارک حضرت امیر علیه السلام در کتب آسمانی زیاد است، در کتب اصحاب و شیعیان آن حضرت در باره آنها مشروحا بحث شده است، کنیه مشهور آن جناب «ابو الحسن» است و گاهی به «ابو الحسین» و «ابو السبّطین» و «ابو الریحانتین» نیز مکتبی بوده (۱) یکی از کنیه‌های آن حضرت «ابو تراب» است، و این کنیه را حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن جناب اعطاء کرده بود در هنگامی که وی را در سجده روی خاک مشاهده کردند.

یکی از القاب خاصه آن جناب «امیر المؤمنین» بود، این لقب را حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن حضرت دادند و فرمودند به علی بن ابی طالب بعنوان امیر المؤمنین سلام کنید، در مذهب شیعه اطلاق این عنوان به هیچ یک از ائمه تجویز نشده است زیرا که این عنوان مخصوص علی علیه السلام می باشد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

امیر المؤمنین سلام الله عليه از طرف حضرت رسول صلی الله عليه و آله به القاب و عناوین دیگری نیز ملقب بوده مانند: سید المسلمین، امام المتقین، قائد الغر المحجلین، سید الأوصیاء، و سید العرب، اخو رسول الله، وزیر، وصی، خلیفه رسول الله، مرتضی، یعسوب المؤمنین، و صهر رسول الله.

مدت خلافت و وفات امیر المؤمنین علیه السلام

(۳) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بیست و یکم ماه رمضان سال چهلیم از هجرت در اثر ضربت ابن ملجم مرادی به شهادت رسید، در شب نوزدهم رمضان هنگامی که آن بزرگوار قصد اداء نماز صبح را داشتند و مردم را برای نماز دعوت میکردند در مسجد بزرگ کوفه توسط آن شقی روسیاه ضربت خوردند.

عبد الرحمن بن ملجم مرادی از آغاز شب در مسجد کوفه انتظار امیر المؤمنین علیه السلام را میکشید و با شمشیر زهر آلود خود در گوشه مسجد مخفی شده بود، پس از اینکه علی علیه السلام مجروح شدند و فرق مبارکش شکافته شد و بدنش مسموم گردید تا شب بیست و یکم بسر بردند و در ثلث آخر شب بیست و یک جهان را وداع گفتند، علی علیه السلام قبل از این قضیه مردم را از وقوع آن اطلاع میداد. (۴) در روایات وارد شده است چون ماه رمضان درآمد امیر المؤمنین علیه السلام هر شبی را در نزد یکی از فرزندان و خویشاوندان بسر میبرد، و هنگام صرف غذا بیش از سه لقمه میل نمیفرمود خدمت آن جناب عرض کردند: چرا غذا بیشتر میل نمیفرمائید؟

فرمودند: میل دارم هنگام رسیدن امر پروردگار که در همین یکی دو شب خواهد آمد، جوفم از غذا خالی باشد، و امیر المؤمنین علیه السلام در همین شبی که این سخنان را میفرمودند مورد اصابت شمشیر ابن ملجم واقع شدند. (۱) اصبع بن نباته گوید: امیر المؤمنین در ماه رمضان که بشهادت رسید برای ما خطبه خواند و فرمود: اینک ماه رمضان که اول سال و بزرگ همه ماهها است فرا رسیده و شما در این سال همگان در یک صف حج خانه خدا را بجا خواهید آورد، نشانه این مطلب این است که من در آن هنگام در میان شما نخواهم بود، اصبع گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در این هنگام از مرگ خود اطلاع میداد و حال اینکه ما از جریان قضیه بی خبر بودیم. (۲) گروهی روایت میکنند که علی علیه السلام در بالای منبر دست مبارک خود را به محاسن شریفش میگذاشت و میفرمود: چه کسی مانع است که شقی ترین امت این محاسن را از خون خضاب کند. (۳) ابو صالح حنفی گوید: از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم میفرمود: حضرت رسول صلی الله عليه و آله را در خواب دیدم، و از ظلم و ستمی که از امت او دیدم شکایت کردم و گریستم پیغمبر فرمود: ای علی گریه نکن، پس از این ملتفت شدم دو نفر را در آهن بند کرده اند و با سنگهای بزرگ بر سر آنها میزنند و خون از آن جاری بود، ابو صالح گوید: روز بعد در هنگام برخورد با مردم شنیدم امیر المؤمنین را شهید

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

کرده‌اند. (۴) حسن بصری گوید: در آن شب که امیر المؤمنین را ضربت زدند، حضرت تا هنگام صبح بیدار بود و هرگز بخواب نرفت، ام کلثوم عرض کرد: چرا در این شب بخواب نمیروی؟ فرمودند: اگر به صبح برسم مرا خواهند کشت.

در هنگام صبح ابن نباح خدمت حضرت آمدند و او را برای اداء نماز خبر کردند، امیر المؤمنین علیه السّلام چند قدم بطرف مسجد آمدند و بار دیگر مراجعت نمودند، ام کلثوم عرض کرد: جعده را امر کنید تا برای مردم نماز بخواند، فرمود: آری جعده را اطلاع دهید تا اقامه نماز کند.

پس از این جریان فرمود: از مرگ فرار نتوان کرد، و از منزل بیرون شدند و بطرف مسجد آمدند، در هنگام ورود به مسجد به ابن ملجم برخورد کردند، و او از اول شب چشم بر هم نگذاشته و در انتظار ورود آن جناب بود، و در نزدیک صبح بخواب رفته بود، امیر المؤمنین علیه السّلام او را حرکت داد و از خواب بیدار کرد و گفت: برخیز هنگام نماز است، وی از جای خود حرکت و با شمشیری که در دست داشت بر فرق مبارک آن جناب زد. (۱) در حدیث دیگر آمده است که: آن حضرت در آن شب هرگز نخوابید، و پیوسته از اطاق بیرون میشد و به آسمان نگاه میکرد و میفرمود: به خداوند سوگند دروغ نمیگویم و به من دروغ هم نگفته‌اند، و این همان شبی است که وعده مرگم را داده‌اند، پس از این به محل خوابش مراجعت میکرد. هنگامی که فجر طالع شد و صبح دمید با کمال قوت و صلابت از منزل بیرون شد و با خود میفرمود: اکنون که مرگت فرا میرسد خود را برای آن آماده کن، از مردن هرگز جزع و بیتابی منما هر گاه مرگ نزدیک شود.

چون امیر المؤمنین علیه السّلام از اطاق خارج شد، و در حیاط خانه قرار گرفت، چند مرغابی که در منزل بودند از آن حضرت استقبال کردند و در مقابل او فریاد کشیدند و از خروجش جلوگیری مینمودند، فرمود اینان را واگذارید در دنبال این فریادها گریه‌ها خواهد بود، و بعد از منزل بیرون شدند و در مسجد ضربت خوردند (۲) علی علیه السّلام در هنگام شهادت شصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود، از این مدت سی و سه سال را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذرانیدند، و در هنگام بعثت پیغمبر ده سال از عمر شریفش گذشته بود. (۳) از حبه عرنی روایت شده که وی گفت: حضرت رسول روز دوشنبه مبعوث گردید و علی علیه السّلام روز سه شنبه به آن جناب ایمان آورد و مدت سیزده سال در مکه و ده سال هم در مدینه و سی سال و چند ماه و چند روز هم بعد از رحلت پیغمبر در این جهان زندگی کردند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفتند حسنین علیهما السلام طبق وصیت پدر بزرگوارشان او را غسل و کفن کردند، و جنازه شریفش را شبانه بطرف غریین واقع در نجف کوفه حمل کردند و در آنجا بن خاک سپردند و محل قبرش را محو کردند.

علی علیه السلام از خبث باطن بنی امیه اطلاع داشت و لذا برای اینکه نسبت بقبر او اهانت و جسارتی نشود دستور فرمود تا قبر وی را از انظار مخفی بدارند، و محل دفن آن بزرگوار هم چنان پوشیده بود تا حضرت صادق علیه السلام در هنگام رفتن نزد ابو جعفر منصور در حیره قبر مبارک او را ظاهر ساخت.

(۲) دلایل امامت امیر المؤمنین علیه السلام

(۲) به دلایل قاطعه ثابت شده است که امامت در هر زمانی لازم است، زیرا که در انجام افعال واجبه و ترک کارهای زشت امامت لطفی است که از طرف خداوند اعطاء شده است، ما بالضروره مشاهده میکنیم که هر گاه پیشوای مقتدری در میان مردم پیدا شود مردم طبعاً رو بصلاح میروند و از فساد و تباهی دست میکشند، و در هنگام نبودن این چنین پیشوائی فساد فزونی پیدا میکند و صلاح رو بنقصان میگذارد.

هم چنین واجب است که این پیشوای موصوف معصوم باشد، زیرا که احتیاج مردم به این نوع پیشوا برای این است که مردم معصوم نیستند و جایز الخطا میباشند، و اگر چنانچه امام مانند سایر مردم معصوم نباشد، او نیز به امامی دیگر که معصوم باشد احتیاج پیدا خواهد کرد، و در هر صورت لابد است که به امام معصومی منتهی شود، و مطلوب ما نیز همین است که مردم به امام معصوم احتیاج دارند.

هنگامی که وجوب عصمت امام ثابت شد شناختن این امام معصوم باید به معرفی پروردگار باشد زیرا که خداوند از اسرار و نهانی امور آگاه است و از سرائر و ضمائر مردم خبر دارد و جز این طریق راه دیگری برای معرفت امام معصوم در دست نیست. در این صورت لازم است که پروردگار بزرگ این امام را معرفی کند و بوسیله معجزات و کرامات و خوارق عادات امر او را بر مردم روشن گرداند و ما بعد از سیر در حالات این امت و مطالعه در موضوع امامت به مطالب ذیل برخوردیم. (۱) مسلمین پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسه گروه منقسم شده‌اند و در موضوع امامت هر یک بنحوی سخن گفته‌اند که اینک گفته‌های آنان تشریح می‌گردد:

شیعیان معتقدند که امام بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و پیغمبر به امامت و خلافت وی تصریح کرده است، بنی عباس و طرفداران آنها عقیده دارند عباس عموی پیغمبر امامت را به ارث میبرد، بقیه از مسلمین معتقدند که امام بعد از پیغمبر ابو بکر است.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

کسانی که بامامت ابو بکر و عباس عقیده دارند اجماع کرده‌اند که این دو نفر معصوم نیستند و لذا از موضوع امامت خارج میشوند زیرا که قبلاً گفتیم امام باید معصوم باشد پس بنا بر این امام معصوم بعد از پیغمبر جز امیر المؤمنین علی علیه السلام کسی دیگر نمیتواند باشد و خداوند هم بامامت وی تصریح کرده و اشاره فرموده است مطالب فوق مورد اتفاق کلیه فرق مسلمین است و جز اقوال سه گانه مذکور، قول دیگری دیده نشده است و اما دلائل سمعیه در مورد امامت امیر المؤمنین علیه السلام زیاد است علمای امامیه از قدیم و جدید در این مورد کتابهای زیادی نوشته‌اند سید مرتضی علم الهدی - رضوان الله علیه - در کتاب «شافی» راجع به امامت علی بن ابی طالب داد سخن داده و در پیرامون این مسأله مشروحاً بحث کرده است و جواب اعتراضات مخالفین را داده است خداوند او را از دین و اهل آن جزای خیر مرحمت کند و ما اکنون مختصری در این موضوع ایراد میکنیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله راجع بامامت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی موارد قولاً و فعلاً تصریح کرده و در پاره از اوقات تنها به قول اکتفاء نموده است، اما در نصوصی که قولاً و فعلاً تصریح بامامت وی شده و او را مستحق و شایسته برای این امر دانسته و وی را بر دیگران فضیلت و برتری داده بقرار ذیل است:

تزوید حضرت زهراء سلام الله علیها بامیر المؤمنین، و عقد اخوت بین او و پیغمبر، و مقدم داشتن او را بر سایر اصحاب، حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر گاه اراده میکرد امیر المؤمنین را به جایی بفرستد و یا لشکری به جایی روانه کند وی را امیر و فرمانده قرار میداد، و تا پایان عمر، امیر المؤمنین علیه السلام را تحت ولایت کسی قرار نداد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در طول مدتی که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند و با قرابتی که با وی داشتند همواره افعال و اقوالش مورد رضایت آن جناب بود و هرگز بر وی خشمگین نشد و او هم در هیچ کاری که از طرف پیغمبر بوی محول می شد کوتاهی نمیکرد.

در صورتی که بقیه اصحاب این چنین نبودند و آنان همواره توبیخ می شدند و از این گونه مطالب اخبار و روایات زیاد است که حاکی از مقام بلند و کمال عصمت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین است و اینک چند حدیث ذیلاً ذکر می شود (۱) ۱- در جنگ احد مردم فرار کردند و علی علیه السلام تنها با مشرکین جهاد میکرد تا آنگاه که همه آنان فرار نمودند، جبرئیل به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد:

این است فداکاری و مواساة پیغمبر فرمود: علی از من است و من هم از وی، جبرئیل گفت: و من هم از شما هستم، و حضرت رسول در این روایت او را مانند خود خوانده همان طور که در آیه مباهله خداوند امیر المؤمنین علیه السلام را بمنزله نفس پیغمبر معرفی کرده است. (۲) ۲- حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

آله به بریده فرمودند، بغض علی را در دل نگیر زیرا که وی از من است و من هم از وی، مردم از ریشه‌های مختلفی آفریده شده‌اند لیکن من و علی از یک اصل و ریشه هستیم. (۳) ۳- پیغمبر در زندگانی خود مکرر میفرمود: علی با حق است و حق هم با وی می‌باشد، وی بهر سو که میل کند حق هم دنبال او می‌رود و از وی جدا نمی‌گردد. (۴) ۴- در حدیث مشهور «طیر مشوی» آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بهترین دوستان را نزد من حاضر کن تا با من در خوردن این غذا شرکت کند، در این هنگام که پیغمبر منتظر شخص موصوف بود ناگهان امیر المؤمنین وارد شدند و با او در صرف غذا شرکت کردند. (۱) ۵- هنگامی که حضرت زهراء را به علی بن ابی طالب تزویج کردند، زنان قریش بعنوان اینکه وی را بمرد فقیری داده‌اند فاطمه علیها السلام را سرزنش می‌کردند، در این هنگام حضرت رسول دخترش را مخاطب قرار داده و فرمود: من تو را بمردی تزویج کردم که پیش از همه مسلمان شد، و از جهت علم و دانش و فضیلت بر سایرین مقدم است.

خداوند بمردمان روی زمین نظر افکند و مرا از میان آنان برگزید، و برسالت مبعوث کرد، و بار دیگر بطرف مردم نظر نمود، و از میان آنها علی را اختیار فرمود و او را بوصایت برگزید، پس از آن بمن وحی فرستاد تا تو را در نکاح وی قرار دهم اکنون ای فاطمه بدان خداوند بتو کرامت فرموده و تو را بگرامیتین و بزرگترین فردی تزویج کرده است.

در این هنگام حضرت فاطمه خوشوقت شد، پس از این فرمود: ای فاطمه علی ابن ابی طالب هشت فضیلت دارد که پیکر منافقین و دشمنان او را می‌شکند، و خداوند این فضائل را به گذشتگان نداده و به آیندگان نیز نخواهد داد.

علی بن ابی طالب در دنیا و آخرت با من برادر است و دیگران از این جهت سهمی ندارند، و تو ای فاطمه سیده زنان بهشت هستی که اینک همسر او می‌باشی، حسنین که دو رحمت از طرف پروردگار می‌باشند فرزند او هستند، جعفر طیار که خداوند دو بال به وی مرحمت کرده و او در بهشت با فرشتگان پرواز میکند برادر اوست، علی بن ابی طالب دارای علوم گذشتگان و آیندگان است، و او نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و آخرین فردی است که با من سخن خواهد گفت و من عهد و پیمان خود را با وی خواهم بست و او جانشین و وصی من و سایر انبیاء خواهد بود. (۲) ۶- حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود: من شهر علم هستم و علی نیز در آن می‌باشد هر که اراده کند به شهرستان علم و دانش درآید باید از در وارد شود، (۳) عبد الله بن مسعود روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را نزد خود طلبید و با وی در نهانی بگفتگو پرداخت، هنگامی که از خلوت بیرون شد از وی پرسیدیم پیغمبر چه موضوعی را با

السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

شما در میان گذاشته بود، فرمود: هزار باب از علم بروی من گشود که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود. (۱) ۷- محبت علی بن ابی طالب علامت ایمان و بغض و عداوت وی نشانه نفاق است حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این باره میفرمود: تو را جز مؤمن کسی دوست نمیدارد، و منافقین نیز همواره بغض تو را در دل دارند. (۲) ۸- حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام را علامت برای طهارت مولد قرار داد، و هم چنین دشمنی و عناد با آن حضرت را نشانه خبث مولد اعلام فرمود، در روایت آمده که پیغمبر فرمود: فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب آزمایش کنید، هر یک از کودکان شما که بوی علاقه دارند و او را دوست میگیرند، بدانید این کودک از طریق مشروع متولد شده، و اگر چنانچه وی را دشمن داشته باشد، از راه غیر مشروع پدید آمده است. (۳) حضرت باقر علیه السّلام از جابر بن عبد الله انصاری - رضوان الله علیه - روایت میکند که وی گفت از پیغمبر شنیدم میفرمود: ای علی میل داری تو را خوشحال کنم و مزده دهم، عرض کرد آری دوست دارم هر چه میخواهید بفرمائید، حضرت فرمود: من و شما از یک اصل آفریده شده‌ایم و سرشت ما یکی است، از طینت ما مقداری زائد آمد و خداوند شیعیان ما را از آن خلق فرمود، روز قیامت مردم را بنام مادرانشان خطاب خواهند کرد جز شیعیان ما که آنان را بنام پدرانشان فریاد میزنند. (۴) روایت کرده‌اند که جابر بن عبد الله انصاری در کوچه‌های مدینه گردش میکرد و میگفت: علی بهترین آدمیان است و هر کس مخالف این باشد وی کافر است، ای گروه انصار فرزندان خود را بدوستی علی بن ابی طالب آزمایش کنید، هر کدام امتناع کردند در باره مادرش تحقیق کنید. (۵) ۹- از ابن عباس روایت شده که پیغمبر فرمود: در روز قیامت مردم را به نام مادرانشان خطاب خواهند کرد جز شیعیان ما که آنان را به اسم پدرانشان مخاطب قرار خواهند داد، و این برای این است که شیعیان ما طهارت مولد دارند. (۱) ۱۰- حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود: علی بن ابی طالب و پیروان او اهل نجات هستند. (۲) ۱۱- انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که آن جناب فرمود:

روز قیامت هفتاد هزار نفر از امت من بدون حساب وارد بهشت خواهند شد، و آنان عذاب و سختی روز قیامت نخواهند دید، پیغمبر پس از این متوجه امیر المؤمنین شد و فرمود، این جماعت شیعیان تو هستند و تو هم پیشوای آنان هستی. (۳) ۱۲- ابو رافع گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی برای مردم خطبه خواندند و در ضمن خطبه فرمودند: ای مردم خداوند به موسی بن عمران امر کرد مسجدی بسازد و خودش به اتفاق هارون و دو فرزند وی شبر و شبیر در آن جا اقامت کند، اینک خداوند مرا امر فرموده است که

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

مسجدی بسازم و به اتفاق علی و حسنین در آن جا مسکن کنم و درهائی که بطرف مسجد باز می شود جز باب علی همه را مسدود کنم.

در این هنگام حمزه بن عبد المطلب از جای خود حرکت کرد و در حالی که میگریست عرض کرد: یا رسول الله عمویت را از مسجد بیرون کردی و پسر عمویت را در آن جا دادی، فرمود: من از پیش خود تو را از مسجد بیرون نکردم و علی را در مسجد راه ندادم، این خداوند است که وی را در مسجد ساکن کرده است، ابو بکر گفت: پس اجازه فرمائید از اطاق من سوراخی بطرف مسجد باز باشد، فرمود: به اندازه سر سوزنی نیز بکسی اجازه داده نمیشود. (۴) زید بن ارقم از سعد بن ابی وقاص روایت میکند که حضرت رسول تمام درهای مسجد را بستند جز درب علی بن ابی طالب، و سید حمیری در اشعار خود به این موضوع اشاره کرده و گفته:

صهر النبى و جاره فى مسجد طهر یطیبه الرسول مطیب

سیان فیه علیه غیر مذمّم ممشاه ان جنبا و ان لم یجنب

از این گونه افعال و اقوال که از طرف حضرت رسول در باره امیر المؤمنین صادر شده است در کتب اخبار فریقین زیاد است و ما اگر همه آنها را یادداشت کنیم بر حجم کتاب افزوده خواهد شد، و این مختصر هم در باره امامت و خلافت آن حضرت کافی است و از روایات معلوم است که وی از هر جهت شایسته امر خلافت و امامت بوده است از این اخبار بطور کامل استفاده می شود که امیر المؤمنین علیه السلام در عالترین مقام و مرتبه از علم و دانش بوده، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فوق العاده بوی علاقه داشته است و این خود بزرگترین دلیل و برهان است که وی شایسته مقام امامت بوده است.

در نزد عقل سلیم روشن و هویدا است که هر کس دارای فضل و کمال و علم و دانش و فضیلت بود، و مقام و منزلتش در دین نزد همگان مسلم گردید، او بر دیگران مقدم است و لایق امامت و خلافت خواهد بود، زیرا که موضوع امامت پس از نبوت از شریفترین مناصب دینی و مقامات مذهبی است، پس بنا بر این کسی که قدر و منزلتش در دین زیاد باشد، و یقینش در اصول دینی و مذهبی از سایرین زیاد بود، و در ترویج دین ثابت قدم گردد به حکم عقل و وجدان امامت حق اوست.

این موضوع روشن است که هر گاه پادشاهی و یا امیری در دوره زندگانی خود یکی از اصحاب خود را مورد توجه قرارداد و بوی اظهار علاقه کرد، و از اعمال و افعال او رضایت حاصل نمود، دلیل است بر اینکه وی به این شخص علاقه دارد، و اعمال و رفتار او مورد رضایت او هست، و برای همین جهت دوست دارد که شخص موصوف پس از وی بعالترین مقام برسد.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

عده‌ای از علمای امامیه گفته‌اند: دلیل عقلی گاهی بر دلیل قولی رجحان دارد، زیرا که در او شبهه نیست و لیکن در دلائل قولی ممکن است جای مجاز و تأویل باز باشد و اما نص مختص به قول نیز بر دو قسم است: نص جلی، نص خفی، نص جلی آن است که پیغمبر تصریح به امامت امیر المؤمنین علیه السّلام کرده باشد و برای کسی جای انکار نبود، (۱) مانند اینکه فرمود: «سَلِّمُوا عَلَیَّ عَلَیَّ بِمَرَّةٍ الْمُؤْمِنِينَ» (۲) و هم چنین دست علی علیه السّلام را گرفته و در حالی که به وی اشاره می‌فرمود گفت: این خلیفه من است که پس از من در میان شما خواهد بود، از وی اطاعت کنید و بفرمان او گوش دهید.

(۱) حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: اینک بشنوید و گواهی دهید که این امیر مؤمنان و سید اوصیاء است، (۲) و هم چنین پیغمبر در اوائل بعثت در منزل خود غذائی آماده ساختند و گروهی از بنی هاشم را دعوت کردند، هنگامی که همگان پیرامون یک دیگر جمع شدند و پس از اینکه غذا صرف شد حضرت آنان را مخاطب ساخته و فرمود:

ای فرزندان عبد المطلب خداوند مرا برای ارشاد مردم مبعوث کرده، و به من امر نموده که مخصوصاً شما را به اسلام و قرآن دعوت کنم، و در این باره فرموده: وَ أَتَذَرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ اکنون من شما را به دو کلمه دعوت میکنم که در زبان بسیار سبک و در میزان خیلی سنگین میباشد.

اگر شما فرزندان عبد المطلب این دو کلمه را بر زبان جاری سازید و به آن معتقد شوید، بر عرب و عجم سلطنت و فرمانروائی خواهید کرد، و همه ملتها در نزد شما خاضع و سرافکنده خواهند شد، و در نتیجه گفتن این دو کلمه از آتش رهایی پیدا میکنید و به بهشت داخل میشوید.

اکنون این دو کلمه را که: «أشهد أن لا اله الا الله، و أنّ محمداً رسول الله» است بگوئید، و هر کس از شما در این امر از من پشتیبانی کند و پاسخ مرا بگوید، وی برادر و جانشین و وارث من بعد از وفاتم خواهد بود، تمام مجلسیان سکوت کردند و چیزی نگفتند.

در این هنگام امیر المؤمنین علیه السّلام از جای خود برخاستند و عرض کردند: یا رسول الله من در این امر از شما پشتیبانی خواهم کرد، پیغمبر فرمود: اکنون بنشین شما وصی و خلیفه و وارث من خواهی بود.

پس از این جریان فرزندان عبد المطلب از منزل بیرون شدند، و به ابو طالب گفتند: اگر در دین برادرزاده‌ات داخل شوی خود را حقیر و ذلیل میکنی، زیرا وی فرزندان را بر تو امیر قرار داد.

این حدیث را ابو سعید خرقوشی، و مفسر نیشابوری که امام اهل حدیث است در تفسیر خود آورده است، و این گونه نصوص را فقط شیعه امامیه روایت میکنند و به آن استناد می‌جویند، اگر چه بعضی از اهل روایت از این خبر غافل شده‌اند و او را روایت نکرده‌اند. (۱) این نص صریح را علمای امامیه در کتب خود آورده‌اند،

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و در باره او بتفصیل بحث کرده‌اند، و گفتار مخالفین را باطل ساخته‌اند، ما اگر بخواهیم در این باره بحث کنیم کتاب ما بطول خواهد انجامید، اکنون هر کس میل دارد تفصیل این موضوع را بداند به کتاب «شافی» مراجعه کند، تا اطلاعات لازم را در آن جا بیابد.

و اما نص خفی در مورد آیات و اخباریست که در او تصریح به اسم نشده است و راجع به این گونه روایات اختلافات زیادی مشاهده می‌شود، و در معانی آنها اقوال مختلفی ابراز شده است، اینک یکی از آیات شریفه قرآن را که در این مورد نازل شده مورد گفتگو قرار میدهیم.

خداوند متعال فرموده: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** طریق استدلال به آیه شریفه این است که: مقصود از کلمه «وَلِيِّكُمْ» کسی است که سزاوار زمامداری مسلمین باشد و امور زندگی آنان را در دست گیرد، و اطاعت وی نیز بر آنان واجب باشد.

«ولی» در اصطلاح دارای چندین معنی است که اکنون ذکر می‌شود سلطان و حاکم را از این جهت «ولی» می‌گویند که تدبیر امور رعیت با وی میباشد، کسانی که برای خلافت و سلطنت تربیت میشوند «ولی عهد» نام برده میشوند زیرا که ولیعهد پس از درگذشت خلیفه و یا سلطان زمام امور را در دست میگیرند، و در مورد زنان هم گفته می‌شود: «انه ولیّ المرأة» و این هم از این جهت است که نکاح و تزویج او در دست ولی میباشد، و راجع به مقتول هم می‌گویند: «فلان ولیّ الدم» و این بمناسبت این است که گرفتن دیه و یا گذشت بوی ارتباط دارد.

مبرّد در کتاب خود گفته: «ولی» معنی اولی و احق را دارد، و مولی نیز به همین معنی است پس بنا بر این وقتی که «ولی» در لغت به معنی اولی و احق باشد در آیه شریفه هم باید همین معنی را در بر گیرد.

اینک برگردیم به آیه مبارکه، «ولی» به معانی مذکوره در باره خداوند و رسول کاملاً صدق میکند، زیرا خدا و رسول اختیار تمام مردم را در دست دارند، و امور آنها را اداره میکنند، اکنون به بینیم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در آیه شریفه به کجا ارتباط دارد (۱) در نزد مفسرین ثابت گردیده که: مقصود از **وَالَّذِينَ آمَنُوا** همه مؤمنین نیستند بلکه بعضی از آنان منظور هستند، و آن کسی است که صفت ایتاء زکاء در حالت رکوع را داشته است، و این موضوع نیز برای امیر المؤمنین علیه السلام روی داده و آیه شریفه در این جا متوجه آن جناب است موضوع ولایت در این آیه مبارکه که منحصر شده است به خداوند و رسول و آن کسی که در حال رکوع اداء زکاء کرده و به مؤمنین دیگر هیچ ارتباطی ندارد، زیرا کلمه «انما» در حصر استعمال می‌شود، اعراب در محاورات خود گویند: «انما الفصاحة فی الشعر للجاهلیة» و یا «انما النحاة المحققون البصريون» مقصود نفی فصاحت از غیر مردمان دوره جاهلیت و عدم دقت از غیر بصریین میباشد.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

پس بنا بر این معنی «ولی» در آیه شریفه همان معنای امامت میباشد که تدبیر امور مسلمین و اصلاح شئون آنها به امام ارتباط دارد، کسانی که «ولی» را بمعنی دوستی در دین دانسته‌اند در خطا و اشتباه میباشند، زیرا که این نوع دوستی بهمه اهل ایمان مربوط است و اختصاص به دسته معینی ندارد، بطوری که در بالا اشاره کردیم این آیه متوجه امیر المؤمنین علیه السّلام است و اینک شواهد مربوطه را در ذیل ذکر میکنیم (۲) ۱- در اخبار و روایات خاصه و عامه وارد شده که این آیه شریفه در باره امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده و این در هنگامی بود که آن حضرت بنماز مشغول بودند و سائلی از راه رسید، امیر المؤمنین انگشت خود را از دست بیرون کرده و به او دادند این قضیه در کتب اخبار و در تفاسیر در ذیل آیه شریفه بتفصیل ذکر شده است. (۳) ۲- مسلمین اجماع کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السّلام مورد توجه این آیه مبارکه است، زیرا گروهی میگویند که این در باره همه اهل ایمان است و علی علیه السّلام هم یکی از مؤمنین است، و عده هم عقیده دارند که آیه شریفه متوجه شخص آن جناب بوده و دیگران منظور نیستند. (۱) ۳- کسانی که میگویند مقصود از «ولی» در آیه شریفه امامت و خلافت میباشد عقیده دارند که این معنی جز در علی بن ابی طالب علیه السّلام بر دیگری تطبیق نمی‌کند، و آیه کریمه متوجه شخص او می‌باشد زیرا که ثابت شده در هر زمانی بیش از یک امام وجود ندارد.

اکنون که روشن شد مقصود آیه شریفه امامت است و ما سابقا ثابت کردیم که امامت هم حق علی علیه السّلام است ثابت می‌گردد که این آیه متوجه شخص او میباشد و در این مورد سخن فراوان است هر کس دنبال تفصیل این مطلب میباشد به کتب بزرگ در این فن رجوع کند. (۲) و اما نص از طرق اخبار و روایات مانند گفتار حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در غدیر خم فرمودند «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» (۳) و نیز فرمودند: «انت منی بمنزله هارون من موسی» این دو خبر شریف را شیعه و ناصبی هم روایت کرده‌اند و تمام امت مسلمان این حدیث را پذیرفته و اگر چه در تفسیر و تاویل آن اختلاف نموده‌اند و در باره حدیث غدیر بدو طریق میتوان استدلال کرد. (۴) اول- اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر وجوب اطاعت خویش را برای مسلمین تقریر کرد و فرمود: «ا لست اولى بکم من انفسکم» مردم همگان فرمایش آن جناب را تصدیق کردند و اعتراف نمودند پیغمبر بلافاصله علی علیه السّلام را بالای دست مبارک خود بردند و عطف به جمله ما قبل فرمودند: «من کنت مولاه فهذا مولاه» و در پاره از روایات دیگر آمده «فهذا علیّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باره امیر المؤمنین جمله‌ای را فرمودند که قبلا در باره او گفته بودند زیرا که لفظ «مولی» همان معنی «اولی» را در بردارد اگر چه از برای آن معانی دیگری هم ذکر شده است

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و لیکن معلوم است که مقصود از این لفظ در این مورد بخصوص همان معنی اولی است و حضرت رسول هم این مورد را در نظر داشته است و اهل لغت هم مولی را در این معنی استعمال کرده‌اند.

پس بنا بر این لفظ «مولی» در این حدیث معنی امامت را در بر دارد همان گونه که میگویند: سلطان و حاکم اولی است به اقامت حدود تا رعیتش و مولی سزاوارتر است از دیگران به عبدش و فرزندان میت از دیگران بمیراث پدرشان اولی هستند و خداوند در این مورد فرموده: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ در تفسیر این آیه شریفه بین مفسرین اختلاف نیست که مقصود از «اولی» این است که حضرت رسول بتدبیر مسلمین و امر و نهی در باره آنان از همگان اولی است.

اکنون معلوم شد پیغمبر از جهت اینکه اطاعتش بر همه مسلمین واجب است حتی به خود آنان بیش از خودشان ولایت دارد و سزاوار است که در باره آنها هر گونه امر و نهی بفرماید و شئون زندگی آنان را در دست خود گیرد این معنی در باره امیر المؤمنین علیه السلام نیز کاملاً صدق میکند و او هم مانند پیغمبر است زیرا اطاعت او هم واجب است و امر و نهی و تدبیر زندگی و شئون اجتماعی مسلمین در اختیار اوست زیرا که آن جناب فرمود: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه». (۱) دوم - استدلال دیگری که ما میتوانیم به این حدیث شریف بنمائیم این است که: ما از مقدمه صرف نظر میکنیم و به همین جمله که فرمود: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» اکتفاء مینمائیم. البته پیداست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز غدیر در حضور گروه مهاجر و انصار با اظهار این جمله میخواست حقی را که مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام بود برای مردم ابراز کند و حق مطلب را اداء نماید.

اکنون لازم است که ما تمام معانی و اقسام «مولی» را ذیلاً بیان کنیم تا آن چه با حضرت رسول تناسب دارد و یا معانی غیر مناسب با آن جناب روشن گردد، «مولی» در لغت بمعنی «حلیف» آمده است، و این معنی این حضرت رسول هیچ گونه تناسبی ندارد زیرا که آن جناب با کسی حلیف نبوده و با هیچ یک از قبائل عرب قرار دادی نداشته است.

و از جمله معانی که برای «مولی» ذکر شده معتق، جار، صهر، امام و ابن عم است، البته واضح است که همه این معانی مقصود نبوده است، زیرا ولاء عتق قبل از آمدن شریعت اسلام در میان اعراب جریان داشته و همگان از این موضوع اطلاع داشتند و نیازی نبود که پیغمبر این مسأله را به آنان اطلاع دهد، و هم چنین است معانی، همسایه و دامادی و پسر عم زیرا که همه مسلمین میدانستند که علی علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله پسر عم است و داماد او هم میباشد. (۱) و نیز از معانی «مولی» ولایت در دین، و یاری کردن، و محبت و دوستی است، و بسیار روشن است که این معانی هم مقصود نبوده‌اند، زیرا همگان میدانند

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

که مؤمنین باید با یک دیگر محبت و دوستی داشته باشند و یک دیگر را یاری کنند، و از دین خود دفاع نمایند، پس بنا بر این تمام این معانی در این جا مقصود نیستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این جمله معنی مهمتر و بزرگتری را اراده کرده است.

چگونه ممکن است پیغمبر مردم را در این محل غیر مناسب پیاده کند، و آنان را روی زمین های داغ بنشانند و خود بالای جهاز شتران برود و خطبه مفصلی بخواند و بعد برای گروه مهاجر و انصار موضوعاتی را در میان بگذارد که همگان از آنها اطلاع دارند، و لیکن حق این است که مطلب غیر از اینها است و حضرت رسول مقصودی بسیار عالی داشته اند.

معنی حقیقی و واقعی «مولی» در این جمله همان معنی «اولی» است که متضمن معنی امر و نهی و تدبیر امور ملت و اصلاح شئون زندگی مسلمین میباشد، و باقی معانی و اقسام هیچ گونه تناسبی با مقام ندارد، و اگر غیر از این معنی دیگری اراده شود فرمایش حضرت رسول در آن اجتماع بزرگ خالی از فائده خواهد بود، و پیغمبر اکرم نیز هرگز سخن بیفایده بر زبان نمیراند، و مقصود آن بزرگوار در آن اجتماع بزرگ این بود که امیر المؤمنین را بعنوان خلافت و زمامداری مسلمین معرفی کند. (۲) یکی از روایاتی که میتوان به امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام استدلال کرد حدیث معروف «أنت منی بمنزلة هارون من موسى ألا أنه لا نبيّ بعدی» میباشد و به این روایت از دو جهت میتوان استناد جست. (۱) اول - از این خبر شریف و مشهور تمام منازل و مقاماتی را که هارون نسبت به موسی داشت میتوان نسبت به علی علیه السّلام داد، جز مقام نبوت و رسالت که در متن حدیث استثناء شده، و موضوع اخوت ظاهری و عرفی نیز خودبخود مستثنی است.

منازل هارون نسبت به موسی علیه السّلام عبارت است از شرکت وی در نبوت و برادری نسبی، و مقام و منزلت و فضل و شرف، و برتری وی از همه خویشاوندان، و جانشینی کردن از موسی در هنگام مسافرت و غیبت، و خلافت کردن از موسی پس از مردن وی اگر زنده میماند.

در مورد علی علیه السّلام معلوم است که آن جناب با پیغمبر اکرم برادر همدیگر نبوده اند و از یک پدر متولد نشده اند، پس بنا بر این مقصود آن حضرت از این فرمایش این بوده است که: علی بن ابی طالب تمام منازل و خصوصیات مرا جز نبوت دارا هستند همان گونه که اگر هارون زنده بود از طرف موسی به خلافت و امامت برگزیده میشد و تدبیر شئون زندگی ملت موسی به هارون واگذار میشد، علی بن ابی طالب نیز پس از رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آن حضرت بوده و تدبیر زندگی ملت اسلام در اختیار آن جناب است.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

در اینکه هارون خلافت موسی را داشته است حرفی نیست، زیرا در قرآن شریف آمده است که: وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي پس هر گاه خلافت در زمان حیات ثابت شود، ثبوت او بعد از مردن لازم و واجب خواهد بود، و این مقام بزرگ جز برای هارون سزاوار دیگری نیست. (۲) دوم - استدلال بنص خبر است و آن اینست که: خلافت هارون از حضرت موسی در زمان حیاتش ثابت می‌باشد، و وجوب طاعتش بر بنی اسرائیل و امت موسی علیه السلام مسلم است و این یکی از منازلی است که هارون از موسی دارد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز جز مقام نبوت که خود او را استثناء فرموده، بقیه منازل و مقامات خود را برای امیر المؤمنین علیه السلام روشن کرده، و یکی از این منازل خلافت در زمان حیاتش می‌باشد همان گونه که هارون از موسی داشته است، پس این حدیث شریف تصریح می‌کند که علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه و امام بعد از او خواهد بود.

علمای شیعه در مورد نصوص خلافت امیر المؤمنین اخبار و روایات زیادی نقل کرده‌اند و هم چنین در باره امامت فرزندان آن حضرت هم نصوص زیادی ذکر شده که از شمارش بیرون است، و ما مقداری از آنها را در بخش چهارم این کتاب ذکر خواهیم کرد و حق مطلب را در آن باب اداء خواهیم نمود، تا اهل خرد و بینش از دیدن آن نصوص و روایات از حقیقت موضوع مطلع گردند.

(۳) (معجزات و خوارق عادات امیر المؤمنین علیه السلام)

(۲) معجزات و خوارق عادات امیر المؤمنین علیه السلام بر دو قسم است، یکی از آنها مربوط به اخبار از غائبات و امور آینده است، و دومی مربوط به مطالب محیر العقولی است که در زمان خودش ظاهر شد. امیر المؤمنین علیه السلام در حیات خود مطالبی را در باره آینده فرمودند که همه آنها واقع شد، اخبار از غائبات یکی از معجزات حضرت مسیح علیه السلام بود همان گونه که در قرآن در آن باره بحث شده است، خداوند از قول عیسی بن مریم فرمود: وَ أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز از این نوع معجزات داشتند و در قرآن کریم در این باره آمده است که: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ و قول خداوند که در روز بدر نازل شد سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتُونَ الدُّبْرَ و در باره جنگ ایران و روم فرمود: أَلَمْ غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ.

از این گونه معجزات و خوارق عادات که بدست حضرت رسول انجام گرفته در فصل خودش گذشت، امیر المؤمنین علیه السلام از این نوع معجزات زیاد دارد، و چون وقوع آنها در نزد مردم مشهور شده لذا کسی جرأت انکار آن را ندارد، و در کلمات و خطب آن جناب از حوادث و ملاحم بسیار سخن گفته شده و آن

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

مطالب در سینه‌های اشخاص محفوظ مانده است، اکنون چند مورد از آنها را ذیلاً مینگاریم. (۱) ۱- هنگامی که بعد از قتل عثمان مردم با وی بیعت کردند فرمود: به من دستور داده‌اند با ناکثین و مارقین و قاسطین جنگ کنم، پس از چندی امیر المؤمنین علیه السّلام با هر یک از این سه گروه جنگ کردند. (۲) ۲- طلحه و زبیر خدمت حضرت رسیدند و از وی اذن خواستند تا برای عمره حرکت کنند، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به خداوند سوگند شما اراده عمره ندارید بلکه در نظر دارید بطرف بصره بروید، و این دو نفر پس از خروج از مدینه بطرف بصره رفتند و در آن جا جنگ جمل را بر پا کردند. (۳) ۳- علی علیه السّلام در ذی قار نشسته بود و از مردم بیعت می‌گرفت، در این هنگام فرمود: اکنون از طرف کوفه هزار مرد خواهند آمد و با من بمرگ بیعت خواهند کرد، ابن عباس گوید: من این اشخاص را شمردم نهصد و نود و نه نفر بودند، و دیگر کسی نیامد، من کلمه استرجاع گفتم و با خود اندیشیدم که چرا علی این کلمه را بر زبان جاری کرد. در این هنگام که در فکر فرو رفته بودم شخصی را از دور مشاهده کردم، این مرد نزدیک شد در حالی که قبائی از پشم پوشیده بود، و آلات جنگ را نیز همراه خود داشت، این مرد نزد علی علیه السّلام آمد و گفت دست را نزدیک کن تا با شما بیعت کنم امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود: با چه شرطی با من بیعت میکنی؟ عرض کرد: به اطاعت از فرمان شما و جنگ کردن تا آنگاه که در مقابلت کشته شوم، و یا خداوند شما را پیروز گرداند، حضرت پرسید سمت چیست؟ گفت: اویس، فرمود اویس قرنی؟ گفت: آری. امیر المؤمنین علیه السّلام پس از این فرمود: الله اکبر از حبیب خود پیغمبر شنیدم که می‌فرمود: شما مردی از امت مرا خواهی دید که نام وی اویس است، او از حزب پروردگار و حزب رسول است، وی در جنگ شهید خواهد شد و گروه زیادی را شفاعت خواهد کرد، ابن عباس گوید: پس از این جریان دلم آرام گرفت. (۱) ۴- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در میان خوارج مردی وجود دارد که دستش غیر طبیعی است و بنظر بسیار شگفت مینماید، و مانند زنان پستان دارد، وی بدترین مردمان است، و نزدیکترین مردم بخداوند با وی جنگ خواهد کرد.

در این هنگام «مخدج» در میان خوارج نهروان هیچ گونه معروفیتی نداشت پس از اینکه آنان در نهروان کشته شدند علی علیه السّلام در میان کشته شدگان وی را جستجو میکرد و با خود میگفت: به پروردگار سوگند من دروغ نمی‌گویم و به من دروغ هم نگفته‌اند، و به یارانش امر کرد تا جسد او را پیدا کنند.

هنگامی که غبار جنگ فرو نشست، و میدان کارزار روشن گردید، علی علیه السّلام گاهی سرش را بطرف آسمان بلند میکرد، و زمانی بسوی زمین مینگریست، تا آنگاه که بدن مخدج را مشاهده کرد، امیر المؤمنین پس از اینکه مرده او را در میان کشتگان یافت پیراهن وی را پاره نمود، میان کتف مخدج غده بزرگی مانند

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

پستان زنان وجود داشت که چند دانه مو هم از وی روئیده شده بود، وقتی که غده را میکشیدند بازویش هم با وی حرکت میکرد، امیر المؤمنین علیه السلام در هنگام مشاهده این منظره تکبیر گفتند و پس از این فرمودند: اشخاص بصیر و بینا از این واقعه عبرت میگیرند. (۲) ۵- علی علیه السلام در باره خوارج پیش از اینکه بطرف نهروان حرکت کند و با آنان جنگ نماید به یارانش فرمود: به خداوند سوگند ده نفر از آنان رهائی پیدا نخواهند کرد، و از شما نیز ده نفر بیشتر کشته نخواهند گردید. (۳) ۶- جندب بن عبد الله از دی گوید: در جنگ جمل در رکاب علی علیه السلام با دشمنانش کارزار میکردم و در این موضوع هرگز گرفتار شک و تردید نشدم تا آنگاه که بسرزمین نهروان رسیدم، در این هنگام مردد شدم و با خود گفتم: این گروه که در مقابل ما قرار گرفته‌اند از قاریان قرآن و اخیار مسلمین هستند و من چگونه در این امر بزرگ شرکت کنم و با این جماعت جنگ نمایم.

روزی هنگام صبح از محل خود بیرون شدم و مقداری آب و ظرفی که لوازم زندگی خود را در آن گذاشته بودم همراه داشتم، و چون مقداری از صفوف لشکریان دور گردیدم، نیزه خود را بر زمین نصب کرده و سپر خود را بالای آن قرار داده و در سایه آن نشستم.

در این هنگام که بتنهایی در روی زمین نشسته بودم، ناگهان امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک شد و فرمود: ای برادر از دی آیا مقداری آب برای طهارت داری؟ گفتم آری، پس از اینکه ظرف آب را از من گرفتند بگوشه رفتند و از نظرم پنهان شدند، و بعد از مختصری مراجعت نموده و وضوء گرفتند آنگاه با من در سایه سپر نشستند. (۱) هنگامی که در سایه با هم نشسته بودیم ناگهان سواری از راه رسید و امیر المؤمنین را جویا شد عرض کردم: یا امیر المؤمنین این مرد سوار با شما کار دارد، علی علیه السلام اجازه دادند و او هم با ما روی زمین جلوس کردند، عرض کرد: یا امیر المؤمنین گروه خوارج اینک از آب گذشتند و ما قادر نیستیم از رودخانه بگذریم، امیر المؤمنین فرمود: مطلب این طور نیست آنان هنوز از رود نگذشته‌اند، این مرد بار دیگر گفته‌های خود را تکرار کرد و گفت من پرچم‌های آنان را در آن طرف رود مشاهده کرده‌ام.

علی علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند مطلب غیر از این است و آنان هرگز از رود نگذشته‌اند، بلکه آنان در این طرف کشته خواهند شد و خونهای آنها در این زمین ریخته خواهد گردید، راوی گفت: پس از این امیر المؤمنین از جای خود حرکت کردند و من هم با آن جناب برخاستم و با خود گفتم: حمد میکنم پروردگار را که مرا به حال این مرد بینا کرد.

اگر علی بن ابی طالب در این گفته خود صادق باشد و آنان از نهر نگذشته باشند معلوم است که وی در این باره از خداوند و رسولش عهده‌ای دارد و اگر چنانچه این جماعت از رود گذشته باشند پیداست که او بر باطل

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

است و من با وی جنگ خواهم کرد، پس از اینکه به صفوف لشکریان خود رسیدیم مشاهده کردیم خوارج هنوز در این طرف رود هستند و پرچم‌ها و باروبند خود همراه دارند.

جندب بن عبد الله گوید: در این هنگام علی علیه السّلام دست مبارک خود را به پشتم زد و فرمود: ای برادر ازدی آیا مطلب برای تو روشن شد؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین اینک فرمان در دست شما می‌باشد هر گونه امر بفرمائید اطاعت میکنم، پس از این جنگ شروع شد و من نیز در میدان کارزار وارد شدم و چند نفر را بر خاک انداختم هنگامی که با یکنفر از خوارج دست بگریبان بودم در اثر برخورد شمشیر روی زمین افتادم، در این بین یاران من سر رسیدند و مرا از معرکه بیرون کردند، هنگامی که به خود آمدم جنگ تمام شده بود.

و اما اخبار امیر المؤمنین علیه السّلام از حوادث و وقایعی که پس از آن حضرت ظاهر شد و از ستمهائی که برای شیعیان آن جناب پیش آمد کرده از این گونه مطالب در کتب اخبار زیاد است و از این گونه روایات تعبیر به «فتن و ملاحم» مینمایند، اینک چند نمونه از آنها را ذیلاً یادداشت میکنیم. (۱) ۱- امیر المؤمنین به مردمان کوفه فرمود: پس از من مردی شکم بزرگ و گشاده گلو در میان شما پیدا خواهد شد، او جز خوردن و شکم پر نمودن هنری ندارد این مرد سزاوار کشتن است و لیکن شما توانائی ندارید او را بکشید، وی شما را امر خواهد کرد تا مرا دشنام دهید و از من بیزاری جوئید، شما در دشنام دادن بمن آزاد هستید و اگر گرفتار شدید مرا سب کنید زیرا که موجب رهائی شما از عذاب است و برای من هم مزید طهارت و پاکی خواهد شد.

و اما در مورد برائت اگر شما را امر کردند که از من برائت حاصل کنید، این عمل را انجام ندهید زیرا که من بفطرت توحید متولد شده‌ام و پیش از همه اسلام را اختیار کرده‌ام و با حضرت رسول مهاجرت نموده‌ام، تمام این موضوعات پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام در کوفه ظاهر شد، زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه و حجاج بن یوسف مردمان کوفه را به سب و برائت از وی دعوت میکردند. (۲) ۲- هنگامی که مروان حکم را در جنگ جمل به اسارت گرفتند حسنین علیهما السّلام در باره او نزد پدرشان شفاعت نمودند، امیر المؤمنین علیه السّلام نیز او را آزاد کردند، حسنین عرض کردند: یا امیر المؤمنین مروان میل دارد با شما بیعت کند، فرمود: آیا وی پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد، من اکنون به بیعت او احتیاج ندارم.

علی علیه السّلام به حسنین فرمود: این مروان مدت قلیلی به امارت خواهد رسید، و او پدر آن چهار نفریست که مردم را مانند قوچ با شاخهای خود اذیت خواهند کرد و امت اسلام از مروان و فرزندان او در رنج و محنت خواهند بود، و این قضایا پس از امیر المؤمنین علیه السّلام روی داد و مروان اندکی بخلافت رسید و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

پس از آن پسرش عبد الملك و فرزندان او مسلمین را اذیت کردند و خون جماعتی از شیعیان را ریختند. (۱)

۳- امیر المؤمنین علیه السلام به یاران خود میفرمود: پس از من گروهی بر شما ولایت و امارت خواهند کرد، این جماعت بصرف حکومت بر شما قناعت نمیکنند، بلکه شما را با تازیانه و آهن در شکنجه قرار میدهند، اکنون بدانید کسانی که در دنیا مردم را عذاب دهند خداوند آنان را در آن جهان معذب خواهد ساخت این وقایع هنگامی روی خواهد داد که صاحب یمن بسوی شما بیاید و عمال را بگیرد این مرد نامش یوسف بن عمر است - این مطلب نیز پس از مدتی بظهور رسید و یوسف بن عمر از طرف عبد الملك والی کوفه شد و شیعیان امیر المؤمنین را سخت در فشار قرار داد و آنان را در رنج و مصیبت زیادی گرفتار کرد.

(۲) ۴- علی علیه السلام به جویریة فرمود: تو را مردی پرخور و شکم پرست و معاند و زنازاده که در لثامت و پستی غوطه ور است خواهد کشت، و دست و پای تو را نیز میبرد و بر شاخ درخت کافری آویزانت میکند، هنگامی که زیاد در ایام خلافت معاویه والی عراق شد دست و پای وی را برید و بر شاخ درخت ابن معکبر آویزان کرد. (۳) ۵- از جمله روایات در این باب روایت میثم تمار است، بطوری که در آثار نقل شده میثم غلام زنی از بنی اسد بود، امیر المؤمنین علیه السلام او را خریدند و آزادش کردند، پس از این از وی پرسیدند اسمت چیست؟ عرض کرد: نامم سالم است، علی علیه السلام فرمود: پیغمبر بمن فرموده: پدرت تو را «میثم» نام نهاده است.

میثم عرض کرد: خداوند و رسولش راست گفته‌اند، و شما هم بدرستی سخن گفتی، امیر المؤمنین فرمود: اکنون بهمان نامی که پیغمبر تو را نامگذاری کرده است برگرد، میثم امر علی علیه السلام را اطاعت کرد و نام اول خود را انتخاب نموده و مکنی به ابو سالم شد. (۱) یکی از روزها امیر المؤمنین به میثم فرمود: پس از من تو را میگیرند و بر شاخ درخت مصلوبت میکنند، و چون سه روز از این قضیه بگذرد از دماغ و دهانت خون جاری خواهد شد و ریش را رنگین خواهد ساخت و تو را بالای چوبی که در خانه عمرو بن حرith است مصلوب خواهند نمود، و تو دهمین نفری هستی که به این مصیبت گرفتار میشوند، و در کوتاه‌ترین چوب مصلوب میشوی و از همه آنان بمزبله نزدیک‌تر میشوی.

امیر المؤمنین علیه السلام این درخت را نیز به میثم نشان دادند، و او هر روز نزدیک آن درخت می‌آمد و در زیر آن نماز میخواند، و آن درخت را مخاطب قرار میداد و میگفت: چقدر درخت پربرکتی هستی مرا برای تو آفریدند، و تو را نیز برای من تربیت کردند، وی همواره نزد درخت می‌آمد تا آنگاه که آن را بریدند.

میثم گاهی که با عمرو بن حرith ملاقات میکرد میگفت: من در این نزدیکی‌ها با شما همسایه خواهم شد و لازم است که حق همسایگی را اداء کنی، عمرو بن حرith از این قضیه اطلاعی نداشت، میثم در سالی که

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بشهادت رسید بزیارت خانه خدا رفت روزی درب منزل ام سلمه حاضر شد و خواست با وی ملاقات کند ام سلمه گفت: شما که هستی؟ گفت: من میثم هستم.

ام سلمه گفت: پیروردگار سوگند من گاهی میشنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باره شما بعلی بن ابی طالب وصیت‌هایی میکرد، میثم از ام سلمه پرسید حسین بن علی اکنون در کجا است؟ ام سلمه گفت وی اینک در میان یکی از محوطه‌های خود میباشد میثم گفت بحسین بن علی خبر دهید من دوست دارم خدمتش سلام عرضه کنم و ما در آینده نزدیکی در پیشگاه پیروردگار با هم ملاقات خواهیم کرد. ام سلمه در این هنگام مقداری عطر طلبیدند و محاسن او را خوشبو کردند پس از این گفتند: این محاسن بهمین زودی با خون خضاب خواهد شد میثم بعد از این جریان بطرف کوفه حرکت کرد و پس از ورود بکوفه عبید الله بن زیاد او را دستگیر نمود. (۱) عبید الله گفت: رفیقت در باره من نسبت بشما چه گفته است؟! میثم گفت: صاحبم فرمود:

تو مرا مصلوب میکنی و من دهمین نفری هستم که بوسیله تو مصلوب خواهند شد و من در کوتاه‌ترین چوب که نزدیک مزبله است مصلوب میشوم عبید الله گفت: من اکنون با این گفتار صاحب مخالفت خواهم کرد، میثم جواب داد تو چگونه با وی مخالفت خواهی کرد بخداوند سوگند وی این مطلب را از پیغمبر و او از جبرئیل از پیروردگار اطلاع داده است اینک تو چگونه با این مخالفت میکنی من محلی را که در آن مصلوب خواهم شد اکنون میدانم و من اولین کس در اسلام هستم که بر دهانم لگام خواهند زد. در این هنگام عبید الله بن زیاد او را با مختار بن ابی عبید در کوفه حبس کرد روزی میثم بمختار گفت: تو بزودی از زندان آزاد میشوی و خون حسین بن علی را از قاتلین او میگیری و این مردی را که اکنون اراده دارد ما را بکشد می‌کشی.

هنگامی که عبید الله بن زیاد مختار را طلبید تا وی را بکشد ناگهان قاصدی از طرف یزید رسید و برای عبید الله نامه‌ای آورد، یزید در نامه خود دستور داده بود تا مختار را از زندان آزاد کنند عبید الله پس از قرائت نامه یزید مختار را از زندان آزاد کرد و امر کرد تا میثم را بکشند هنگامی که میثم را از زندان بیرون کردند یکی از حاضران گفت: اینک چه کسی قادر است تو را از کشته شدن نگهداری کند؟ میثم در حالی که بطرف درخت اشاره می‌کرد گفت مرا برای این درخت آفریده‌اند و او را هم برای من تربیت کرده‌اند در هنگامی که وی را بالای چوب میبردند مردم در خانه عمرو بن حریث اجتماع کرده بودند و به این جریان نگاه میکردند.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

عمرو بن حرث گفت بخداوند سوگند میثم بمن میگفت من در همین روزها با شما همسایه خواهم شد عمرو بجاریه خود دستور داد تا زیر چوبی را که میثم بالای آن مصلوب شده بود پاک کند و کثافت‌ها را از بین ببرد و آن زمین را آب پاشی کرده و خوشبو کند در این هنگام میثم شروع بگفتن فضائل بنی هاشم کرد جریان را به ابن زیاد اطلاع دادند و گفتند میثم شما را رسوا کرد وی دستور داد تا بر دهان میثم لگام بزنند شهادت میثم تمار رضوان الله علیه ده روز قبل از ورود حضرت سید الشهداء علیه السلام بعراق واقع شد پس از اینکه سه روز از دار زدن میثم گذشت او را با حربه مضروب کردند و در نتیجه از بینی و دهان وی خون جاری شد و بجوار رحمت حق شتافت (۱) ۶- زیاد بن نضر حارثی گوید من در نزد زیاد نشسته بودم که ناگهان رشید هجری را نزد او آوردند زیاد بن ابیه روی خود را بطرف رشید کرد و از وی پرسید صاحب یعنی علی بن ابی طالب در باره ما نسبت بشما چه گفته است رشید گفت علی بن ابی طالب فرمود شما دست و پای مرا خواهید برید و پس از آن مصلوبم میکنید.

زیاد گفت: من اکنون حرف صاحب او را انجام نخواهم داد و گفتار وی را تکذیب خواهم ساخت اینک او را آزاد کنید هنگامی که رشید اراده کرد از نزد او بیرون شود زیاد باعمال خود گفت: بدترین اعمالی که ما باید در باره او انجام دهیم همان است که صاحب وی گفته است اکنون دست و پای او را قطع کنید و بر چوبه دار مصلوبش نمائید در این هنگام رشید او را مخاطب ساخته و گفت شما از مطلب بسیار دور هستید امیر المؤمنین علیه السلام مطالب دیگری هم بمن گفته زیاد فوراً دستور داد قبل از اینکه وی سخن بگوید زبانش را قطع کنند رشید گفت بخداوند سوگند اکنون خبرهای علی بن ابی طالب را تصدیق کردم. (۲) ۷- علی علیه السلام روزی برای مردم خطبه میخواند و در أثناء کلام فرمود: از من پیرسید قبل از اینکه مرا نیابید و من از میان شما رفته باشم بخداوند سوگند از من از هر دسته و جمعیتی که پیرسید از سوابق و لواحق آنها تا روز قیامت شما را مطلع خواهم کرد.

در این هنگام مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: اینک بمن بگوئید چند دانه مو در سر و ریش من هست؟! حضرت فرمود حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سؤال تو را به من گفته است اکنون بالای هر موئی از سرت فرشته‌ای نشسته و تو را لعنت میکند و بر هر موئی از ریش شیطانی آویزان شده که تو را از راه بیرون می‌کند.

اکنون بدان و آگاه باش در خانه‌ات بچه‌ای هست که او فرزند دختر پیغمبر خدا را خواهد کشت و من جواب سؤال شما را میتوانم بدهم و لیکن تشریح برهان او برایت مشکل است و نشانه این گفتارم جریان زندگی بچه‌ات هست و عاقبت کار او تصدیق سخنانم برای تو خواهد شد کودک این مرد در این هنگام بسیار

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

کوچک بود و تازه خود را از زمین می کشید و چون بزرگ شد حسین علیه السّلام را بشهادت رسانید. (۱)
 ۸- سوید بن غفله گوید مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و بآن جناب اطلاع داد که خالد بن عرفطه مرده است و برای وی طلب آمرزش کنید حضرت فرمود او هنوز نمرده است و نخواهد مرد تا آنگاه که لشکریان گمراهی را براه بیندازد و خود فرماندهی آنان را بعهده گیرد و پرچم او را حبیب بن جمار در دست گرفته باشد.

در این هنگام مردی از پای منبر حرکت کرد و گفت: یا امیر المؤمنین به خدا سوگند من از شیعیان و دوستان تو هستم، و نامم حبیب بن جمار است، حضرت فرمود:
 من تو را از برداشتن آن پرچم میترسانم، و لیکن تو عاقبت پرچم را در دست میگیری و از همین باب فیل داخل این مسجد میشود.

هنگامی که سید الشهداء علیه السّلام بطرف عراق آمدند، عبید الله بن زیاد عمر بن سعد را به جنگ آن جناب فرستاد و خالد بن عرفطه در مقدمه لشکر عمر سعد قرار داد و پرچم را نیز بدست حبیب بن جمار دادند و او هم پرچم را در دست گرفت و از باب فیل داخل مسجد شد، و این از اخباریست که در میان اهل کوفه بشیاع رسید اهل علم و آثار این قضیه را در کتب خود نقل کرده اند. (۲) ۹- اسماعیل بن زیاد گوید، علی بن ابی طالب علیه السّلام ببراء بن عازب فرمود: ای براء فرزندم حسین را خواهند کشت و تو از وی یاری نخواهی کرد، هنگامی که حسین علیه السّلام به شهادت رسید، براء بن عازب میگفت: علی بن ابی طالب در این قضیه براستی سخن گفت، زیرا که حسین بشهادت رسید و من از یاری کردن او خودداری کردم، براء از این جهت اظهار ندامت و حسرت میکرد.

این مطالب و موضوعاتی که ما نقل کردیم، از حوادث و وقایعی بود که حضرت علی علیه السّلام قبل از وقوع آنها اطلاع داد، و از این گونه روایات و اخبار در کتب مربوطه بسیار زیاد است، و این نمونه و مختصری بود که ما در این کتاب آوردیم.

امیر المؤمنین علیه السّلام در خطبه قاصعه و در خطبه ای که در بصره انشاد فرمودند، راجع به خلفاء بنی امیه و بنی عباس و حوادثیکه بعد از آن حضرت در شهرها و ولایات روی داد، و از ستمهایی که از بنی عباس و بنی امیه بمردم رسید، مطالب زیادی ابراز فرمودند که ما همه آنها را نمیتوانیم ذکر کنیم و این چند خبر نمونه برای خردمندان کافی است.

از امیر المؤمنین علیه السّلام خوارق عادات و کرامات و معجزات دیگری نیز بمعرض ظهور و بروز رسیده که غیر از اخبار از حوادث آینده است، و ما اکنون چند موردی از آنها را ذکر میکنیم. (۱) ۱- یکی از این

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

خوارق عادات داستان «عین راحوما» و قضیه راهب در زمین کربلا و موضوع «صخره» است، جریان این واقعه از این قرار است که: امیر المؤمنین علیه السلام هنگام عزیمت بطرف «صفین» لشکریان آن جناب دچار بی آبی و تشنگی شدند و هر چه این طرف و آن طرف دویدند آب پیدا نکردند.

حضرت علی علیه السلام به اتفاق لشکریانش مقداری از جاده منحرف شدند و پس از مختصر راه پیمائی از دور دیری بنظرشان رسید، حضرت امر کرد صاحب دیر را نزد او حاضر کنند پس از این از وی پرسیدند آیا در این نزدیکیها آبی وجود دارد؟ گفت:

شما از آب دور شده‌اید و اکنون میان شما تا لب آب دو فرسخ فاصله است، و نزدیک من آبی وجود ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام سر مرکب خود را برگردانید و رو بطرف قبله آمد، به اصحاب خود امر کرد تا مکانی را که در نزدیک دیر بود بشکافند، یاران آن جناب زمین مورد نظر را با بیل و کلنگ شکافتند، ناگهان سنگ بزرگی نمایان شد و درخشندگی داشت عرض کردند: یا امیر المؤمنین این سنگی است و کلنگ در آن کار نمیکند. (۱) علی علیه السلام فرمود: این سنگ بر روی آب است کوشش کنید با هیئت اجتماع او را برکنید مردم پیرامون سنگ اجتماع کردند و هر چه کوشیدند نتوانستند او را از جای خود حرکت دهند، در این هنگام امیر المؤمنین علیه السلام خود از مرکب بزیر آمد و بازوی خود را بالا زد و انگشتهای مبارکش را در زیر این صخره عظیم قرار داد و او را بحرکت در آورد پس از آن سنگ بزرگ را از جای خود برداشت و بفاصله دوری پرتاب کرد.

هنگامی که سنگ از جای خود برداشته شد آب صاف و زلالی نمایان شد، یاران آن جناب پیش رفتند و از آن آب سرد و گوارا نوشیدند، حضرت فرمود: اکنون از این آب سیراب شوید و مقداری برای خود ذخیره بردارید، پس از این جریان علی علیه السلام بار دیگر سنگ را جای خود گذاشت و روی آن خاک ریخت.

راهب نصرانی از بالای دیر خود ناظر این اوضاع و احوال بود، و پس از مشاهده این جریان به یاران امیر المؤمنین گفت: اکنون مرا هم در نزد خود جا دهید، راهب را اجازه دادند و او آمد در خدمت علی علیه السلام توقف کرد، و از آن جناب پرسید شما پیغمبر مرسل هستی؟ فرمود: من پیغمبر نیستم، عرض کرد: ملک مقربی هستی؟ گفت: ملک هم نیستم.

راهب عرض کرد: پس شما که هستی؟ فرمود: من وصی پیغمبر خدا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است هستم، راهب گفت: اینک دست خود را نزدیک بیاورید تا با شما بیعت کنم و مسلمان شوم حضرت دست مبارکش را جلو آورد راهب گفت: گواهی میدهم که خداوندی جز خدای یکتا نیست، و

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

محمد هم فرستاده و نبی اوست، و تو هم وصی و جانشین او هستی و جز تو کسی شایسته خلافت و امامت نیست.

راهب عرض کرد: یا امیر المؤمنین این دیر را در این جا بنا نهاده‌اند تا کسی را که این چشمه را ظاهر کند و سنگ را از روی او بردارد مشاهده کنند، اکنون زمان درازی از بنای این دیر می‌گذرد و مردم در انتظار این امر هستند، اینک من خداوند را سپاسگزارم که این موضوع در زمان من انجام گرفت. (۱) راهب عرض کرد: ما در یکی از کتب خود می‌بینیم که در این منطقه چشمه‌ای هست و بالای آن سنگ بزرگی نصب شده، جای این چشمه را جز پیغمبر و یا وصی او دیگری نمی‌بینند، و این شخص ولی خداوند است که مردم را بطرف حق میخواند، و نشان شناختن این ولی هم این است که: وی چشمه را ظاهر میکند و سنگ بزرگ را از روی او بر میدارد.

هنگامی که من از دور مشاهده کردم شما آن سنگ بزرگ را از جای خود کندید بر من مسلم شد شخص مورد نظری که ما در انتظار او هستیم شما هستید، من اکنون به آرزوی خود رسیدم و بر دست شما مسلمان شدم و به خلافت و امامت تو معتقد گردیدم.

امیر المؤمنین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان گریه کرد، تا آنگاه که محاسن شریفش تر شد، بعد از این فرمود: ستایش میکنم خداوند را که مرا در کتب خود ذکر کرد، و مرا فراموش ننمود، بعدا مردم را نزدیک طلبید و گفت: اکنون سخنان راهب را بشنوید، مردم همگان گفتار راهب را گوش دادند و پروردگار را شکر کردند، و پس از این جریان بطرف صفین حرکت کردند و راهب هم در خدمت آن جناب آمد و در جنگ صفین شهید شد و امیر المؤمنین علیه السلام بر وی نماز خواندند و او را دفن کردند، و برایش استغفار نمودند.

در این روایت چند موضوع خارق عادت دیده می‌شود: اول اینکه امیر المؤمنین علیه السلام مطلبی را از غیب اطلاع داد، دوم اینکه نیروی قوی و خارق العاده در کندن سنگ بزرگ از وی بروز کرد، سوم بشارت از این موضوع در کتب آسمانی که این چشمه بدست مبارک او ظاهر خواهد شد، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده: مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وَ سِيدِ اسْمَاعِيلَ حَمِيرِي نِيزْ دَرِ اَیْنِ مَوْضُوعِ اشعار ذیل را سروده است:

و لقد سری فما یسیر بلیله	بعد العشاء بکربلا فی موکب
حتى أتی متبتلا فی قائم	ألقى قواعده بقاع مجذب
یأتیه لیس بحیث یلقى عامر	غیر الوحوش و غیر اصلع اشیب

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فدنا فصاح به فأشرف مائلا	كالنسر فوق شظية من مرقب
هل قرب قائمك الذي أنتم به	ماء يصاب فقال: ما من مشرب
ألا بغاية فرسخين و من لنا	بالماء بين نقا و قىّ سبب
فتنى الاعنة نحو و عث فاجتلى	ملساء تبرق كاللجين المذهب
قال اقلبوها انكم ان تقلبوا	ترووا و لا تروون ان لم تقلب
فاعصوبوا فى قلعه فتمنعت	منهم تمنع صعبة لم تركب
حتى اذا أعيتهم أهوى لها	كفا متى ترد المغالب تغلب
فكانها كرت بكف حزوّر	عبل الذراع دحا بها فى ملعب
قال اشربوا من تحتها متسلسلا	عذبا يزيد على الألدّ الاعذب
حتى اذ اشربوا جميعا ردّها	و مضى فخلت مكانها لم يقرب
اعنى ابن فاطمة الوصى و من يقل	فى فضله و فعاله لم يكذب

(۱) ۲- از جمله اخباری که مورد توجه واقع شده و بطور مستفیض رسیده و شعراء آن را بنظم آورده‌اند، قضیه مراجعت آفتاب است پس از اینکه در افق مغرب ناپدید شد، داستان برگشتن آفتاب برای امیر المؤمنین علیه السلام دو مرتبه اتفاق افتاده، یک بار در زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شد، و دیگری پس از رحلت آن جناب.

اسماء بنت عمیس و ام سلمه زوجه حضرت رسول و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و گروهی از اصحاب آن جناب روایت میکنند که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منزل خود بودند و علی علیه السلام هم مقابل آن جناب ایستاده بودند، در این هنگام جبرئیل خدمت پیغمبر رسیدند و با او بگفتگو پرداختند، هنگامی که حضرت رسول را وحی فرا گرفت سر مبارکشان را روی زانوی امیر المؤمنین گذاشتند.

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله همچنان سرش بالای زانوی علی علیه السلام بود تا آنگاه که آفتاب غروب کرد، و امیر المؤمنین در آخرین لحظات غروب آفتاب همان طور که نشسته بودند با اشاره نماز خود را اداء کردند. هنگامی که پیغمبر بخود آمدند به علی فرمودند: اکنون از خداوند بخواهید تا آفتاب را برای شما برگرداند، خداوند آفتاب را برای تو مراجعت خواهد داد، زیرا که تو از خداوند و رسولش فرمان برداری کرده‌ای، امیر المؤمنین هم از خداوند خواستار شدند تا آفتاب را پس از اینکه در افق فرو رفته بود برای او برگرداند.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

در این هنگام پروردگار دعای علی علیه السّلام را اجابت فرمود و قرص خورشید پس از فرو رفتن در افق مراجعت کرد، امیر المؤمنین نماز عصر را خواندند و بعد از این بار دیگر در افق ناپدید شد، اسماء بنت عمیس گوید: به خداوند سوگند ما در هنگام غروب آفتاب صدای مخصوصی مثل اینکه چوبی را بوسیله اره میبرند از وی میشنیدیم. (۱) مرتبه دوم که آفتاب برای آن جناب مراجعت کرد در وقتی بود که: حضرت امیر علیه السّلام تصمیم گرفتند از فرات عبور کنند، گروه زیادی از یاران آن جناب به عبور دادن چهارپایان و وسائل زندگی خود مشغول شدند و علی علیه السّلام به اتفاق چند نفر از اصحابش نماز عصر را خواندند. در این هنگام که هنوز مردم به عبور دادن وسائل زندگی خود بودند، آفتاب غروب کرد و نماز عده‌ای از آنان فوت شد و گروهی نیز از فضل نماز جماعت محروم شده بودند، مردم در این موضوع با هم سخن میگفتند، امیر المؤمنین علیه السّلام گفتار آنان را شنید و از خداوند خواست تا خورشید را برگرداند. خداوند متعال دعای آن حضرت را اجابت فرمود و خورشید پس از ناپدید شدن مراجعت کرد و حضرت بار دیگر به اتفاق یارانش نماز خواندند و چون سلام دادند آفتاب بلافاصله ناپدید شد، و خورشید در هنگام غروب صدای شدیدی نمود و مردم هم آن صدا را شنیدند - سید حمیری در این باره اشعاری دارد که ذیلا ذکر می‌شود:

ردّت علیه الشمس لما فاته	وقت الصّلاه و قد دنت للمغرب
حتى تبلّج نورها فی وقتها	للعصر ثمّ هوت هویّ الکوکب
و علیه قد حبست ببابل مرّة	اخری و ما حبست بخلق معرب
آلا لیوشع أوله من بعده	و لردّها تأویل امر معجب

(۱) ۳- یکی از قضایای امیر المؤمنین علیه السّلام داستان ثعبان است و این موضوع از این قرار است که: امیر المؤمنین روزی در مسجد کوفه بالای منبر برای مردم خطبه میخواندند، ناگهان ازدهائی از طرف منبر ظاهر شد و از منبر بالا رفت، مردم از این وضع ترسیدند و تصمیم گرفتند او را از منبر دور کنند. علی علیه السّلام بطرف مردم اشاره کردند که از این جریان نترسند و دست از وی بردارند ثعبان خود را به امیر المؤمنین رسانید و سرش را در گوش آن جناب گذاشت، مردم از این واقعه متحیر شدند و سکوت نمودند، ازدها از خود صدای مخصوصی بیرون کرد که بسیاری از مردم او را شنیدند. پس از این ازدها سر خود را از گوش آن حضرت پائین آورد و علی علیه السّلام لبهای خود را تکان میداد و ثعبان نیز مثل اینکه به سخنان آن جناب گوش میداد، و بعد بلافاصله ناپدید شد مثل اینکه گوئی زمین او را در خود فرو کشید، و امیر المؤمنین علیه السّلام بار دیگر فرمایشات خود را از سر گرفتند.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

هنگامی که خطبه تمام شد و از منبر فرود آمد مردم از جریان کار ثعبان از وی پرسیدند، فرمود: وی یکی از حکام جن است، برایش قضیه پیش آمد کرده بود که راه خلاصی از آن را از من میخواست، من راه را به او نشان دادم و مسأله را برایش روشن ساختم، او هم برای من دعای خیر کرد و مراجعت نمود. (۲) ۴- یکی از روایات این باب سخن گفتن امیر المؤمنین علیه السلام با ماهیان است، جریان این قضیه چنین نقل شده که: آب فرات در نزدیک کوفه طغیان کرد و مردم از این جهت نگران شدند و بیم آن داشتند که همگان در آب غرق شوند، و جریان طغیان آب را به علی علیه السلام عرضه کردند.

امیر المؤمنین پس از شنیدن این قضایا سوار استر رسول خدا شدند و با گروهی از مردم به کنار فرات رفتند و از مرکب پائین شدند، پس از این وضوء ساخته و بنماز پرداختند بعد از نماز شروع بدعا کردند و اکثر مردم دعای آن حضرت را استماع میکردند، سپس بطرف فرات آمدند و در دست خود عصائی نیز داشتند که به آن تکیه مینمودند هنگامی که نزدیک آب آمدند عصای خود را بر آب زدند و فرمودند: اکنون باذن پروردگار فرونشین، در این هنگام آب فرو نشست تا اندازه‌ای که ماهیان نمودار شدند.

گروه ماهیان که در زیر آب بودند به آن جناب بعنوان «امیر المؤمنین» سلام کردند مگر دو دسته از آنها که از دادن سلام خودداری کردند، و آن «جری» و «مار ماهی» است، مردم از این قضیه بسیار تعجب کردند، و از سخن گفتن بعضی و سکوت بعضی از ماهیان از آن جناب پرسش کردند.

علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: خداوند ماهیان پاک را برای من به سخن آورد و ماهیان نجس و حرام را اجازه سخن گفتن نفرمود، این روایت بطور مستفیض نقل شده و مانند سخن گفتن گرگ و سنگریزه با حضرت رسول مسلم میباشد. (۱) ۵- از ابن عباس روایت شده که وی گفت: هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بطرف بنی مصطلق رفتند در نزدیک محلی بنام «وعر» فرود آمدند، در اواخر شب جبرئیل خدمت آن جناب رسید و از کید و شر گروهی از جنیان که در اطراف بیابان در کمین آن حضرت هستند اطلاع دادند.

پیغمبر علی علیه السلام را طلبیدند و فرمودند: بطرف این وادی حرکت کنید؛ و در سر راه خود به گروهی از پریان خواهی رسید و آنها قصد دارند شما را اذیت کنند، تو نیز با آنان مقابله کن، و با نیروئی که خداوند بشما داده است آنها را دفع کن و از آن منطقه دور نما، و به علم و دانشی که پروردگار بتو عنایت کرده و به اسماء جلاله خداوند که مخصوص تو گردانیده پناهنده باش.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله صد نفر از میان لشکریانش برگزید و با امیر المؤمنین فرستاد، و آنان را امر کرد در همه امور از علی بن ابی طالب فرمان برند و از طاعت وی سرنیچند، علی علیه السلام به اتفاق

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

یارانش بطرف مأموریت حرکت کرد، و چون به کنار وادی رسیدند به اصحاب خود دستور داد توقف کنند و تا از آن حضرت دستور صادر نشده کاری انجام ندهند.

پس از این علی علیه السّلام جلو آمد و در کنار وادی توقف کرد، و از دشمنان پروردگار به خداوند پناه برد، و اسماء جلاله را بر زبان جاری کرد، و بعد یاران خود امر کرد تا نزدیک او بیایند، آنان نیز نزدیک او حاضر شدند، و بفاصله کمی از آن جناب توقف کردند. (۱) در این هنگام امیر المؤمنین علیه السّلام خود را در میان وادی انداختند، و باد شدیدی شروع به وزیدن کرد، شدت باد به اندازه‌ای بود که یاران امیر المؤمنین قادر بمقاومت نبودند و نزدیک بود آنان برو افکنده شوند، و از شدت ترس و وحشت پاهای آنان در زمین بند نمیشد.

در این وقت که ترس همگان را فرا گرفته بود، علی علیه السّلام فریاد زدند و خود را معرفی کردند، و به آنان فرمودند: من علی بن ابی طالب وصی رسول خدا هستم اکنون اگر قدرت دارید در جای خود صبر کنید. در این هنگام اشخاصی مانند زطیان در مقابل آنها ظاهر شدند، و یاران امیر المؤمنین خیال میکردند که این گروه در دست خود شعله‌های آتش دارند، این اشخاص با کمال اطمینان در اطراف وادی حرکت میکردند.

علی علیه السّلام بسرعت در میان آن وادی بسیر خود ادامه داد، و قرائت قرآن میکرد و شمشیر خود را بطرف چپ و راست اشاره مینمود، در این وقت آن اشخاص غیر عادی که در کنار وادی ایستاده بودند مانند بخاری و دودی سیاه شدند و امیر المؤمنین علیه السّلام بار دیگر از میان وادی بالا آمدند و پس از اینکه زمین روشن شد با یارانش برخاستند و از آن محل دور شدند.

اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا ابا الحسن شما در این واقعه چه چیزها مشاهده کردی؟ ما نزدیک بود از دیدن بعضی چیزهای غیر عادی از بین برویم علی علیه السّلام فرمود: من هنگامی که دشمن را مشاهده کردم، اسماء پروردگار را با فریاد بلند خواندم و آنان بسیار کوچک شدند، و من دانستم که از ترس به این حال افتاده‌اند.

پس از این بدون اینکه از آنها ترسی داشته باشم در میان وادی براه خود ادامه دادم، و اگر چنانچه آنان بحال اول خود باقی مانده بودند، من همه آنان را از بین میبرد، و لیکن خداوند مکر و شرّ آنها را از مسلمین رفع کرد، و بقیه آنان که از دست من رها شدند قبل از من حضور حضرت رسول خواهند رسید و مسلمان خواهند شد.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

امیر المؤمنین علیه السلام به اتفاق یارانش مراجعت کردند و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند، و جریان کار خود را به آن جناب گزارش دادند، حضرت از وی خوشنود شد و از اعمالش اظهار قدر دانی فرمود، و برای او دعا کرد و پس از آن فرمود: پیش از تو گروهی از آنان آمدند و مسلمان شدند، و من هم از آنان پذیرفتم. (۱) ۶- از جمله خوارق عادات و کراماتی که خداوند به علی علیه السلام کرامت فرموده است، نیروی خارق العاده است که در کندن در خیبر از آن جناب ظاهر شد، این در به اندازه بزرگ و سنگین بود که چهل نفر از برداشتن او عاجز بودند، امیر المؤمنین علیه السلام این در را از جای خود کردند و او را بر پشتش گذاشتند و مردم از روی آن عبور کردند و به جانب دیگر رفتند، و این یک نشانه و معجزه بزرگی بود که از آن حضرت بمعرض ظهور و بروز رسید. (۲) ۷- یکی از روزها امیر المؤمنین علیه السلام کفش خود را از پا درآوردند تا برای اداء نماز وضوء بگیرند، در این هنگام کلاغی رسید و کفش آن جناب را با منقارش گرفت و به آسمان برد، و پس از آن بطرف پائین افکند، ناگهان از درون کفش ماری سیاه بیرون شد و خداوند به این وسیله آن حضرت را از اذیت و آزار آن مار نگهداری فرمود و سید رضی علیه الرحمة در این باره فرموده:

أما فی باب خیر معجزات تصدق أو مناجاة الحباب
أرادوا كیده و الله یأبی فجاء النصر من قبل الغراب

(۳) ۸- حضرت باقر علیه السلام فرمود: که حضرت امیر علیه السلام به جویریة بن مسهر هنگامی که اراده کردند از محضر مبارکش بیرون روند فرمودند: اکنون در سر راهت شیری نشسته و در راه با تو برخورد خواهد کرد، جویریة عرض کرد: پس من چه کنم که تا از آسیب وی در امان باشم؟ فرمود: هر گاه با شیر درنده برخورد کردی وی را از من سلام برسان و به او اطلاع بده که من تو را در امان خود گرفته‌ام. جویریة از خدمت حضرت بیرون شد، در این هنگام که بر مرکبش سوار بود و براه خود ادامه میداد، ناگهان شیری از مقابلش نمایان شد، و بطرف جویریة روی آورد، جویریة روی خود را بطرف او کرد و گفت: ای ابو الحارث، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب تو را سلام رسانیدند، و مرا در پناه خود گرفتند. (۱) جویریة گفت: در این وقت شیر درنده از من دور شد و با خود همه میگرد تا آنگاه که در بیشه پنهان گردید، و شیر در هنگامی که از من دور میشد پنج مرتبه با طرز مخصوصی همه کرد، جویریة پس از اینکه کارش را انجام داد بطرف امیر المؤمنین علیه السلام مراجعت کرد و بعد از سلام کردن خدمت آن جناب از جریان وضع خودش با شیر درنده مطالبی عرضه داشت.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

علی علیه السّلام فرمود شما با آن شیر چه گفتی؟ و او با تو چه گفت؟ جویریّه عرض کرد من پیام شما را باو رسانیدم و او هم متعرض من نشد و از راه دور شد و اما اینکه شیر در این مورد چه گفت خداوند و رسولش و وصی رسول بآن داناتر هستند علی علیه السّلام فرمود هنگامی که شیر از تو دور شد با خود مهمه می‌کرد و پنج مرتبه این مهمه‌ها را از او شنیدی جویریّه عرض کرد آری مطلب همین طور است و من پنج بار مهمه او را شنیدم حضرت فرمود: شیر در جواب تو گفت: وصی محمّد را از من سلام برسان، و این مطلب را پنج بار تکرار کرد و اگر ما بخواهیم از امثال این روایات و معجزات و خوارق عادات که از آن وجود مقدس بمعرض ظهور و بروز رسیده در این جا درج کنیم کتاب ما بطول خواهد انجامید اکنون بهمین اندازه اکتفا می‌کنیم و از خداوند مهربان خواستاریم که ما را براه حق و طریق مستقیم ثابت بدارد.

(۴) مناقب و خصوصیات امیر المؤمنین علیه السّلام

(۳) فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام و خصوصیات آن جناب بسیار است و آن همه فضائل را نمی‌توان در یک کتاب فراهم آورده و حق مطلب را با یک مقال نتوان گفت مناقب علی علیه السّلام را همه مسلمین از مخالف و مؤلف روایت کرده‌اند اگر چه شیعیان آن حضرت خصوصیات برای او ذکر کرده‌اند که مخالفین از ذکر آنها سرباز زده‌اند.

سید مرتضی علم الهدی - رضوان الله علیه - گوید یکی از اصحاب حدیث و مشایخ روایت را بنام حفص بن شاهین دیدم که می‌گفت من مقدار هزار جزء از فضائل مختصه علی علیه السّلام را جمع کرده‌ام - و اما اخبار و روایاتی را که اصحاب ما در باره آن جناب ذکر کرده‌اند از حد و احصاء بیرون است و من اکنون چند حدیث از برگزیده‌ترین آنها نقل می‌کنم همان طور که منصور فقیه گفته است:

قالوا خذ العین من کلّ فقلت لهم فی العین فضل و لكن ناظر العین
حرفین من الف طومار مسوده و ربما لم تجد فی الالف الفین

چون صحت این گونه روایات و اخبار بطرق زیادی ثابت شده ما اسانید اینها را حذف کردیم و این مطالب را از کتب معتمد که در نزد همگان مورد توجه و قابل اعتماد هستند نقل می‌نمائیم (۱)

(مناقب مخصوصه امیر المؤمنین علیه السّلام)

(۲) ۱- علی علیه السّلام پیش از همه مسلمان شد و اعمال عبادی را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجای آورد در حالی که دیگران مشرک بودند در اخبار صحیحّه وارد شده که: آن جناب فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم منم صدیق اکبر و هر کس پس از من مدعی این مقام شود دروغگو و مفتری است، من پیش از اینکه مردم نماز بخوانند مدت هفت سال با حضرت رسول نماز می‌خواندم. (۳) ۲- از ابو ذر

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

غفاری علیه الرحمه روایت شده که وی گفت از پیغمبر شنیدم در باره علی بن ابی طالب می فرمود: ای علی تو اولین کسی هستی که بمن ایمان آوردی و اولین فردی خواهی بود که در روز قیامت با من مصافحه می کنی و توئی بزرگترین راستگویان، و توئی فروق که بین حق و باطل را از هم جدا میکنی، و تو پیشوای اهل ایمانی و مال و ثروت پیشوای کافران است. (۴) ۳- انس بن مالک گوید: حضرت رسول میفرمود فرشتگان بر من و علی مدت هفت سال صلوات فرستادند و این برای این جهت بود که شهادت بوحدانیت پروردگار و رسالت من جز از من و علی از دیگری اظهار نمیشد. (۱) ۴- ابو ایوب انصاری گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان بر من و علی مدت هفت سال رحمت می فرستادند برای اینکه جز علی بن ابی طالب دیگری با من نماز نمیخواند. (۲) ۵- ابو رافع گوید: پیغمبر بامداد روز دوشنبه شروع بخواندن نماز کردند و خدیجه در آخر روز دوشنبه در اداء نماز شرکت نمودند و امیر المؤمنین صبح روز سه شنبه بخواندن نماز پرداختند (۳) علی علیه السلام میفرمود: من مدت هفت سال با حضرت رسول نماز می خواندم و خزیمه بن ثابت در این باره اشعار ذیل را سروده است:

اذا نحن بايعنا عليًا فحسبنا ابو حسن ممّا نخاف من الفتن
و جدناه اولی الناس بالناس انه اطبّ قریش بالكتاب و بالسنن
ففيه الذی فيهم من الخير كله و ما فيهم مثل الذی فيه من حسن
وصیّ رسول الله من دون اهله و فارسه قد كان فی سالف الزمن
و اول من صلی من الناس کلهم سوی خیره النسوان و الله ذو منن
و ربيعة بن حارث بن عبد الملك نیز در این موضوع گفته.

ما كنت أحسب أنّ الامر منصرف من هاشم ثمّ منه عن ابی حسن
أليس أوّل من صلّى بقبلتهم و اعرف الناس بالآثار و السنن
و آخر الناس عهدا بالنبيّ و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن

(۴) ۶- یکی از خصائص علی علیه السلام این بود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن جناب را روی دوش مبارکش حمل کرد تا بتها را از سقف و دیوارهای کعبه براندازد و آن محیط مقدس را از لوث اصنام پاک سازد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیغمبر ابتداء بمن امر کرد تا وی را بدوش خود بگیرم و آن حضرت شخصا بتها را بر زمین بیفکند و چون از حمل وی عاجز شدم لذا آن جناب مرا بدوش گرفت و من بتها را بزیر افکندم. (۵) ۷- یکی از مناقب ویژه علی علیه السلام حدیث مؤاخاه است، و این قضیه مشهوره از این قرار است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بین ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر، عثمان و

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

عبد الرحمن ابن عوف، ابو مسعود و ابو ذر، سلمان و حذیفه، مقداد و عمار بن یاسر، حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه عقد اخوت بست و آنها را با یک دیگر برادر قرار داد.

پس از این دست مبارک خود را روی شانه امیر المؤمنین نهاد و فرمود: تو هم برادر من هستی، علی علیه السّلام هر گاه از چیزی تعجب میکرد، میفرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، این جمله را پس از من کسی نخواهد گفت مگر آدم دروغ گو. (۱) در حدیث مفصلی از ابو هریره روایت شده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد برادری افکند، و مهاجرین و انصار را با یک دیگر برادر نمود، قبل از همه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: این برادر من است در دنیا و آخرت. (۲) ۸- روز جنگ خیبر - بعثت اینکه امیر المؤمنین بدر چشمتان مبتلا شده بود لذا قادر نبود در جنگ شرکت کند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آب دهان مبارکش در چشم علی علیه السّلام کشیدند و او را بطرف جبهه فرستادند، و از خداوند خواستار شدند تا علی را از گزند سرما و گرما نگهداری فرماید، امیر المؤمنین پس از این از سرما و گرما ناراحت نمیشدند و درد چشمی هم عارض آن جناب نشد و بصداع نیز مبتلا نگردید (۳) ۹- عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید: مردم بمن میگفتند: ما این موضوع را که علی بن ابی طالب در تابستان با لباس درشت و ضخیم، و در زمستان با جامه های نازک و رقیق بیرون میشد قبول نمیکنیم و این مطلب نباید درست باشد، آیا شما در این باره از پدرت چیزی شنیده ای؟

گفت: خیر پدرم در این باره چیزی نگفته، عبد الرحمن گوید: پدرم شبها با علی بن ابی طالب بگفتگو میپرداخت من از وی پرسیدم تا حقیقت این قضیه را از آن جناب پرسد عبد الرحمن گوید: پدرم میگفت: من این موضوع را از وی پرسیدم، امیر المؤمنین فرمود: آیا شما با ما در خیبر نبودید گفت: چرا ما در آنجا بودیم، فرمود:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را طلبید و پرچم را بدستش داد و امر کرد تا با یهودیان جنگ کند، وی پرچم را در دست گرفت و بطرف مردمان خیبر حمله کرد و لیکن پس از مختصری با یارانش منهزم شد، پس از این پرچم را بعمر دادند او نیز مانند رفیقش فرار کرد. در این هنگام پیغمبر فرمود: بخداوند سوگند پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، وی هرگز از جنگ فرار نمیکند، پروردگار این قلاع یهودیان را بدست او خواهد گشود.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: پس از این حضرت رسول صلی الله علیه و آله دنبال من فرستادند و من هم بدر چشمتان سختی گرفتار بودم، با همین وضع و گرفتاری خدمت آن بزرگوار رسیدم، پیغمبر با آب دهان مبارکش چشمهای مرا تر کردند و فرمودند: پروردگارا علی را از گزند سرما و گرما نگهداری فرما، من پس

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

از این جریان از سردی و گرمی اذیت نمیشوم. (۱) در روایت دیگری آمده است که: آن حضرت در چشمان من دمید، و پس از آن از درد چشم راحت شدم و پرچم را به من دادند و بطرف قلاع خیبر حرکت کردم و یهودیان را از بین بردم و دژهای استوار آنان را گشودم، حسان بن ثابت شاعر پیغمبر در این باره گفته:

و کان علیّ ارمدا العین یبتغی دواء فلما لم یحسّ مداویا
شفاه رسول الله منه بتفلة فبورک مرقیا و بورک راقیا
و قال: ساعطی الراية اليوم صارما کمیا محبا للرسول موالیا
یحبّ الهی و الاله یحبّه به یفتح الله الحصون الاوایا
فأصفی بها دون البریة کلّها علیّا و سمّاه الوزير المؤاخیا

(۲) ۱۰- سوید بن غفله گوید: ما علی بن ابی طالب را در شدت گرمای تابستان دیدیم در حالی که دو جامه روی یک دیگر پوشیده بود، عرض کردیم: سرزمین ما هوایش سرد است و مانند مملکت شما نیست! فرمود: من هم قبل از این سرماخور بودم و لیکن از موقعی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا به جنگ خیبریان فرستادند و از آب دهان مبارکشان بر چشمانم مالیدند و در حق من دعا کردند از آن روز تاکنون دچار درد چشم نشده‌ام و از سرما و گرما نیز محفوظ هستم. (۳) ۱۱- یکی از فضائل مخصوصه امیر المؤمنین علیه السلام فرمایشی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز خیبر در باره آن جناب فرمودند و دیگران را در این موضوع بهره نیست و آن مطلب از این قرار است که: جابر بن عبد الله انصاری گوید: هنگامی که علی بن ابی طالب در خیبر خدمت حضرت رسول رسیدند آن جناب روی خود را بطرف علی کردند و فرمودند: اگر نه این بود که گروهی از امتان من در باره تو مطلبی گویند که نصاری در باره عیسی گفته‌اند، من امروز در باره تو مطالبی را اظهار می‌کردم که بهر جا قدم می‌گذاشتی مردم خاک قدمت را برای تبرک و تیمن برمیداشتند و از زیادی آب وضویت برای استشفاء میبردند، و لیکن این مطلب برای تو بس است که تو از منی و من از تو هستم، تو وارث من هستی و من وارث تو هستم. (۱) منزلت تو در نزد من همان است که هارون از برادرش موسی داشت، جز اینکه پس از من نبوتی نیست، و تویی که دیون مرا اداء میکنی، و برای احیاء سنت و طریقه من مبارزه مینمائی، و در روز قیامت از همگان بمن نزدیکتر هستی، و در حوض کوثر جانشین منی، و تو اولین فردی هستی که در کنار کوثر بر من وارد میشوی، و تو اولین کس هستی که با من پوشیده میشوی، و تو اولین فرد از امت من خواهی بود که داخل بهشت می‌گردد.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

شیعیان و پیروان تو بر منابر نور با چهره‌های سپید در کنار من قرار خواهند گرفت و من از آنان شفاعت خواهم کرد و در بهشت همسایه‌ام خواهند بود، جنگیدن با تو جنگیدن با من است، آشتی کردن با تو آشتی نمودن با من است، نهان تو نهان من و عیان تو عیان من است، رازهای درونی تو رازهای درونی من است، فرزندان تو فرزندان من هستند، و تو وعده‌های مرا انجام می‌دهی.

حق همواره با تو است و تو هم با حق هستی، و بر زبانت جز حق چیز دیگری جاری نمی‌شود و قلب و چشم همیشه بسوی حق مایل است، ایمان با گوشت و خونت آمیخته همان طور که با خون و گوشت من آمیزش پیدا کرده، دشمنان تو هرگز حوض کوثر را نخواهند دید، و دوستان از وی دور نخواهند شد و با تو در کنار حوض خواهند بود در این هنگام علی علیه السّلام بر زمین افتادند و سجده شکر بجا آوردند، و پس از این گفتند: حمد میکنم خداوند را که اسلام را بر من ارزانی داشت، و قرآن را بمن آموخت، و با فضل و کرمش مرا محبوب بهترین مردمان و خاتم پیامبران کرد، حضرت رسول بار دیگر فرمود: یا علی اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند در این روایت فضائل و مناقبی در باره علی علیه السّلام آمده که احدی را در آن شرکت نیست، و اگر این خصوصیات را از آغاز خلقت تاکنون بر مردمان تقسیم کنند، همگان افتخار و مباهات میکنند. (۱) ۱۲- از مناقب علی علیه السّلام اطاعت کردن آتش از آن جناب است، اعمش روایت میکند از عبد الله بن عمر شنیدم که علی بن ابی طالب می‌گفت: من با آتش «قسیم» هستم و روز قیامت کنار آتش خواهم ایستاد و خواهم گفت: این از برای تو و آن از برای من. (۲) ۱۳- عبایه بن ربیع گوید: از علی علیه السّلام شنیدم می‌فرمود: بخدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید من روز قیامت قسیم آتش خواهم بود، راوی گوید: من این موضوع را از محمد بن ابی لیلی نیز پرسیدم، او گفت: مقصودش این است که دوستانم در بهشت و دشمنانم در جهنم خواهند بود، گفتم: تو این حدیث را از علی شنیده‌ای؟

گفت: آری. (۳) ۱۴- جابر جعفی گوید: امام علیه السّلام بمن گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعایشه فرمودند: راجع به علی بن ابی طالب مرا اذیت نکنید، زیرا وی امیر مؤمنان و سرور مسلمانان است، خداوند روز قیامت وی را بر صراط خواهد نشانید، در این هنگام وی دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را وارد جهنم خواهد کرد. (۴) ۱۵- ابو رافع گوید: هر گاه رسول خدا اراده میکردند از مجلسی برخیزند جز علی بن ابی طالب دیگری دست او را نمی‌گرفت، و اصحاب آن بزرگوار از این موضوع اطلاع داشتند و لذا در این گونه مواقع مبادرت نمی‌کردند، حماني در احادیث خود گفته: حضرت رسول صلی الله علیه و آله

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

هر گاه اراده میکردند بنشینند به علی تکیه میکردند و هنگامی که اراده میکردند برخیزند دست خود را در دست علی میگذاشتند.

(۱) ۱۶- یکی از خصائص امیر المؤمنین علیه السلام که دیگران در وی شرکت ندارند این است که آن بزرگوار صاحب حوض حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت خواهد بود. (۲) ۱۷- جابر بن عبد الله روایت میکند که حضرت رسول فرمود: گویا میبینم امت من در کنار حوض از سر و کول یک دیگر بالا میروند، واردین به صادرین میگویند: آیا از آب کوثر نوشیدید؟ گروهی میگویند: آری نوشیدیم، بعضی گویند: ما را آب ندادند و از شدت تشنگی فریاد میزنند.

در این هنگام به علی بن ابی طالب فرمودند: به پروردگاری که محمد را براستی مبعوث کرد و او را گرامی داشت، تو روز قیامت مردم را از حوض من دفع خواهی کرد همان طور که شتر تشنه را از آشامیدن آب دور میکنند، گویا میبینم در کنار حوض قرار گرفته‌ای و عصائی هم در دست داری. (۳) ۱۸- طارق از علی علیه السلام روایت میکند که آن جناب فرمود: به پروردگار بندگان و شهرها و به هفت آسمان استوار سوگند روز قیامت مردم را از کنار حوض کوثر با همین دستهای کوتاه دور خواهم کرد. (۴) ۱۹- در روایت دیگری رسیده که آن حضرت فرمود: به خداوندی که دانه را شکافت و مردم را آفرید روز قیامت دشمنم را با این دو دست مضروب خواهم کرد و او را به اطراف حوض راه نخواهم داد، و به دوستانم اجازه میدهم تا از آن آب بخورند و سیراب شوند. (۵) ۲۰- روزی که حضرت رسول در طائف اقامت داشتند با امیر المؤمنین در نهانی بگفتگو پرداختند، در این هنگام یکی از آن دو نفر برفیقش گفت: خلوت او با پسر عمش بطول انجامید، این موضوع به اطلاع پیغمبر رسید، فرمود: من با وی خلوت نکردم بلکه خداوند او را مختص به این خلوت قرار داده است. (۶) ۲۱- مجاهد گوید: علی علیه السلام میفرمود: در قرآن آیه‌ای هست که پس از من در مورد احدی صدق نخواهد کرد، و آن آیه نجوی است، جریان آن از این قرار است که: دیناری داشتم و او را بده درهم فروختم، و هر گاه اراده کردم با حضرت رسول خلوت کنم، یک درهم از آن را صدقه میدادم، تا آنگاه که آیه نازل شد و این موضوع را نسخ کرد. (۱) ۲۲- در روایت دیگر آمده که حضرت فرمود: خداوند بوسیله من از این امت بار سنگینی برداشت زیرا که قبل از این هر گاه شخصی اراده میکرد با حضرت رسول در خلوت سخن بگوید باید قبلاً صدقه بدهد، (۲) علت این موضوع از این جهت بود که با پیغمبر زیاد خلوت میکردند و با او در نهان بگفتگو میپرداختند، و این جریان بر آن جناب سخت آمد و پس از این مقرر شد هر که بخواهد با او در نهانی سخن گوید باید قبلاً صدقه بدهد، و چون همه قادر نبودند صدقه بدهند لذا از مزاحمت حضرت رسول دست کشیدند، ولی پس از مدتی این حکم نسخ شد.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

(۳) ۲۳- یکی از خصائص علی علیه السّلام این است که: دوستی او ایمان و دشمنی با وی نفاق میباشد در روایات مشهور است که آن جناب فرمود: اگر از بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد او با من دشمن نخواهد شد، و اگر چنانچه تمام دنیا را در کام منافق بریزم که با من دوست گردد با من دوستی نمیکند، پیغمبر قبل از این فرمود:

تو را دشمن نمیدارد جز منافق، و دوست ندارد جز مؤمن. (۴) ۲۴- روز صلح حدیبیه هنگام نوشتن صلح نامه بین مشرکین مکه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام در بالای صفحه بسم الله الرحمن الرحیم را نوشتند، در این هنگام سهیل بن عمرو که نماینده اهل مکه بودند اعتراض کردند و گفتند: یا محمد ما این جمله را نمیدانیم دستور بدهید طبق رسم عرب باسّمک اللهم بنویسند.

حضرت رسول فرمودند جمله اول را پاک کنید و جمله پیشنهادی سهیل بن عمرو را بنویسید، علی فرمود: اگر نه این بود که باید از شما اطاعت کنم این جمله را هرگز پاک نمی‌کردم، پیغمبر پس از این دستور داد بنویسید: این عهدنامه‌ایست بین محمد رسول خدا و سهیل بن عمرو، سهیل گفت: اگر من در این نامه این جمله را درج کنم نبوت تو تصدیق کرده‌ام، اکنون امر کنید محمد بن عبد الله درج کند.

در این هنگام علی علیه السّلام فرمود: به خداوند سوگند او رسول خداوند است اگر چه دهانت بخاک مالیده شود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: رسول الله را حذف کن، علی عرض کرد: دستم قدرت ندارد این جمله را حذف کنم، فرمود: دستم را روی آن جمله بگذار، پیغمبر با دست خود کلمه رسول الله را پاک کرد، و به امیر المؤمنین فرمود:

تو نیز هم‌چو روزی را در پیش داری، و این مصیبت را میبینی. (۱) ۲۵- خراش از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت میکند که فرمود: سهیل بن عمرو با دو نفر یا سه نفر در حدیبیه خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و عرض کردند: اکنون گروهی از افراد پست از طرف ما حضور شما خواهند رسید و شما آنان را بسوی ما برگردانید، پیغمبر برآشفته و خشمگین شد و چهره‌اش از فرط غضب قرمز گردید حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله هر گاه غضب میکرد چهره مبارکش برافروخته میشد در این هنگام که از این کلمه ناراحت بنظر میرسید به سهیل بن عمرو فرمود: ای گروه قریش از این گونه سخنان دست بردارید و الا مردی را که در راه خدا امتحانش را داده است بطرف شما میفرستم تا گردنهای شما را بزند.

ابو بکر عرض کرد یا رسول الله این شخص موصوف من هستم؟ فرمود: خیر شما نیستی، عمر گفت: من هستم؟ فرمود: شما هم نیستی، این مرد همان است که اکنون در میان حجره نعل را اصلاح میکند، علی علیه

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

السلام میفرمود: من در آن هنگام نعل پیغمبر را درست میکردم، پس از این فرمایش از جای خود برخاستند و فرمودند: هر کس از روی تعمد بر من دروغ بندد خداوند نشیمنگاه وی را پر از آتش خواهد کرد.

مجاهدات امیر المؤمنین علیه السلام در راه دین

(۳) ابن عباس گوید: پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تمام جنگها در دست علی علیه السلام بود در جنگ احد، بدر، حنین، احزاب و فتح مکه امیر المؤمنین پرچم دار بودند و پرچم انصار را نیز سعد بن عبادہ بدست میگرفتند

امیر المؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت

(۵) یکی از مقامات بزرگ علی علیه السلام فداکاری و جانبازی آن جناب در لیلۃ المبیت است که حاضر شد خون خود را در راه پیغمبر بریزد، ابن عباس گوید هنگامی که حضرت رسول بطرف غار حرکت کردند علی بن ابی طالب را در برد خود پیچانید و امر کرد تا در بسترش بخوابد در این هنگام قریش رسیدند و اراده داشتند پیغمبر را از بین ببرند گروه قرشیان بخیال اینکه پیغمبر در بستر قرار دارد بطرف علی حمله آوردند امیر المؤمنین فریاد زدند و آنها را مورد اعتراض قرار دادند کفار قریش چون دیدند علی در بستر خوابیده است باشتباه خود متوجه شدند. (۱) ابو رافع گوید: هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غار بودند علی علیه السلام وسائل زندگی آن جناب را فراهم میکرد و برای او نان و آب میبرد و سپس وسائل مسافرت پیغمبر را مهیا نمود و بطرف مدینه مهاجرت کرد.

گویند پیغمبر امیر المؤمنین را در مکه بجای خود گذاشتند تا دیون حضرت رسول را بپردازد و امانات مردم را که در نزد پیغمبر بوده به صاحبانش برگرداند، و اهل بیتش را با خود بمدینه بیاورد علی علیه السلام نیز طبق وصایای او عمل کرد پیغمبر بعلی فرمودند: تا وقتی که در بسترم باشی قریش بخیال اینکه من در آنجا خوابیده‌ام مرا از نظر دور نخواهند داشت علی علیه السلام در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیدند کفار قریش دیدند مردی در جای پیغمبر خوابیده و آنان با خود میگفتند اینک محمد است که در بسترش آرمیده خداوند به این وسیله پیغمبرش را از گزند دشمنان نگهداری فرمود و آن جناب با کمال آسایش و اطمینان بسوی یثرب مهاجرت کرد.

امیر المؤمنین نیز پس از چند روز بسوی مدینه حرکت کرد و آن مسافت بعیده را با پای پیاده طی فرمود و در مدینه خدمت حضرت رسول رسید در حالی که پاهایش ورم کرده بود هنگامی که چشم پیغمبر بر آن جناب افتاد گریه کرد و بر وی ترحم فرمود و از شدت تعب و سختیهای که بر او وارد شده بود فوق العاده متأثر گردید و با دست مبارکش پاهای خون‌آلود او را مسح میکرد

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

مجاهدات علی علیه السلام در غزوه بدر

(۳) حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را در شب بدر فرستادند تا برای لشکریان آب بیاورند پیغمبر به اصحاب خود فرمود کدام یک از شما حاضرید مقداری آب بیاورید؟ همگان سکوت کردند و کسی پاسخ نداد در این هنگام علی علیه السلام برخاست و عرض کرد یا رسول الله اکنون من در خدمت حاضرم. بلافاصله مشک آب را برداشت و لب چاه رفت پس از اینکه مشکش را پر از آب کرد و خواست مراجعت کند ناگهان بادی وزیدن گرفت و آب را بر زمین ریخت بار دیگر بدون چاه رفت و مشک را پر آب کرد باز در اثر وزیدن باد آب روی زمین ریخت و این قضیه چهار بار واقع شد. در مرتبه چهارم خدمت حضرت رسول رسید و جریان کارش را عرضه داشت پیغمبر فرمود مرتبه اول که باد وزیدن گرفت جبرئیل با هزار فرشته نزد شما آمدند و بر شما سلام کردند دفعه دوم میکائیل و بار سوم اسرافیل بود و این دو نیز هر یک با توافق هزار فرشته رسیدند و بر شما سلام کردند - این روایت را ابو رافع روایت کرده است

مبارزه علی علیه السلام با ولید بن عتبہ

(۲) علی علیه السلام در جنگ بدر با ولید بن عتبہ مقابل شدند و او را از پا درآوردند حمزه بن عبد المطلب نیز با عتبہ روبرو شدند و سرانجام عتبہ کشته شد و شیبہ نیز با عبیده بن حارث درآویختند و این دو نفر با هم گلاویز شدند و در اثر شمشیری پای عبیده قطع شد در این هنگام علی علیه السلام رسیدند و شمشیر را بر فرق شیبہ فرود آوردند و او را کشتند و در اثر این قضیه خوف و رعب بدل مشرکین راه یافت و آنها را خوار و ذلیل کرد و مسلمین نیز در اثر نصرت و ظفر قوت دل گرفتند علی علیه السلام در این جنگ عاص ابن سعید و حنظله بن ابو سفیان و طعیمه بن عدی و نوفل بن خویلد را که از شیاطین مشرکین بودند از پا درآوردند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حضور نوفل بن خویلد در جنگ متوجه شد فرمود: خداوند مرا از شر او نگهداری فرما، علی علیه السلام مشرکین را پس از دیگری می کشت تا آنگاه که خود را بکنار مقتولین مسلمان رسانید و آنان هفتاد نفر بودند در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشتی از ریگ بیابان برداشتند و بطرف مشرکین پاشیدند و فرمودند کور باد چشمها، و در نتیجه کفار فرار کردند و خداوند مسلمین را از شر آنها راحت ساخت.

جهاد امیر المؤمنین علیه السلام در غزوه احد

(۴) خداوند در جنگ احد مسلمین را بوسیله امیر المؤمنین علیه السلام یاری فرمود همچنان که در جنگ بدر او را برای فتح مسلمانان سبب قرارداد و در این دو غزوه فتح در دست او واقع شد، علی علیه السلام با

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

اینکه در این جنگ گرفتاری و ابتلاء شدیدی پیدا کردند صبر و شکیبائی را از دست ندادند. (۱) ابو البختری قرشی گوید پرچم قریش در تمام مواقع در دست قصی بن کلاب بود پس از وی پرچم بدست فرزندان عبدالمطلب افتاد و آنان در جنگها پرچم را در دست می گرفتند، بعد از اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبعوث شدند پرچم قریش در اختیار آن جناب قرار گرفت و پیغمبر هم او را بعلی بن ابی طالب دادند.

اولین باری که این پرچم در دست علی علیه السلام قرار گرفت غزوه «ودّان» بود و این اولین جنگی بود که پرچم اسلام برافراشته شد و پس از آن در جنگ بدر که بزرگترین حادثه از برای مسلمین بود، و در جنگ احد این پرچم ابتداء در دست بنی عبد الدار بود حضرت رسول او را به مصعب بن عمیر دادند هنگامی که مصعب بشهادت رسیدند پرچم از دستش افتاد و قبائل عرب هر کدام انتظار داشتند که پرچم را در دست بگیرند در این هنگام حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرچم را گرفتند و به امیر المؤمنین علیه السلام بخشیدند و پرچم مشرکین نیز در دست طلحه بن ابی طلحه بود و این مرد را قوچ جنگجویان «کبش الکتیبه» می گفتند این مرد با علی علیه السلام روبرو شدند امیر المؤمنین ضربتی بر سرش نواختند که دیدگانش از حدقه پرید و فریاد وحشت انگیزی برآورد و پرچم از دستش افتاد.

در این هنگام برادرش مصعب پرچم را بدست گرفت، عاصم بن ثابت تیری بطرف او افکند و او را از پا درآورد، پس از این برادر دیگرش عثمان پرچم را گرفت، عاصم تیری هم بطرف او انداخت و در اثر این تیر کشته شد، بعد از این جریان یکی از بردگان او بنام صواب پرچم را برداشت، و این برده بسیار شجاع و دلاور بود.

علی علیه السلام خود را به او رسانید و با شمشیر دست راستش را قطع کرد، او پرچم را با دست چپ گرفت، امیر المؤمنین با ضربت دیگری دست چپش را نیز قطع نمود، او پرچم را با سینه خود نگهداشت و با دستهای بریده خود پرچم را در سینه نگهداری کرد، علی علیه السلام شمشیر را بر فرقش وارد آورد و او را بر زمین افکند، و مردم فرار کردند و مسلمین برای اخذ غنائم حمله آوردند. (۱) حضرت رسول صلی الله علیه و آله پنجاه نفر را در دهان دره قرار داده و یک نفر را نیز بر آنان امیر کردند، و به این جماعت فرمودند: اگر همه ما را کشتند شما از جای خود تکان نخورید، هنگامی که این جماعت مشاهده کردند که رفقای آنها مشغول جمع آوری غنائم هستند، به امیر خود گفتند: ما هم باید برای اخذ غنائم برویم.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

امیر این جماعت گفت: پیغمبر امر فرموده است که ما از این مکان حرکت نکنیم، گفتند: او ترا امر کرده است که از جای خود حرکت نکنی و او از عاقبت جنگ اطلاع نداشته، و این جماعت به حرف امیر خود گوش ندادند و برای اخذ غنائم حرکت کردند و او را تنها گذاشتند.

در این هنگام خالد بن ولید از کمین درآمد و ابتداء این مرد را کشت، و از پشت سر حضرت رسول آمد و اراده کرد به آن جناب حمله کند، و از اصحاب پیغمبر هفتاد نفر کشته شدند، و بقیه نیز فرار کردند، و هر کدام بطرف کوهی میدویدند، و جز ابو دجانه و سهل بن حنیف و علی علیه السّلام دیگری با آن جناب نماند.

گروهی از مشرکین بطرف پیغمبر حمله آوردند، و امیر المؤمنین آنان را از آن حضرت دفع کردند، تا آنگاه که شمشیرش قطع شد، هنگامی که حضرت رسول مشاهده کردند یارانش فرار کرده‌اند، سر مبارکش را برهنه کرد و فرمود: من رسول خدا هستم شما از خدا و رسولش فرار میکنید؟.

در این هنگام گروهی از فراریان مراجعت کردند که از آن جمله طلحه بن عبید الله و عاصم بن ثابت بودند، و بقیه بالای کوه رفتند، در این بین در مدینه فریادی بلند شد که محمد کشته شد!، و در اثر این خبر دلها مضطرب شد، و فراریان نیز سرگردان شدند و بطرف چپ و راست حرکت کردند. (۲) عکرمه گوید: از علی علیه السّلام شنیدم میفرمود: هنگامی که مردم در روز احد فرار کردند من بسیار ناراحت و اندوهگین شدم و تاب تحمل نداشتم، در این وقت در مقابل آن حضرت شمشیر میزد، مراجعت کردم تا پیغمبر را مشاهده کنم وی را در جای خود نیافتم، با خود گفتم: حضرت رسول از جنگ فرار نمیکند، و در میان کشتگان هم او را ندیدم.

در این هنگام بنظرم رسید شاید وی از میان ما رفته است، پس از این غلاف شمشیر خود را شکستم، و با خود عهد بستم با مشرکین جنگ کنم تا کشته شوم، خود را آماده حمله کردم و ناگهان بر صف مشرکین تاختم، آنان برای من راه باز کردند ناگهان چشمم بر رسول خدا افتاد که بر زمین افتاده و از حال رفته است. (۱) بالای سر پیغمبر نشستم، آن جناب چشمان خود را باز کرد و بمن نگاه نمود و فرمود: مردم چکار کردند، عرض کردم: همگان کافر شدند و فرار کردند و تو را در دست دشمن انداختند، حضرت رسول متوجه شدند گروهی از لشکریان آماده حمله هستند و به من فرمودند: این‌ها را از من برگردانید، من بر این دسته رو آوردم و با شمشیرم او را دور کردم.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

پیغمبر فرمود: آیا مدح و ستایش خود را از آسمان نشنیدی؟ که فرشته‌ای بنام رضوان فریاد میزد: جوانمردی جز علی و شمشیری مانند ذو الفقار وجود ندارد، من پس از این فرمایش پیغمبر بگریه افتادم و از شدت خوشحالی گریستم و پروردگار را از این نعمت بزرگ ستایش کردم.

در این هنگام فراریان از راه رسیدند و خدمت پیغمبر آمدند، مشرکین هم بطرف مکه حرکت کردند، حضرت رسول نیز بسوی مدینه مراجعت فرمود، و زهرا علیها السلام از پدرش استقبال کرد و با خود ظرف آبی آورده بود و خونها را از چهره پدرش شست و امیر المؤمنین هم خود را به پیغمبر رسانید و ذو الفقارش را نیز همراه داشت، و از دست تا بازویش خون آلود بود، و به فاطمه فرمود: این شمشیر را از من بگیر که امروز مرا تصدیق کرد و پس از این فرمود:

أفطم هاک السیف غیر ذمیم فلست برعید و لا بملیم

لعمری لقد أعذرت فی نصر أحمد و طاعة ربّ بالعباد علیم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمودند: شمشیر را بگیرد شوهرت امروز بسیار فداکاری کرد، و حق خود را اداء نمود، خداوند بشمشیر او بزرگان و رؤسای قریش را بهلاکت رسانید.

فداکاری علی علیه السلام در جنگ احزاب

(۲) ربیعہ سعدی گوید: نزد حذیفه بن یمان رفتم و گفتم: در نظر دارم راجع به علی بن ابی طالب با شما مذاکراتی بکنم، زیرا که مردمان بصره میگویند: شما در باره علی افراط میکنید اینک اگر مطلبی در باره علی دارید بیان کنید.

حذیفه گفت: به خداوندی که محمد را براستی برانگیخت اگر تمام اعمال اصحاب پیغمبر را در کفه‌ای از میزان قرار دهند و اعمال علی علیه السلام را در کفه دیگر عمل علی از همه آنان سنگین تر خواهد شد، ربیعہ گفت: این مطلب به جایی اتکاء ندارد و قابل توجه نیست.

حذیفه در پاسخ او گفت: ای بی خرد ابو بکر و عمر و حذیفه در کجا بودند روزی که عمرو بن عبد ود در مدینه مردم را برای مبارزه میخواست؟ تمام مردم از مقابله با وی خودداری کردند جز علی علیه السلام که برای مبارزه با او بمیدان رفت و خداوند آن مرد سرکش و خونریز را در دست وی هلاک ساخت، به خداوندی که جان حذیفه در دست اوست عمل علی در آن روز از همه یاران محمد بزرگتر است. (۳) واقدی از زهری روایت کرده که وی گفت: عمرو بن عبد ود، عکرمه بن ابی جهل هبیره بن ابی وهب، نوفل بن عبد الله، و ضرار بن خطاب فهری در جنگ احزاب بطرف خندق آمدند و در نظر داشتند راه باریکی پیدا کنند، و به مدینه حمله نمایند.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

پس از گردش در اطراف خندق راه تنگی یافتند و اسبهای خود را وادار کردند که از آن راه باریک بگذرند، بعد از اینکه از خندق عبور کردند اسبهای خود را جولان میدادند، مسلمین هم به این جریان تماشا میکردند و جرأت مقابله آنان را نداشتند، عمرو بن عبد وّد برای خود مبارز میطلبید و میگفت: از بس فریاد زدم و از مسلمین مبارز خواستم صدایم گرفت آیا در میان شما کسی هست بمیدان من قدم گذارد.

در این بین علی علیه السّلام از میان مسلمین برخاست و برای مبارزه با عمرو بن عبد وّد خود را آماده ساخت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را امر به جلوس میکرد و میخواست تا دیگران هم حرکتی نکنند، و لیکن مسلمانان دیگر ساکت بودند و از خود حرکتی نشان ندادند، چون از مقابله با عمرو بیم داشتند. (۱) عمرو بن عبد وّد را سوار قریش میگفتند و او را با هزار مرد جنگی برابر میدانستند چون فریاد عمرو قطع نمیشد و همواره مبارز میخواست و علی علیه السّلام مکرر اجازه مبارزه خواست، لذا پیغمبر به علی فرمود: نزدیک من بیا، وی نزد آن حضرت حاضر شد پیغمبر عمامه خود را از سر برداشت و بر سر امیر المؤمنین بست، و شمشیر مخصوص خود ذو الفقار را هم به وی عطا کرد.

بعد از این فرمود: اکنون به میدان جنگ بروید، و از خداوند برای او طلب یاری و نصرت کردند، علی علیه السّلام با کوشش و سرعت خود را برای میدان آماده کرد جابر بن عبد الله هم برای جریان کار با وی بمیدان آمد، هنگامی که امیر المؤمنین علیه السّلام بطرف عمرو بن عبد وّد حرکت کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون ایمان بطرف کفر میرود، علی ابن ابی طالب چون به عمرو رسید فرمود: ای عمرو تو در زمان جاهلیت میگفتی: اگر کسی مرا به سه مطلب بخواند من همه آنها و یا یکی را خواهم پذیرفت عمرو گفت: آری مطلب همین طور است.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: من اینک تو را به توحید و نبوت محمد و تسلیم در برابر خداوند دعوت میکنم، عمرو گفت: ای برادر زاده این سخنان را با من در میان نگذار، علی فرمود: این گفته‌های من برای شما خیر در بر دارد اگر آنها را اخذ کنی، امیر المؤمنین بار دیگر گفت: پیشنهاد دیگری با شما دارم، گفت: چه میخواهی بگوئی؟

علی علیه السّلام فرمود: بهتر است از جنگ دست بکشیم و مراجعت کنیم، گفت:

این موضوع عملی نیست زیرا زنهای قریش همواره مرا به این مطلب ریشخند خواهند کرد، گفت: پس موضوع دیگری با تو در میان میگذارم، گفت: بفرمائید، علی فرمود: پس اکنون شما از مرکب بزیر آید تا پیاده جنگ کنیم! (۱) عمرو از این کلام خنده‌اش گرفت و گفت: عجب خوی پسندیده‌ای داری، من هرگز خیال نمیکردم یکی از عرب زنده باشد و با من این چنین سخن گوید، من اینک دوست ندارم با مرد شریفی

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

چون تو جنگ کنم، علاوه که با پدرت رفیق و هم صحبت بودم علی علیه السلام در پاسخ عمرو گفت: و لیکن من دوست دارم ترا بکشم، اکنون اگر میل داری از مرکب بزیر آی، عمرو از این سخن خشمگین شد، و از اسب فرود آمد و از فرط غضب شمشیر خود را بر اسب فرود آورد، جابر گوید: در این هنگام بین علی و عمرو گرد و غبار شد و من آنها را ندیدم، ناگهان صدای تکبیر را شنیدم و دانستم که علی او را کشته است.

در این هنگام یاران عمرو از میدان فرار کردند و از خندق دور شدند، مسلمین از صدای تکبیر فهمیدند که عمرو بن عبد ود کشته شده، فوراً خودشان را بمیدان رسانیدند تا وضع مشرکین را مشاهده کنند، در این بین دیدند نوفل بن عبد العزی در میان خندق قرار دارد او را سنگباران کردند، نوفل گفت: با من مردانه جنگ کنید ناگهان امیر المؤمنین رسید و با ضربتی او را از پا در آورد.

جابر گوید: من این قضیه را با داستان داود که خداوند در قرآن فرموده: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ تشبیه کردم، پس از کشته شدن عمرو بن عبد ود و فرار کردن مشرکین حضرت رسول فرمود: پس از این کفار قریش بطرف ما حمله نخواهند کرد، و برای جنگ لشکرکشی نمیکنند، و ان شاء الله ما بطرف آنها خواهیم رفت

جنگ بنی قریظه

(۳) یکی از مواقف امیر المؤمنین علیه السلام جنگ بنی قریظه است، یهودیان از دشمنان جدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودند، و همواره آن بزرگوار را اذیت میکردند، و برای طرح نقشه جنگ درست مینمودند، و مردم را بر علیه او تحریک میکردند، لذا پیغمبر به امیر المؤمنین فرمودند تا سران یهودیان را مانند حی بن اخطب و کعب بن اسد را گردن زند.

غزوه ذات السلاسل یا وادی الرمل

(۲) یکی از مقامات امیر المؤمنین علیه السلام فداکاری بی نظیر آن بزرگوار در جنگ ذات السلاسل است، در این جنگ مانند همه جنگها پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست آن جناب بود، پیغمبر قبل از این دیگری را بطرف وادی الرمل فرستاده بودند، و او بدون اینکه کاری از پیش ببرد مراجعت کرد، و پس از این شخص دیگری را فرستادند و او هم بدون نتیجه برگشت.

در این هنگام علی علیه السلام بسوی این قوم حرکت کردند و در هنگام سحر در منازل آنان فرود آمدند، پس از اینکه نماز صبح را اداء کردند، همراهان خود را در صفوف منظمی قرار دادند، و خود نیز در حالی

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

که بر شمشیرش تکیه کرده بود رو بدشمن ایستادند فرمودند: ای گروه مردم بدانید من فرستاده رسول خدا هستم اینک به توحید پروردگار و نبوت محمد ایمان بیاورید و اگر استنکاف کنید شما را خواهم کشت. مشرکین گفتند: شما هم مانند سابقین برگردید، فرمود: من مراجعت کنم! به خداوند سوگند تا تسلیم نشوید از شما دست نخواهم کشید، و شما را با شمشیر خواهم کشت، من علی بن ابی طالب هستم، در این هنگام آنان مضطرب شدند، علی علیه السّلام بر این قوم حمله آورد و آنها از میدان فرار کردند و مسلمین پیروز شده و غنائم فراوانی را بدست آوردند. (۳) ام سلمه گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من خوابیده بود، ناگهان از خواب پرید و ناراحت بنظر میرسید، گفتم: خداوند تو را نگهدارنده است، فرمود: آری خداوند مرا نگه می دارد و لیکن این جبرئیل است مرا خبر میدهد که اکنون علی از راه میرسد.

پس از این از منزل بیرون شدند و مردم را امر کردند تا از آن جناب استقبال کنند مسلمین به اتفاق پیغمبر در دو صف حرکت میکردند، هنگامی که چشم علی بر حضرت رسول افتاد، از مرکب بزیر آمد و از پاهای آن جناب بوسید، پیغمبر فرمود: سوار شوید خداوند و رسول از شما راضی هستند.

در این هنگام علی علیه السّلام از شدت خوشحالی بگریه افتادند و به منزل مراجعت کردند، اصحاب سیره نوشته اند در این جنگ سوره مبارکه «و العادیات» فرود آمد و اما مقام علی علیه السّلام در جنگ خیبر و روز حدیبیه را قبل از این بیان کردیم. (۱) حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از اینکه برای فتح مکه حرکت کند، تصمیمات خود را در نهان اجراء میکرد و جریان کار را مخفیانه انجام میداد، و از خداوند مسألت کردند تا مشرکین مکه از اراده وی مطلع نشوند و آن حضرت بتواند ناگهان بر آنان حمله کند، و جز امیر المؤمنین علیه السّلام دیگری از این تصمیم اطلاع نداشت.

پس از چندی پیغمبر این جریان را با گروهی از اصحاب در میان گذاشتند و در نتیجه این خبر در میان مردم فاش شد و همگان از این قضیه مطلع گردیدند، حاطب ابن ابی بلتعنه در این مورد نامه ای برای اهل مکه نوشت و آنها را از قصد پیغمبر مطلع کرد، و نامه را بزن سیاهی داد و او را امر کرد تا از راه غیر معروفی برود.

در این هنگام از خداوند وحی رسید و پیغمبر از جریان اطلاع حاصل کرد، امیر المؤمنین را خواستند و فرمودند: بعضی از اصحاب من نامه ای برای مردمان مکه نوشته، و از جریان کار ما آنها را مطلع ساخته و نامه را هم بزن سیاهی داده و او را از بیراهه فرستاده است، اینک شمشیر خود را بردار و خود را به آن زن برسان و نامه را از وی بگیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله زبیر بن عوام را نیز در معیت علی علیه السّلام فرستادند، علی و زبیر از بیراهه حرکت کردند و خود را بزن سیاه رسانیدند، زبیر زودتر خود را بزن رسانید

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و از وی نامه را طلبید، زن از وجود نامه اظهار عدم اطلاع کرد، و سوگند یاد نمود که با وی چیزی نیست و در این حال شروع بگریه کرد، زیر گفت: یا ابا الحسن من در نزد این زن نامه‌ای ندیدم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حضرت رسول به من اطلاع می‌دهد که این زن حامل نامه است اینک شما می‌گوئید وی نامه ندارد؟!، پس از این شمشیر خود را کشید و فرمود: به خداوند سوگند اگر نامه را بیرون نکنی او را از تو کشف خواهم کرد و پس از این گردنت را می‌زنم. زن عرض کرد: اکنون که مطلب چنین است صورتت را از من برگردان، علی علیه السلام نیز چهره خود را از وی برگردانید، وی نامه را از میان موهای خود بیرون کرد و امیر المؤمنین نامه را از وی گرفت و او را نزد پیغمبر آورد.

اعطاء پرچم به امیر المؤمنین علیه السلام در هنگام ورود مکه

(۲) حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه پرچم را بدست سعد بن عباد دادند، و او را امر فرمودند با پرچم وارد مکه شود، سعد پرچم را بدست گرفت و این بیت را خواند

اليوم يوم الملحمة اليوم تسبي الحرمة

پیغمبر فرمود: یا علی خودت را به سعد برسان و پرچم را از وی بگیر و پس از آن در حالی که پرچم را در دست داری وارد مکه شو، علت این قضیه از این قرار بود که حضرت رسول متوجه شد که این بیت سعد اثر سوئی در اهالی مکه خواهد گذاشت، و نیز میدانست انصار رضایت نخواهند داد که پرچم را دیگری در دست بگیرد مگر کسی که در جلال و بزرگواری و عظمت مقام، مانند پیغمبر باشد.

شکستن بت‌های کعبه

(۴) حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که وارد مسجد الحرام شدند متوجه گردیدند که در آنجا سیصد و شصت بت وجود دارد که بعضی از آنها را بدیگری بسته‌اند، به امیر المؤمنین فرمودند، مقداری ریگ بمن بدهید، امیر المؤمنین علیه السلام یک مشت به آن جناب دادند و بطرف بت‌ها پاشیدند و فرمودند جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا در این هنگام همه بت‌ها فرو ریختند و آنها را از مسجد بیرون افکندند (۵) یکی از مقامات امیر المؤمنین علیه السلام این بود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را بسوی بنی جذیمه فرستادند تا آنها را به اسلام دعوت کند، خالد در این قضیه مخالفت امر پیغمبر را کرد و آن جماعت را روی کینه دیرینه‌ای که از آنان داشت کشت هنگامی که پیغمبر از جریان کار خالد مطلع شد، امیر المؤمنین را بطرف آن قبیله فرستاد تا از آنان دلجوئی کند، و دیه مقتولین را بپردازد و رضایت اولیاء آنها را جلب کند علی علیه السلام دنبال مأموریت خود رفته و اوامر حضرت رسول صلی الله

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النِّبوه السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النِّبوه السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النِّبوه

علیه و آله را اجراء نمود و مردم را از خدا و رسولش راضی ساخت، و ماده فساد را ریشه کن نمود، و با صلح و صفا از سفر خود مراجعت کرد.

فداکاری امیر المؤمنین علیه السَّلام در جنگ حنین

(۲) در غزوه حنین مسلمین همگان فرار کردند، و با حضرت رسول جز نه نفر از بنی هاشم و ایمن بن ام ایمن کسی در اطراف آن جناب باقی نماند، ایمن هم در این جریان کشته شد و همان نه نفر که از بنی هاشم بودند با پیغمبر پایداری کردند تا آنگاه که فراریان مراجعت کردند، و بار دیگر بطور دسته جمعی بطرف مشرکین حمله آوردند، و در این مورد آیه شریفه و أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ* فرود آمد.

مقصود از این مؤمنین علی علیه السَّلام و عباس بن عبد المطلب، فضل بن عباس، ابو سفیان ابن حارث، نوفل بن حارث، ربیعۀ بن حارث، عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب، معتب و عتبه فرزندان ابو لهب بودند که در پیرامون حضرت رسول از آن جناب حمایت میکردند.

هنگامی که پیغمبر مشاهده کردند مردم فرار میکنند به عمویش عباس که صدای بلندی داشت فرمود: فراریان را فریاد زند و آنان را به عهد و میثاقی که بسته بودند متذکر سازد، عباس فریاد زد: «یا اهل بیعة الشجره و یا اصحاب سورة البقرة» اینک کجا فرار میکنید، از پیمانی که در زیر درخت با پیغمبر بستید فراموش نکنید.

در این جریان کسی به گفتار عباس توجه نکرد و همگان خود را از روی مراکب بزیر انداختند و بدشمن ملحق شدند، در این هنگام مردی از بنی هوازن در حالی که بر شتری سرخ سوار بود و پرچم سیاهی را نیز در دست داشت جلو آمد و رجز خواند:

انا أبو جرول لا براح حتی نیبح القوم او نباح

در این هنگام امیر المؤمنین علیه السَّلام بطرف او رفت و شمشیری بر ران شتر او زد و از پا در آورد، پس از این شمشیر خود را بر آن مرد فرود آورد و او را نیز پهلوی شترش انداخت، بعد از کشته شدن ابو جرول مشرکین فرار کردند و مسلمین شمشیرهای خود را بر آنان فرود آوردند، علی علیه السَّلام در پیشاپیش مسلمانان در حرکت بودند و چهل نفر از کفار بخاک انداختند، و گروهی از آنان را نیز اسیر گرفتند، و بقیه هم از معرکه بیرون شده و هر یک بگوشه‌ای فرار کردند.

هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله غنائم حنین را تقسیم میکرد، ناگهان مرد درازی از راه رسید و در پیشانیش اثر سجود نمایان بود، وی بطور کلی سلام کرد و به حضرت رسول توجه ننمود، و بعد به

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

پیغمبر گفت: من دیدم تو با این غنائم چگونه معامله کردی؟ فرمود: چگونه معامله کردم گفت: در تقسیم غنائم جانب عدالت را مراعات نکردی؟!.

در این هنگام پیغمبر غضب کرد و فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نداشته باشم پس چه کسی عدالت خواهد داشت، مسلمین عرض کردند: این مرد را نمیکشید؟! فرمود: او را واگذارید در آینده نزدیکی گروهی پیرامون وی را خواهند گرفت، و آنان از دین بیرون خواهند رفت همان طور که تیر از کمان بیرون می‌رود، خداوند این جماعت را در دست بهترین مخلوقات خواهد کشت، و این جماعت در جنگ خوارج بدست علی علیه السلام کشته شدند.

مقام علی علیه السلام در جنگ طائف

(۲) امیر المؤمنین علیه السلام از طرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأمور شدند که در هر جا بتی پیدا کنند بشکنند، علی علیه السلام از طائف بیرون شدند، ناگهان سواران چندی از «خثعم» با گروهی پیرامون او را گرفتند، در این هنگام مردی بنام شهاب جلو آمد و آن حضرت را بمبارزه طلبید، امیر المؤمنین در مقابل او ظاهر شدند و او را کشتند.

علی علیه السلام به اتفاق این سواران براه خود ادامه دادند و تمام بت‌ها را شکستند و در طائف خدمت حضرت رسول رسیدند در حالی که آن جناب اهل طائف را در محاصره گرفته بود، هنگامی که پیغمبر وی را دید تکبیر گفت و دست او را گرفت و در گوشه‌ای با وی بگفتگو پرداخت، پس از این نافع بن غیلان با سوارانی چند از حصن طائف بیرون شدند و بدست علی کشته گردیدند، در این وقت مشرکین فرار کردند و بقیه هم مرعوب شدند و گروهی نیز خدمت پیغمبر آمدند و اسلام اختیار کردند.

(شهادت امیر المؤمنین علیه السلام)

(۲) گروهی از اهل سیر روایت کرده‌اند که چند نفر از خوارج در مکه پیرامون یک دیگر جمع شدند و در باره سران قوم به مذاکره پرداخته و آن‌ها را توییح و سرزنش کردند، این جماعت در ضمن مذاکرات خود از کشته‌شدگان نهروان یادی کرده و آنان را ستودند و برای آنها از خداوند طلب آمرزش کردند.

در این هنگام یکی از آنان گفت: کاش ما جان خود را در راه خدا میفروختیم و خون برادران خود را که در نهروان کشته شدند اخذ می‌کردیم، و مردم را از شر این چند نفر امام ضلال نجات میدادیم، پس از گفتار این ناطق، عبد الرحمن بن ملجم گفت: من علی بن ابی طالب را از بین خواهم برد، برک بن عبد الله تمیمی گفت: من هم شر معاویه را از سر مسلمین کوتاه خواهم کرد، عمرو بن بکر تمیمی نیز اظهار داشت: من نیز عمرو بن عاص را خواهم کشت.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

بعد از این گفتگو چنان مقرر داشتند که در شب نوزدهم ماه رمضان باید این عمل انجام گیرد و هر سه نفر در یک شب از بین بروند، ابن ملجم برای انجام مقصد شوم خود از مکه بیرون شد و بطرف کوفه حرکت کرد، وی موضوع را با احدی در میان نگذاشت و نیت خبیث خود را مخفی میکرد، یکی از روزها که در کوفه زندگی میکرد و منتظر موعد مقرر بود یکی از دوستان خود را ملاقات کرد در این هنگام قطام دختر اخضر تیمیمی که پدر و برادرش در نهروان کشته شده بودند در مجلس حاضر بود.

قطام یکی از زیباترین زنان زمان خود بشمار میرفت، و هنگامی که چشمان ابن ملجم به چهره زیبای وی افتاد مفتون و شیدای وی گردید و آتش عشقش شعله ور شد، ابن ملجم از وی تقاضای همسری کرد قطام گفت: من در صورتی با ازدواج شما رضایت خواهم داد که سه هزار درهم و یک خدمتکار مهریه من قرار دهی و علی بن ابی طالب را هم بکشی، ابن ملجم گفت: خواسته های تو را مورد عمل قرار خواهم داد و لیکن کشتن علی بن ابی طالب برایم بسیار مشکل است. (۱) قطام گفت: پیشانی علی را هدف گیری کن اگر توانستی او را از بین ببری دلم آرام خواهد گرفت و با من زندگی گوارائی خواهی داشت، و اگر چنانچه کشته شدی در نزد خداوند سرفراز و متنعم خواهی شد، ابن ملجم گفت: من فقط برای کشتن علی بن ابی طالب به این شهر آمده ام و کار دیگری در این جا ندارم و اکنون این خواسته تو را نیز انجام میدهم، قطام گفت: من دیگری را هم در این موضوع در نظر خواهم گرفت تا در قتل علی با تو مساعدت کنند.

قطام موضوع را با وردان بن مجالد که از قبیله تیم الرباب بود در میان نهاد و او را برای کشتن علی علیه السّلام تحریک کرد، وردان هم تقاضای قطام را پذیرفت و خود را برای مساعدت و همکاری با ابن ملجم حاضر نمود، ابن ملجم مردی از اشجع را بنام شیبب ابن بجره ملاقات کرد و به او گفت: آیا میل نداری به شرف دنیا و آخرت برسی؟! شیبب گفت: مقصودت از شرف دنیا و آخرت چیست؟ گفت: کشتن علی بن ابی طالب شیبب که خود از خوارج نهروان بشمار میرفت و با علی علیه السّلام کینه داشت پیشنهاد ابن ملجم را پذیرفت و با وی در نزد قطام که در مسجد کوفه قبه زده و معتکف شده بود اجتماع کردند، پس از اجتماع گفتند: ما تصمیم گرفتیم علی بن ابی طالب را بکشیم و اینک منتظر روز موعود و ساعت مقرر هستیم تا نیت خود را مورد عمل قرار دهیم.

شب چهارشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم از هجرت ابن ملجم و رفقایش مقابل در مسجد که امیر المؤمنین علیه السّلام از آن وارد میشد توقف کردند، این جماعت قبل از اینکه تصمیم خود را بمرحله عمل بیاورند موضوع را با اشعث بن قیس نیز در میان گذاشته بودند، و او هم با آنان موافقت کرده و برای معاونت آنها در مسجد حاضر شده بود.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حجر بن عدی که یکی از خواص علی علیه السلام بود شب نوزدهم در مسجد بیتوته میکرد وی ناگهان شنید که اشعث به ابن ملجم میگوید: هر چه زودتر مقصودت را عملی کن که اینک صبح میرسد و تو را رسوا میسازد، حجر بن عدی از کلمات اشعث احساس خطر کرد و گفت: ای اعیان او را کشتی، در این هنگام با عجله خواست خود را به امیر المؤمنین علیه السلام برساند و جریان را به آن جناب اطلاع دهد، و لیکن ابن ملجم پیش دستی کرده خود را جلو انداخت و شمشیر خود را بر فرق مبارک آن حضرت فرود آورد و مردم فریاد برآوردند: امیر المؤمنین کشته شد. (۱) ابتداء شیب بن بجره ضربتی بر علی علیه السلام وارد آورد و لیکن شمشیرش بر طاق محراب فرود آمد و او بلافاصله از مسجد فرار کرد و به منزل پسر عمویش رفت، هنگامی که میخواست پارچه های حریر را از سینه اش باز کند پسر عمویش گفت: این پارچه ها چیست؟

شاید تو امیر المؤمنین را کشته ای وی خواست بگوید: من نکشته ام و لیکن از هول و دهشتی که داشت گفت: آری من او را کشتم، در این هنگام پسر عمش بدون درنگ شمشیری بر وی فرود آورد و او را کشت. و اما ابن ملجم پس از اینکه شمشیرش را بر امیر المؤمنین علیه السلام فرود آورد بلافاصله توسط مردی از همدان بنام ابو ذر دستگیر شد، این مرد همدانی قطیفه ای بر روی ابن ملجم افکند و او را بر زمین انداخت و شمشیرش را از دستش گرفت و خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آورد، و لیکن مرد سومی در میان صفوف جماعت خود را پنهان کرد و از دست مردم رها شد.

هنگامی که ابن ملجم را در نزد علی علیه السلام حاضر کردند فرمودند: اگر من از جهان رفتم تنها او را بکشید، و اگر چنانچه عافیت و صحت یافتم نظر خود را در باره وی اجرا خواهم کرد، ابن ملجم گفت: به خداوند سوگند من این شمشیر را به هزار درهم خریده بودم و هزار درهم دادم تا وی را مسموم کردند، و او هرگز بر من خیانت نخواهد کرد در این هنگام ابن ملجم را از محضر امیر المؤمنین علیه السلام بیرون کردند. مردم گوشت های ابن ملجم را با دندان میگرفتند و میگفتند: ای دشمن خداوند این چه کاری بود که کردی؟ امت محمد صلی الله علیه و آله را به هلاک انداختی و بهترین مردم را کشتی ابن ملجم در برابر این پرسش ها سکوت کرده و لب از لب بر نمیداشت، پس از این ابن ملجم را به زندان بردند و مردم خدمت علی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: یا امیر المؤمنین نظر خود را در باره ابن ملجم بیان فرمائید زیرا وی ملت را بهلاکت افکند و امت را فاسد کرد، علی علیه السلام فرمود: اگر زنده ماندم نظر خود را در باره وی اجرا خواهم کرد و اگر از دنیا رفتم با او مانند قاتل پیغمبران رفتار کنید، ابتداء او را بکشید و سپس در آتش افکنده وی را بسوزانید. (۱) پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و دفن آن حضرت ابن ملجم را حاضر

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

کردند، حضرت مجتبی علیه السلام امر کردند گردن او را بزنند، و سپس بدن او را در اختیار ام الهیثم دختر اسود نخعی گذاشتند و او جثه ابن ملجم را در آتش افکنده و سوزانید.

و اما آن دو نفر که با ابن ملجم قرار گذاشته بودند معاویه و عمرو عاص را از پا درآوردند، جریان کار آنها نیز از این قرار است که: یکی از آن دو نفر وارد دمشق شد و در انتظار روز معین بسر میبرد، در شب معهود در مسجد حاضر شد و در هنگام نماز صبح به معاویه حمله کرد و شمشیرش را بروی فرود آورد، و لیکن شمشیر بر الیتین او فرود آمد و معاویه از مرگ نجات یافت، و ضارب را نیز بلافاصله کشتند.

دیگری نیز برای کشتن عمرو عاص بطرف مصر رفت، و در آنجا توقف کرد و منتظر ساعت مقرر بود در شب نوزدهم هنگام صبح در مسجد حاضر شد و خود را به محراب نزدیک کرد و شمشیرش را بر امام جماعت که خیال میکرد عمرو عاص است فرود آورد و او را کشت، پس از این معلوم شد که عمرو عاص برای علتی که هنوز حقیقت قضیه روشن نشده آن روز در نماز شرکت نکرد و خارجه عامری را از طرف خود به مسجد فرستاد تا برای مردم اقامه نماز کند و به این علت از مرگ حتمی نجات یافت.

(محل دفن امیر المؤمنین علیه السلام)

(۲) جابر بن یزید جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم امیر المؤمنین علیه السلام را در کجا دفن کردند؟ امام علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب را در ناحیه غرین قبل از طلوع فجر به خاک سپردند و در هنگام دفن حسنین و سایر فرزندان آن حضرت و هم چنین عبد الله بن جعفر حضور داشتند و بدن مبارک امیر المؤمنین علیه السلام توسط فرزندانش به خاک سپرده شد. (۳) حیان بن علی عنزی گوید: یکی از خدمت گزاران علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما روایت کرد هنگامی که مرگ امیر المؤمنین فرا رسید در آخرین لحظات زندگی حسنین علیهما السلام را خطاب کرده و فرمود: هر گاه از دنیا رفتم مرا در تابوت بگذارید و از منزل بیرون برید، شما دنبال تابوت را بگیرید و قسمت جلو آن خود حرکت خواهد کرد، هنگامی که تابوت مرا به غرین نزدیک نمودید سنگ بزرگ سفیدی را مشاهده خواهید کرد که از وی نوری میدرخشد، در کنار آن سنگ سفید برای من قبری حفر کنید.

راوی گوید: پس از اینکه امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفتند جنازه آن جناب را از منزل بیرون کردیم، در این هنگام صدای همه‌های را می شنیدیم تا آنگاه که به ناحیه غرین رسیدیم، پس از این سنگ سفیدی را مشاهده کردیم که نور از آن می درخشید، در کنار آن سنگ قبری حفر نمودیم و ناگهان مشاهده کردیم تخته سنگی هویدا گردید که در آن این کلمات نوشته شده بود: این قبری است که نوح علیه السلام برای علی بن ابی طالب تهیه کرده است.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

علی علیه السلام را در کنار سنگ مزبور دفن کردیم و با خوشحالی و سرور بطرف کوفه مراجعت نمودیم و از این کرامتی که خداوند برای امیر المؤمنین علیه السلام فراهم کرده بود فوق العاده خوشوقت بودیم، در این هنگام به گروهی از شیعیان برخورد کردیم که در نماز بر جنازه حضرت شرکت نکرده بودند، ما جریان کار را برای آنان تشریح کردیم و اکرام و احسان پروردگار را در باره امیر المؤمنین علیه السلام برای آنها بازگو نمودیم، آنان جواب دادند: ما هم باید مانند شما از جریان اطلاع پیدا کنیم، به آنها گفتیم: طبق وصیت حضرت امیر محل قبر آن بزرگوار را از انظار پنهان داشتیم، آنها به سخنان ما توجهی نکردند و بطرف غریب رفتند و لیکن هر چه کوشش کردند اثری از قبر نیافتند.

(۵) (اولاد امیر المؤمنین علیه السلام)

(۲) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دارای بیست و هفت اولاد از دختر و پسر بودند که اسامی آنان از قرار ذیل است:

حسن، حسین، زینب کبری، و زینب صغری مکناء بام کلثوم علیهم السلام مادر اینان حضرت فاطمه علیها السلام بودند، محمد مکنی به ابو القاسم که مادرش خوله دختر جعفر بن قیس از طائفه حنفیه بود. عباس، جعفر، عثمان، و عبد الله که باتفاق برادرشان حضرت سید الشهداء در کربلا شهادت رسیدند و مادر اینان ام البنین دختر حزام بن خالد بن دارم بود، و عباس را ابو قربه میگفتند به جهت اینکه وی برای برادرش امام حسین علیه السلام آب حمل می کرد و لذا به آن جناب سقاء هم گفته میشد، حضرت عباس علیه السلام در هنگام شهادت سی و چهار سال از عمر شریفش میگذشت و دارای فضائل و مناقبی نیز بودند، عبد الله در حالی که بیست و پنج سال از عمرش میگذشت شهادت رسید، و جعفر در سن نوزده سالگی شهید شد. عمر و رقیه، مادر این دو ام حبیب دختر ربیعہ بود و این توأما متولد شدند.

محمد اصغر مکنی به ابو بکر، و عبید الله که در کربلا شهید شدند و مادرشان لیلی دختر مسعود از بنی دارم بود. یحیی که مادرش اسماء بنت عمیس بود و این در کودکی قبل از شهادت پدرش از دنیا رفت. (۱) رمله که مادرش ام سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی بود.

نفیسه، ام کلثوم صغری، و زینب صغری، رقیه صغری، ام هانی، ام الکرام، جمانه مکنی به ام جعفر، امامه، ام سلمه، میمونه، خدیجه، و فاطمه مادرهای اینان همگان کنیزانی بودند که حضرت امیر علیه السلام آنان را خریداری کرده بودند.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

در روایات شیعه وارد شده است که حضرت فاطمه علیها السّلام پس از وفات پدر بزرگوارش کودکی را سقط کرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را محسن نام گذاشته بودند؛ بنا بر این اولاد حضرت امیر علیه السّلام بیست و هشت نفر خواهند بود.

أعقاب علی علیه السّلام فقط از پنج تن از اولاد او هستند که عبارت از حسنین علیهما السّلام و محمد و عباس و عمر باشند - و از سایر فرزندان پسر امیر المؤمنین اعقابی نمانده است، زیرا عده‌ای از آنان قبل از ازدواج از دنیا رفتند.

زینب کبری دختر فاطمه را عبد الله بن جعفر بن ابی طالب تزویج کرد و از وی علی، جعفر، عون اکبر، و ام کلثوم متولد شدند، و حضرت زینب از مادرش فاطمه علیها السّلام حدیث نقل میکند.

ام کلثوم را عمر بن خطاب تزویج کرد، علمای شیعه گویند: حضرت امیر علیه السّلام با ازدواج ام کلثوم به عمر راضی نبود و از این موضوع امتناع شدیدی داشت، و لیکن پس از مدتی ناچار از روی ضرورت اختیار او را به عمویش عباس واگذار کرد و او ام کلثوم را بعمر تزویج نمود.

رقیه دختر حضرت امیر با پسر عمویش مسلم بن عقیل تزویج کرد و از وی متولد شدند: عبد الله و علی و محمد که در کربلا شهید شدند.

زینب صغری نیز با پسر عمویش محمد بن عقیل ازدواج نمود و از وی عبد الله متولد شد که از وی فرزندی به جای ماندند.

ام هانی هم با پسر عموی دیگرش عبد الله اکبر فرزند عقیل ازدواج کرد و از وی فرزندی بنام محمد آورد که در کربلا شهید شد، و کودک دیگری نیز بنام عبد الرحمن از این بانو متولد شد. (۱) میمونه با پسر عمویش اکبر بن عقیل ازدواج کرد و از وی کودکی بنام عقیل متولد شد.

نفیسه نیز با پسر عمویش عبد الله اکبر ازدواج نمود و از وی ام عقیل متولد گردید.

خدیجه با عبد الرحمن بن عقیل ازدواج کرد و از وی سعید و عقیل متولد شدند فاطمه با محمد بن ابی سعید بن عقیل ازدواج کرد و از وی حمیده متولد گردید.

امامه با صلت بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب ازدواج کرد و از وی نقیه متولد شد، و این بانو در منزل صلت از دنیا رفت.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی حضرت علی

[الركن الثاني في ذكر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع]

(الركن الثاني) من الكتاب في ذكر الإمام الأول و الوصي الأفضل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع و تاريخ مولده و مدّة عمره و دلائل إمامته و طرف من مناقبه و يشتمل على خمسة أبواب

الباب الأول و فيه فصول،

الفصل الأول في ذكر ميلاده ع

وُلِدَ بِمَكَّةَ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الثَّالِثَ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ اللَّهِ الْأَصَمِّ رَجَبٍ بَعْدَ عَامِ الْفِيلِ بَثْلَاثِينَ سَنَةً وَلَمْ يُوَلَدْ قَطُّ فِي بَيْتِ اللَّهِ تَعَالَى مَوْلُودٌ سِوَاهُ لَا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ وَ هَذِهِ فَضِيلَةُ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِجْلَالًا لِمَحَلِّهِ وَمَنْزِلَتِهِ وَإِعْلَاءَ لِقَدْرِهِ.

وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ وَ كَانَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صِ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ وَ رَبِّي فِي حَجَرِهَا وَ كَانَتْ مِنْ سَابِقَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ إِلَى الْإِيمَانِ وَ هَاجَرَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ كَفَّنَهَا النَّبِيُّ صِ عِنْدَ مَوْنِهَا بِقَمِيصِهِ لِيُدْرَعَ بِهِ عَنْهَا هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ تَوَسَّدَ فِي قَبْرِهَا لِتَأْمَنَ بِذَلِكَ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ وَ لَقْنَهَا الْإِفْرَارَ بِوَلَايَةِ ابْنِهَا كَمَا اشْتَهَرَ فِي الرَّوَايَةِ.

فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ هَاشِمِيًّا مِنْ هَاشِمِيِّينَ وَأَوَّلَ مَنْ وَلَدَهُ هَاشِمِيُّ مَرَّتَيْنِ

الفصل الثاني في ذكر أسمائه و ألقابه ع

أَسْمَاؤُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى الْمَنْزِلَةُ كَثِيرَةٌ أوردَهَا أَصْحَابُنَا فِي كُتُبِهِمْ وَ كُنِيَّتُهُ الْمَشْهُورَةُ أَبُو الْحَسَنِ وَ قَدْ كُنِيَ أَيْضًا بِأَبِي الْحَسَنِ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ وَ أَبُو الرِّيحَانَيْنِ

وَ كُنَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صِ بِأَبِي تُرَابٍ لَمَّا رَأَاهُ سَاجِدًا مُعَقِّرًا فِي التُّرَابِ وَ لَقَّبَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَصَّهُ النَّبِيُّ صِ بِهِ لَمَّا قَالَ سَلِّمُوا عَلَيَّ عَلَى بَأْمَرَةِ الْمُؤْمِنِينَ

و لم يجوز أصحابنا أن يطلق هذا اللفظ لغيره من الأئمة فقالوا إنه انفرد بهذا التلقب فلا يجوز أن يشاركه في ذلك غيره و قد لقبه رسول الله ص سيد المسلمين و إمام المتقين و قائد الغر المحجلين و سيد الأوصياء و سيد العرب و أمثال هذه كثيرة و هو أخو رسول الله ص و وزيره و وصيه و خليفته في أمته و صهره على ابنته الزهراء البتول فاطمة سيدة نساء العالمين و هو المرتضى و يعسوب المؤمنين

الفصل الثالث في ذكر وفاته و مدّة خلافته و تاريخ عمره ع

قُبِضَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِتَسْعِ بَقِيْنٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ قَتِيلًا شَهِيدًا قَتَلَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ - وَ قَدْ خَرَجَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ لَيْلَةَ تِسْعَةِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هُوَ يُنَادِي الصَّلَاةَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

بِالْكُوفَةِ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَقَدْ كَانَ ارْتَصَدَهُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ لِذَلِكَ وَكَانَ سَيْفُهُ مَسْمُومًا فَمَكَثَ يَوْمَ التَّاسِعِ عَشَرَ وَلَيْلَةَ الْعِشْرِينَ وَ يَوْمَهَا وَ لَيْلَةَ الْحَادِي وَالْعِشْرِينَ إِلَى نَحْوِ الثُّلُثِ مِنَ اللَّيْلِ ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ وَقَدْ كَانَ يَعْلَمُ بِذَلِكَ وَ أَنَّهُ يُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ قَبْلَ أَوَانِهِ فَقَدْ اشتهر في الرواية:

أَنَّهُ كَانَ لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ عَ وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَ وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ الْأَصْحَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ لَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثِ لُقَمٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أُرِيدُ أَنْ يَأْتِيَنِي أَمْرُ رَبِّي وَ أَنَا خَمِصٌ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْتَانِ فَأُصِيبَ عَ فِي آخِرِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ

وَ رَوَى الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فِي الشَّهْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ فَقَالَ أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ هُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ وَ أَوَّلُ السَّنَةِ وَ فِيهِ تَدُورُ رَحَى السُّلْطَانِ آلا وَ إِنَّكُمْ حَاجُّو الْعَامِ صَفًّا وَاحِدًا وَ آيَةُ ذَلِكَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ قَالَ فَهُوَ يَنْعَى نَفْسَهُ وَ نَحْنُ لَا نَدْرِي

وَ رَوَى عَنْهُ جَمَاعَةٌ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ مَا يَمْنَعُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بَدَمٍ وَ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ لِحْيَتِهِ

وَ رَوَى عَنْ أَبِي صَالِحٍ الْحَنْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِي مَنَامِي فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا لَقِيْتُهُ مِنْ أُمْتِهِ مِنْ الْأَوْدِ وَ اللَّدَدِ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لَا تَبْكِي يَا عَلِيُّ وَ الْتَفَتُ فَإِذَا رَجُلَانِ مُصَفَّدَانِ وَ إِذَا جَلَامِيدُ تُرْضِخُ بِهَا رُءُوسَهُمَا قَالَ أَبُو صَالِحٍ فَعَدَوْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْعَدِ فَلَقِيْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ

وَ رَوَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ قَالَ سَهَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا وَ لَمْ يَخْرُجْ إِلَى الْمَسْجِدِ لِصَلَاةِ اللَّيْلِ عَلَى عَادَتِهِ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ كُلْثُومٍ ابْنَتُهُ مَا هَذَا الَّذِي قَدْ أَشْهَرَكَ فَقَالَ إِنِّي مَقْتُولٌ لَوْ قَدْ أَصْبَحْتُ وَ أَتَاهُ ابْنُ النَّبَاحِ فَادْنَاهُ بِالصَّلَاةِ فَمَشَى غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ كُلْثُومٍ مَرُّ جَعْدَةٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَ نَعَمْ مُرُوا جَعْدَةً لِيُصَلِّيَ ثُمَّ قَالَ لَا مَفَرَّ مِنَ الْأَجَلِ فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا هُوَ بِالرَّجُلِ قَدْ سَهَرَ لَيْلَتَهُ كُلَّهَا يَرْصُدُهُ فَلَمَّا بَرَدَ السَّحَرُ نَامَ فَحَرَّكَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ بِرِجْلِهِ وَ قَالَ لَهُ الصَّلَاةُ فَقَامَ إِلَيْهِ فَضْرَبَهُ

وَ رَوَى فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَنَّهُ عَ سَهَرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ وَ كَانَ يُكْثِرُ الْخُرُوجَ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ بِهَا ثُمَّ يُعَاوِدُ مُضْجَعَهُ فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ شَدَّ إِزَارَهُ وَ خَرَجَ وَ هُوَ يَقُولُ

اَشْدُدْ حَيَازِي مَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ آتِيكَ وَ لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ

فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى صَحْنِ الدَّارِ اسْتَقْبَلَتْهُ الْإِوَرُ فَصِخْنَ فِي وَجْهِهِ فَجَعَلُوا يَطْرُدُونَهَا فَقَالَ دَعُونَهَا فَإِنَّهَا صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا النَّوَائِحُ ثُمَّ خَرَجَ فَأُصِيبَ عَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَكَانَ سَنَّهُ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ ثَلَاثًا وَسِتِّينَ سَنَةً وَكَانَ مَقَامُهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً عَشْرَتُهَا قَبْلَ الْبُعْثَةِ آمَنَ وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ فَقَدْ صَحَّتِ الرَّوَايَةُ عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ عَنْهُ قَالَ: بُعِثَ النَّبِيُّ ص يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَأُسْلِمَتْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ.

وَبَعْدَ الْبُعْثَةِ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً وَبِالْمَدِينَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ عَشَرَ سِنِينَ وَعَاشَ بَعْدَ مَا قُبِضَ النَّبِيُّ ثَلَاثِينَ سَنَةً إِلَّا خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَأَيَّامًا وَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَتَكْفِينَهُ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ بِأَمْرِهِ وَحَمَلَاهُ إِلَى الْغُرَيِّينَ مِنْ نَجَفِ الْكُوفَةِ وَدَفَنُوهُ هُنَاكَ لَيْلًا وَعَمِّيًّا مَوْضِعَ قَبْرِهِ بِوَصِيَّتِهِ لَهْمَا فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ كَانَ يَعْلَمُ مِنْ دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةٍ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنَّهُمْ لَا يَنْتَهُونَ عَمَّا يَفْعَلُونَ عَلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ الْأَفْعَالِ وَلَتِيمِ الْخِلَالِ فَلَمْ يَزَلْ مَخْفِيًّا حَتَّى دَلَّ عَلَيْهِ الصَّادِقُ ع فِي الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ وَزَارَهُ عِنْدَ وُرُودِهِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ

الباب الثاني في ذكر النصوص الدالة على أنه هو الإمام بعد النبي بلا فصل

الذي يجب تقديمه في هذا الباب أنه قد ثبت بالدلالة القاطعة وجوب الإمامة في كل زمان لكونها لطفا في فعل الواجبات و الامتناع من المقبحات فإننا نعلم ضرورة عند وجود الرئيس المهيّب يكثر الصلاح من الناس و يقل الفساد و عند عدمه يكثر الفساد و يقل الصلاح منهم بل يجب ذلك عند ضعف أمره مع وجود غيبته و ثبت أيضا وجوب كونه معصوما مقطوعا على عصمته لأن جهة الحاجة إلى هذا الرئيس هي ارتفاع العصمة عن الناس و جواز فعل القبيح منهم فإن كان هو غير معصوم وجب أن يكون محتاجا إلى رئيس آخر غيره لأن علّة الحاجة إليه قائمة فيه و الكلام في رئيسه كالكلام فيه فيؤدى إلى وجوب ما لا نهاية له من الأئمة أو الانتهاء إلى إمام معصوم و هو المطلوب فإذا ثبت وجوب عصمة الإمام و العصمة لا يمكن معرفتها إلا بإعلام الله سبحانه السالم بالسرائر و الضمائر و لا طريق إلى ذلك سواه فيجب النص من الله سبحانه عليه على لسان نبي مؤيد بالمعجزات أو إظهار معجز دال على إمامته و إذا ثبت هذه الجملة القريبة التي لا تحتاج فيها إلى تدقيق كثير سبرنا أحوال الأئمة بعد وفاة النبي فوجدناهم اختلفوا في الإمام بعده على أقوال ثلاثة فقالت الشيعة الإمام بعده ص أمير المؤمنين ع بالنص على إمامته و قالت العباسية الإمام بعده العباس بالنص أو الميراث و قال الباكون من الأئمة الإمام بعده أبو بكر و كل من قال بإمامة أبي بكر و العباس أجمعوا على أنهما لم يكونا مقطوعا على عصمتهما فخرجا بذلك من الإمامة لما قدمناه و وجب أن يكون الإمام بعده أمير المؤمنين ع بالنص الحاصل من جهة الله سبحانه عليه و الإشارة إليه و إلا كان الحق خارجا عن أقوال جميع الأئمة و ذلك غير جائز بالاتفاق بيننا و بين مخالفينا فهذا هو الدليل العقلي على كونه منصوبا عليه.

و أما الأدلة السمعية على ذلك فقد استوفاهما أصحابنا رضى الله عنهم قديما و حديثا في كتبهم لا سيما ما ذكره السيد الأجل المرتضى علم الهدى ذو المجدين قدس الله روحه في كتاب الشافى في الإمامة فقد استولى على

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

الأمد و غار فی ذلك و أنجد و صوب و ارشد و بلغ غاية الاستيفاء و الاستقصاء و أجاب علی شبه المخالفين التي عولوا علی اعتمادها و اجتهدوا فی إيرادها أحسن الله عن الدين و كافة المؤمنين جزاءه و نحن نذكر الكلام فی ذلك علی سبيل الاختصار و الإجمال دون البسط و الإكمال.

فنقول إن الذي دل علی أن النبی نص علی أمير المؤمنين ع بالإمامة بعده بلا فصل و دل علی فرض طاعته علی كل مكلف قسمان أحدهما يرجع إلى الفعل و إن كان يدخل فيه أيضا القول و الآخر القول فأما النص الدال علی إمامته بالفعل و القول فهو أفعال النبی ص المبينة لأمر المؤمنين ع من جميع الأمة الدالة علی استحقاقه التعظيم و الإجلال و التقديم التي لم تحصل و لا بعضها لأحد سواه و ذلك مثل إنكاحه ابنته الزهراء سيده نساء العالمين و مؤاخاته إياه بنفسه و أنه لم يندبه لأمر مهم و لا بعته فی جيش قط إلى آخر عمره إلا كان هو الوالی علیه المقدم فيه و لم يول علیه أحدا من أصحابه و أقربيه و أنه لم ينقم علیه شيئا من أمره مع طول صحبته إياه و لا أنكر منه فعلا و لا استبطأه و لا استزاده فی صغير من الأمور و لا كبير هذا مع كثرة ما عاتب سواه من أصحابه إما تصريحاً و إما تلويحاً و أما ما يجري فی هذه الأفعال من الأقوال الصادرة عنه ص الدالة علی تمييزه ممن سواه المنبئة عن كمال عصمته و علو رتبته فكثيرة.

منها: قوله ص يوم أحدٍ و قد انهزم الناس و بقيَ علیّ ع يُقاتِلُ القومَ حتّى فضَّ جمعهم و انهزموا فقال جبرئيلُ إنّ هذا هي المأساة فقال ص لجبرئيلَ علیّ مني و أنا منه فقال جبرئيلُ و أنا منكم فأجراه مجرى نفسه كما جعله الله سبحانه نفس النبی فی آية المباهلة بقوله و أنفُسنا. و منها: قوله لبريدة لا تبغض علياً فإنه مني و أنا منه إنّ الناس خلّقوا من أشجارٍ شتى و خلقتُ أنا و عليّ من شجرة واحدة

و منها: قوله علیّ مع الحقّ و الحقّ مع عليّ يدور حيثما دار و منها: ما اشتهرت به الرواية من حديث الطائر و قوله اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر فجاء عليّ ع

و منها: قوله ص لابنته الزهراء لما عيّرتّها نساء قريش بفقر عليّ أ ما ترضين يا فاطمة أني زوجتك أقدمهم سلماً و أكثرهم علماً إنّ الله عزّ و جلّ اطّلع على أهل الأرض اطّاعاً فاختار منهم أباك فجعله نبياً و اطّلع عليهم ثانيّة و اختار منهم بعلك فجعله وصياً و أوحى إليّ أن أنحكك أ ما علمت يا فاطمة أنك بكرامة الله إياك زوجك أعظمهم حلماً و أكثرهم علماً و أقدمهم سلماً فضحك فاطمة و استبشرت فقال رسول الله ص يا فاطمة إنّ عليّ ثمانية أضرّاس قواطع لم تجعل لأحد من الأولين و الآخرين هو أخي في الدنيا و الآخرة ليس ذلك لغيره من الناس و أنت يا فاطمة سيده نساء أهل الجنة زوجته و سبطاً الرحمة سبطاً و ولده و أخوه المزيّن بالجنّاحين في

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الْجَنَّةِ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَعِنْدَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِى وَآخِرُ النَّاسِ عَهْدًا بى وَهُوَ وَصِيِّى وَوَارِثُ الْوَصِيِّينَ

وَمِنْهَا: قَوْلُهُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ مِنَ الْبَابِ
مَا رَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ اسْتَدْعَى عَلِيًّا فَخَلَا بِهِ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَيْنَا سَأَلْنَاهُ مَا الَّذِي عَاهَدَ إِلَيْكَ قَالَ
عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَتَحَ لِي بِكُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ جَعَلَ مُحِبَّتَهُ عِلْمًا عَلَى الْإِيمَانِ وَبَغْضَهُ عِلْمًا عَلَى النِّفَاقِ
قَوْلُهُ فِيهِ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ جَعَلَ وَلَايَتَهُ عِلْمًا عَلَى طَيْبِ الْمَوْلِدِ وَعِدَاوَتَهُ عِلْمًا عَلَى خُبثِ الْمَوْلِدِ

بِقَوْلِهِ بُورُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَمَنْ أَحَبَّهُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لِرِشْدِهِ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لِعِيٍّ رَوَاهُ
جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ وَرَوَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لِعَلِيٍّ ع: أَلَا
أَسْرُكُ أَلَا أَمْنَحُكُ أَلَا أَبَشِّرُكَ فَقَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ خَلِقتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَفَضَلْتَ مِنْهَا فَضْلَهُ
فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا شِيعَتَنَا فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ سِوَى شِيعَتِنَا فَإِنَّهُمْ يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ
لَطِيبِ مَوْلِدِهِمْ

وَرَوَى عَنْ جَابِرٍ أَنَّهُ كَانَ يَدُورُ فِي سِكَكِ الْأَنْصَارِ وَيَقُولُ عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ
بُورُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَمَنْ أَبَى فَانْظُرُوا فِي شَأْنِ أُمِّهِ
وَمِنْهَا: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ كُلُّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مَا خَلَا شِيعَتَنَا فَإِنَّهُمْ
يُدْعَوْنَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لَطِيبِ مَوْلِدِهِمْ

وَمِنْهَا: أَنَّهُ جَعَلَهُ وَشِيعَتَهُ الْفَائِزِينَ وَمِنْهَا: رَوَاهُ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْهُ ص يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمْتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بَلَا
حِسَابٍ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابٍ ثُمَّ اتَّفَقَتْ إِلَى عَلِيٍّ عَ فَقَالَ هُمْ شِيعَتُكَ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ.

وَمِنْهَا: أَنَّهُ سَدَّ الْأَبْوَابَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ عَ

رَوَى أَبُو رَافِعٍ قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا
يَسْكُنُهُ إِلَّا هُوَ وَهَارُونُ وَابْنَاهَا هَارُونُ شَبِيرٌ وَشَبْرٌ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا أَنَا وَعَلِيٌّ وَ
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ فَخَرَجَ حَمْرَةً يَبْكِي فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْرَجْتَ عَمَّكَ وَأَسْكَنْتَ
ابْنَ عَمِّكَ فَقَالَ مَا أَنَا أَخْرَجْتُكَ وَأَسْكَنْتُهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَسْكَنَهُ - فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَقِيلَ هُوَ أَبُو بَكْرٍ دَعَا لِي كُوَّةً
أَنْظُرُ فِيهَا قَالَ لَا وَلَا رَأْسَ إِبْرَةٍ

. وَرَوَى زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ: سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ص الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

. و إلى هذا أشار السيد الحمیری فی قصیدته المذهبة بقوله

صهر النبی و جاره فی مسجد طهر یطیبه الرسول مطیب

سیان فيه علیه غیر مذمم ممشاه إن جنبا و إن لم یجنب

. و أمثال ما ذکرناه من الأفعال و الأقوال الظاهرة التي جاءت به الأخبار المتظافرة و لا یخالف فیها ولی و لا عدو كثير یطول هذا الكتاب بذكرها و إنما شهدت هذه الأفعال و الأقوال باستحقاقه الإمامة و دلت علی أنه أحق بمقام الرسول و الأولى بالإمامة و الخلافة من جهة أنها إذا دلت علی الفضل الأكید و الاختصاص الشدید و علو الدرجة و کمال المرتبة علم ضروره أنها أقوى الأسباب و الوصلات إلى أشرف الولايات لأن الظاهر فی العقل أن من كان أبهر فضلا و أجل شأنا و أعلى فی الدین مکانا فهو أولى بالتقديم و أحق بالتعظیم و الإمامة و خلافة الرسول و هی أعلى منازل الدین بعد النبوة فمن كان أجل قدرا فی الدین و أفضل و أشرف علی الیقین و أثبت قدما و أوفر حظا فيه فهو أولى بها و من دل علی ذلك من حاله دل علی إمامته و لأن العادة قد جرت فیمن یرشح لجلیل الولايات و يؤهل لعظیم الدرجات أن یصنع به بعض ما تقدم ذكره یبین ذلك أن بعض الملوك لو تابع بین أفعال و أقوال فی بعض أصحابه طول عمره و ولايته یدل علی فضل شدید و قرب منه فی المودة و المخالطة و الاتحاد لكان عند أرباب العادة بهذه الأفعال مرشحا له لأفضل المنازل و أعلى المراتب بعده و دالا علی استحقاقه لذلك و قد قال قوم من أصحابنا إن دلالة العقل ربما كانت آكد من دلالة القول لأنه أبعد من الشبهة و أوضح فی الحجة من حيث إن ما یختص بالفعل لا یدخله المجاز و لا التأویل و أما القول فیحتمل ضروبا من التأویل و یدخله المجاز و بالله التوفیق.

و أما النص المختص بالقول فینقسم قسمین النص الجلی و النص الخفی فالنص الجلی هو ما علم سامعوه من الرسول مراده منه ضرورة و إن كنا نعلم الآن ثبوته و المراد به استدلالا و هو النص الذی فیہ التصریح بالإمامة و الخلافة

مِثْلُ قَوْلِهِ: سَلَّمُوا عَلَيَّ عَلَى عِيَالِي بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَقَوْلِهِ مُشِيرًا إِلَيْهِ وَ آخِذًا بِيَدِهِ: هَذَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ

وَقَوْلِهِ ص لِأَمِّ سَلَمَةَ: اسْمَعِي وَ اشْهَدِي هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ

وَقَوْلِهِ حِينَ جَمَعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي دَارِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُمْ أَرْبَعُونَ رَجُلًا يَوْمَئِذٍ يَزِيدُونَ رَجُلًا أَوْ يَنْقُصُونَ رَجُلًا فِيمَا ذَكَرَهُ الرَّوَاهُ وَ قَدْ صَنَعَ لَهُمْ فَخِذَ شَاةٍ مَعَ مَدٍّ مِنَ الْبُرِّ وَ أَعَدَّ لَهُمْ صَاعًا مِنَ اللَّبَنِ وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَأْكُلُ الْجَدْعَةَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ وَ يَشْرَبُ الْقِرْبَةَ مِنَ الشَّرَابِ ثُمَّ أَمَرَ بِتَقْدِيمِهِ لَهُمْ فَأَكَلَتِ الْجَمَاعَةُ مِنْ ذَلِكَ الْيَسِيرِ حَتَّى تَمَلَّوْا مِنْهُ وَ لَمْ يُبَيِّنْ مَا أَكَلُوهُ وَ مَا شَرِبُوهُ فِيهِ.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ بَعْدَ أَنْ شَبِعُوا وَرَوُوا يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً فَقَالَ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَآنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ تَمْلِكُونَهَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَتَنْقَادُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمُ وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ وَتَنْجُونَ بِهِمَا مِنَ النَّارِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ يُجِيبْنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَيُؤَاذِرُنِي عَلَى الْقِيَامِ بِهِ حَتَّى يَكُونَ أَحْيَى وَوَصِيٌّ وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَلَمْ يُجِبْ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَقَامَ عَلِيٌّ فَقَالَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أُؤَاذِرُكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ اجْلِسْ فَأَنْتَ أَحْيَى وَوَصِيٌّ وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي فَهَضَّ الْقَوْمُ وَهُمْ يَقُولُونَ لِأَبِي طَالِبٍ تُهْتَكُ الْيَوْمَ إِنْ دَخَلْتَ فِي دِينِ ابْنِ أَخِيكَ قَدْ جَعَلَ ابْنُكَ أَمِيرًا عَلَيْكَ

و قد أورد هذا الخبر الأستاذ أبو سعيد الخركوشي و إمام أصحاب الحديث النيشابوري في تفسيره و هذا الضرب من النص قد تفرد بنقله الشيعة الإمامية خاصة و إن كان بعض من لم يفتن لما عليه من أصحاب الحديث أن يروى شيئا منه فأما الدلالة على تصحيح هذا النص فقد سطرها أصحابنا في كتبهم و روى من الكلام في إثباته و إبطال ما خرج المخالفون فيه ربما بلغ حجم كتابنا هذا و أكثر فمن أراد تحقيق أبوابه و التغلغل في شعبه فعليه بالكتاب الشافي فإنه يشرف منه على ما لا يمكن المزيد عليه

[فصل في النص الخفي على إمامته]

(فصل) و أما النص الذي تسميه أصحابنا النص الخفي فهو ما لا يقطع على أن سامعيه علموا النص عليه بالإمامة منه ضرورة و إن كان لا يمتنع أن يكونوا يعلمونه كذلك أو علموه استدلالا من حيث اعتبار دلالة اللفظ و أما نحن فلا نعلم ثبوته و المراد به إلا استدلالا و هذا الضرب من النص على ضربين قرآني و أخباري. فأما النص من القرآن قوله سبحانه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

و وجه الاستدلال من هذه الآية أنه قد ثبت أن المراد بلفظة وليكم المذكور في الآية من كان المتحقق بتدبيركم و القيام بأموركم و تجب طاعته عليكم بدلالة أنهم يقولون في السلطان إنه ولي أمر الرعية و فيمن يرشح للخلافة و أنه ولي عهد المسلمين و فيمن يملك تدبير نكاح المرأة أنه وليها و في عصبه المقتول أنهم أولياء الدم من حيث كانت إليه المطالبة بالدم و العفو.

و قال المبرد في كتابه الولي هو الأولى و الأحق و مثله المولى فإذا كان حقيقته في اللغة ذلك فالذي يدل على أنه المراد في الآية قد ثبت أن المراد بالذين آمنوا ليس هو جميعهم بل بعضهم و هو من كان له الصفة المخصوصة التي هي إيتاء الزكاة في حال الركوع و قد علمنا أن هذه الصفة لم تثبت لغير أمير المؤمنين ع فإذا ثبت توجه الآية إلى بعض المؤمنين دون جميعهم و نفى سبحانه ما أثبتته عن عدا المذكورة بلفظة إنما

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

لأنها مخصصة لما ذكرنا فيه لما لم يذكر تبينه قولهم إنما الفصاحة في الشعر للجاهلية يريدون نفى الفصاحة عن غيرهم و إنما النحاة المحققون البصريون يريدون نفى التدقيق من غيرهم و إنما أكلت رغيفا يريدون نفى أكل أكثر من رغيف فيجب أن يكون المراد بلفظة ولي في الآية ما يرجع إلى معنى الإمامة و الاختصاص بالتدبير لأن ما تحتمله هذه اللفظة من الموالاة في الدين و المحبة لا تخصيص في ذلك و المؤمنون كلهم مشتركون في معناه فقد قال الله سبحانه! و المؤمنون بعضهم أولى ببعض فإذا ثبت ذلك فالذي يدل على توجيه لفظ الَّذِينَ آمَنُوا إلى أمير المؤمنين ع أشياء منها ورود الخبر في ذلك بنقل طائفتين مختلفتين و من طريق العامة و الخاصة أن الآية في أمير المؤمنين عند تصدقه بخاتمه في حال ركوعه و القصة في ذلك مشهورة.

و منها: أن الأمة قد اجتمعت على توجهها إليه ع لأنها بين قائلين قائل يقول إن المراد بها جميع المؤمنين الذي هو أحدهم و قائل يقول إنه المختص بها.

و منها: أن كل من ذهب إلى أن المراد بالآية ما ذكرناه من معنى الإمامة يذهب إلى أنه ع هو المراد بها و المقصود و يدل على أن المختص بالآية هو دون غيره أن الإمامة إذا بطل ثبوتها لأكثر من واحد في الزمان و اقتضت اللفظة الإمامة و توجهت إليه بما قدمناه ثبت أنه المنفرد بها و لأن كل من ذهب إلى أن اللفظة مقتضية للإمامة فردة بموجبها و ما يورد في هذا الدليل من الأسئلة و الجوابات فموضعها الكتب الكبار

[فصل في النص عن طريق الأخبار الدالة على إمامته ع]

(فصل) و أما النص من طريق الأخبار

فَمِثْلُ قَوْلِهِ ص يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ
وَقَوْلِهِ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

فهذان الخبران مما رواهما الشيعة و الناصبي تلقته الأمة بالقبول على اختلافها في النحل و تباينها في المذاهب و إن كانوا قد اختلفوا في تأويله و اعتقاد المراد به فأما وجه الاستدلال بخبر الغدير ففيه طريقان أحدهما أن نقول

إِنَّ النَّبِيَّ قَرَّرَ أُمَّتَهُ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ عَلَى فَرَضٍ طَاعَتِهِ فَقَالَ أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَلَمَّا أَجَابُوهُ بِالْاعْتِرَافِ وَقَالُوا بَلَى رَفَعَ يَدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ع وَ قَالَ عَاطِفًا عَلَى مَا تَقَدَّمَ وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - وَ فِي رِوَايَاتٍ أُخَرَ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ

. فأتى ع بجملة تحتل لفظها معنى الجملة الأولى التي قدمها و هو أن لفظه مولى تحتل معنى أولى و إن كان تحتل غيره فيجب أن يكون أراد بها المعنى المتقدم على مقتضى استعمال أهل اللغة و إذا كانت هذه اللفظة تفيد معنى الإمامة بدلالة أنهم يقولون السلطان أولى بإقامة الحدود من الرعية و المولى أولى بعبده و ولد الميت

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أولى بميراثه من غيره و قوله سبحانه النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ لا خلاف بين المفسرين أن المراد أنه أولى بتدبير المؤمنين و الأمر و النهى فيهم من كل أحد منهم و إذا كان النبي أولى بالخلق من أنفسهم من حيث كان مفترض الطاعة عليهم و أحق بتدبيرهم و أمرهم و نهيمهم و تصرفهم بلا خلاف و جب أن يكون ما أوجبه لأمر المؤمنين ع فيكون أولى بالمؤمنين من حيث إن طاعته مفترضة عليهم و أمره و نهيه مما يجب نفوذه فيهم و فرض الطاعة يتحقق بالتدبير من هذا الوجه لا يكون إلا النبي أو الإمام فإذا لم يكن ع نبيا و جب أن يكون إماما.

و أما الطريقة الأخرى في الاستدلال بهذا الخبر فهي أن لا نبني الكلام على المقدمة و تستدل بقوله من كنت مولاه من غير اعتبار ما قبله فنقول معلوم أن النبي أوجب لأمر المؤمنين أمرا كان واجبا له لا محالة فيجب أن يعتبر ما يحتمله لفظه مولى من الأقسام و ما يصح كون النبي مختصا به منها و ما لا يصح و ما يجوز أن يوجبه لغيره في تلك الحالة و ما لا يجوز و جميع ما يحتمله لفظه مولى ينقسم إلى أقسام منها ما لم يكن ع و هو المعتق و الحليف لأنه لم يكن حليفا لأحد و الحليف الذي يحالف قبيله و ينسب إليهم ليتعزز بهم. و منها: ما كان ع و معلوم لكل أحد أنه لم يردده و هو المعتق و الجار و الصهر و الحليف و الإمام إذا عد من أقسام المولى و ابن العم.

و منها: ما كان و معلوم بالدليل أنه لم يردده و هو ولاية الدين و النصرة فيه و المحبة أو ولاء العتق و مما يدل على أنه لم يردده ذلك أن كل عاقل يعلم من دينه ص وجوب موالاة المؤمنين بعضهم بعضا و نطق القرآن بذلك و كيف يجوز أن يجمع ذلك الجمع العظيم في مثل تلك الحال و يخطب على المنبر المعمول من الرحال ليعلم الناس من دينه ما يعلمونه ضرورة.

و كذلك ولاء العتق فإنهم يعلمون أن ولاء العتق لبنى العم قبل الشريعة و بعدها و يبطل ذلك أيضا ما جاء في الرواية من مقالة عمر بن الخطاب له ع: بخ يا علي أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة.

و منها: ما كان حاملا له و يجب أن يريده و هو الأولى بتدبير الأمة و أمرهم و نهيمهم لأننا إذا أبطنا جميع الأقسام و علمنا أنه يستحيل أن يخلو كلامه من معنى [أو] فائدة و لم يبق إلا هذا القسم فيجب أن يريده و قد بينا أن كل من كان بهذه الصفة فهو الإمام المفترض الطاعة و أما استيفاء الكلام فيه ففي الكتب الكبار (فصل) و أما الاستدلال بالجزء الآخر و هو

قَوْلُهُ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

فإنه يدل على النص من وجهين أحدهما أن هذا القول يقتضى حصول جميع منازل هارون من موسى لأمر المؤمنين من النبى إلا ما خصه الاستثناء المنطوق به فى الخبر من النبوة و ما جرى مجرى الاستثناء و هو العرف من إخوة النسب.

و قد علمنا أن من منازل هارون من موسى هى الشراكة فى النبوة و إخوة النسب و التقدم عنده فى الفضل و المحبة و الاختصاص على جميع قومه و الخلافة فى حال غيبته على أمته و أنه لو بقى بعده لخلفه فيهم و إذا خرج الاستثناء بمنزلة النبوة و خص العرف منزلة الإخوة لأن كل من عرفهما علم أنهما لم يكونا ابنى أب واحد و جب القطع على ثبوت ما عداها بين المنزلتين من المنازل الأخرى و إذا كان فى جملة تلك المنازل أنه لو بقى لخلفه و دبر أمر أمته و قام فيهم مقامه و علمنا بقاء أمير المؤمنين ع بعد وفاة الرسول و جبت له الإقامة بعده بلا شبهة و إنما قلنا إن هارون لو بقى بعد موسى ع لخلفه فى أمته لأنه قد ثبتت خلافته له فى حال حياته و قد نطق به القرآن فى قوله تعالى وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي و إذا ثبت له الخلافة فى حال الحياة و جب حصولها له بعد الوفاة لو بقى إليها لأن خروجها عنه فى حال من الأحوال مع بقاءه حط له عن مرتبة سنية كانت له و صرف عن ولاية فوضت إليه و ذلك يقتضى التنفير و قد يجنب الله أنبيائه عن موجبات التنفير ما هو أقل مما ذكرناه بلا خلاف فيه بيننا و بين المعتزلة و هى الزمامة المفرطة و الخلق المشينة و الصغائر المستخفة و أن لا يجيبهم فيما يسألونه لأمتهم من حيث يظهر لهم.

و أما الوجه الآخر من الاستدلال بالخبر على النص فهو أن نقول قد ثبت كون هارون خليفة لموسى ع على أمته فى حياته و مفترض الطاعة عليهم و أن هذه المنزلة من جملة منازل منه و وجدنا النبى ص استثنى ما لم يرد من المنازل - بقوله إلا أنه لا نبى بعدى فدل الاستثناء على أن ما لم يستثنه حاصل لأمر المؤمنين بعده و إذا كان من جملة المنازل الخلافة فى الحياة و ثبتت بعده فقد تبين النص عليه بالإمامة و إنما قلنا إن الاستثناء فى الخبر يدل على بقاء ما لم يستثن من المنازل بعده لأن الاستثناء كما أن من شأنه إذا كان مطلقاً أن يوجب ثبوت ما لم يستثن مطلقاً فكذلك إذا قيد بحال أو وقت أن يوجب ثبوت ما لم يستثن فى ذلك الوقت و فى تلك الحال ألا ترى أن قول القائل ضربت أصحابى إلا أن زيدا فى الدار يدل على أن ضربه أصحابه كان فى الدار لتعلق الاستثناء بذلك.

و أما ما تختص الشيعة بنقله من ألفاظ النصوص الصريحة على أمير المؤمنين و على الأئمة من أبنائه ع بما لم يشاركها فيه مخالفوها فمما لا يحصى أو يحصى الحصى و لا يمكن من الحصر و لا حد أو يحصر رمل عالج و يعد و نحن نذكر جملة كافية من الأخبار فى هذا الباب شافية فى معناها لأولى الأبواب إذا انتهينا إلى الركن الرابع من هذا الباب إن شاء الله تعالى

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الباب الثالث فى ذكر طرف من آيات الله سبحانه الظاهرة على أمير المؤمنين ع و المعجزات الخارقة للعاده المؤيده لإمامته الداله على مكانه من الله عز و جل و منزلته

و هذا الباب يشتمل على فنين من الآيات و الدلالات أحدهما ما يختص بالإخبار من الغائبات و الفن الآخر غيرها من المعجزات الخارقة للعادات فأما الفن الأول و هو إخباره بالغائبات و الكائنات قبل كونها فيوافق الخبر المخبر عنه فإنه أحد معجزات المسيح الداله على ثبوته كما نطق به التنزيل من قوله وَ أَتَّبِعُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ نَبِيِّنَا صَ أَيضاً مِثْلَ مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ.

و قوله تعالى فى يوم بدر قبل الوقعة سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْكُلُونَ الدُّبْرَ وَ قوله تعالى فى غلبه فارس الروم الم غُلِبَتِ الرُّومُ فى أَذْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ وَ أمثال ذلك قد مر ذكر بعضها فى بيان معجزات النبى فكان جميع ذلك على ما قال و ما كان فى هذا الفن منقولا عن أمير المؤمنين ع فهو أكثر من أن يحصى و لا يمكن إنكاره إذ ظهر للخلق اشتهاؤه فلا يخفى على العام و الخاص ما حفظ عنه من الملاحم و الحوادث فى خطبه و كلامه و حديثه بالكائنات قبل كونها.

فمنه قوله قبل قتال الفرق الثلاثة بعد بيعته

أَمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ

– فما مضت الأيام حتى قاتلهم.

وَ مِنْهُ قَوْلُهُ لِطَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ لَمَّا اسْتَأْذَنَاهُ فِى الْخُرُوجِ إِلَى الْعُمَرَةِ: وَ اللَّهُ مَا تُرِيدَانِ الْعُمَرَةَ وَ إِنَّمَا تُرِيدَانِ الْبَصْرَةَ فكان كما قال.

وَ مِنْهُ قَوْلُهُ بِذِي قَارٍ وَ هُوَ جَالِسٌ لِأَخِذِ الْبَيْعَةِ يَأْتِيَكُمْ مِنْ قِبَلِ الْكُوفَةِ أَلْفُ رَجُلٍ لَا يَزِيدُونَ رَجُلًا وَ لَا يَنْقُصُونَ يُبَايِعُونَنِي عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَعَلْتُ أَحْصِيهِمْ فَاسْتَوْفَيْتُ عِدَدَهُمْ تِسْعِمِائَةً وَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ مَجِئُ الْقَوْمِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَاذَا حَمَلَهُ عَلَى مَا قَالَ فَبَيْنَمَا أَنَا مُتَفَكِّرٌ فِي ذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ شَخْصًا قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ صُوفٍ مَعَهُ سَيْفُهُ وَ قَرَسُهُ وَ أَدَوَاتُهُ فَقَرُبَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ امْدُدْ يَدَكَ أَبَايَعَكَ فَقَالَ ع وَ عَلَامُ تَبَايَعْنِي قَالَ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا اسْمُكَ قَالَ أُوَيْسٌ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنِّي أُدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ يَمُوتُ عَلَى الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَبِيعَةٍ وَ مُضَرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَرَى عَنِّي

. و منه إخباره بالمُخْدَجِ –

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَقَوْلُهُ: إِنَّ فِيهِمْ لَرَجُلًا مَوْذُونًا لَيْدِي لَهُ تَدْيٌ كَتَدْيِ الْمَرَأَةِ وَهُوَ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ قَاتِلُهُ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يَكُنِ الْمُخْدَجُ مَعْرُوفًا فِي الْقَوْمِ فَلَمَّا قُتِلَ الْخَوَارِجُ جَعَلَ يَطْلُبُهُ فِي الْقَتْلِ وَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَيَحُثُّ أَصْحَابَهُ عَلَى طَلَبِهِ لَمَّا أَجَلَتْ الْوَاقِعَةُ وَكَانَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ تَارَةً وَيَحُطُّهُ أُخْرَى حَتَّى وَجَدَ فِي الْقَوْمِ فَشَقَّ مِنْ قَمِيصِهِ فَكَانَ عَلَى كَتِفِهِ سِلْعَةٌ وَكَانَ كَتَدْيِ الْمَرَأَةِ عَلَيْهَا شَعْرَاتٌ إِذَا جُذِبَتْ انْجَذَبَ كَتِفُهُ مَعَهَا وَإِذَا تَرَكْتَ رَجَعَ كَتِفُهُ إِلَى مَوْضِعِهَا فَلَمَّا وَجَدَهُ كَبَّرَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فِي هَذِهِ لَعِبْرَةً لِمَنِ اسْتَبَصَّرَ وَمِنْهُ قَوْلُهُ فِي الْخَوَارِجِ مُحَاطِبًا لِأَصْحَابِهِ وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَلَا يَهْلِكُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ

فكان كما قال

و منه: ما رواه الجندب بن عبد الله الأزدي قال شهدت مع عليّ ع الجمّل يبيّن لا أشك في قتال من قاتله حتّى نزلت النّهر وان قد خلّني شك فقلت قراؤنا و خيارنا إنّ هذا الأمر عظيم فخرجت غدوة أمشي و معي إداوة و ماء حتّى برزت من الصّفوف فركزت رُمحي و وضعت رُسي عليه و استترت من الشمس فإني لجالس إذ ورد على أمير المؤمنين ع فقال يا أخا الأزد أ معك طهور قلت نعم فناولته الإداوة فمضى حتّى لم أره ثم أقبل فتطهر فجلس في ظلّ الترس فإذا فارس يسأل عنه فقلت يا أمير المؤمنين هذا فارس يريدك قال فأشرت إليه فجاءنا فقال يا أمير المؤمنين قد عبر القوم و قطع النّهر فقال كلّا ما عبروا فقال بلى و الله لقد فعلوا قال كلّا ما فعلوا قال فإنه لكذلك إذ جاء رجل آخر فقال يا أمير المؤمنين قد عبر القوم قال كلّا ما عبر القوم قال و الله ما جئتك حتّى رأيت الرّيات في ذلك الجانب و الأثقال قال و الله ما فعلوا و إنّهم لمصرعهم و مهراق دمائهم ثم نهض و نهضت معه فقلت في نفسي الحمد لله الذي بصّرني بهذا الرّجل و عرفني أمره هذا أحد الرّجلين إمّا رجل كذاب جريء أو على بينة من ربه و عهد من نبيّ الله إني أعطينك عهداً تسألني عنه يوم القيامة إن أنا وجدت القوم قد عبروا أن أكون أوّل من يقاتله و أوّل من يطعن بالرّمح في عينيه و إن كانوا لم يعبروا أن أقيم على المناجزة و القتال فدفعنا إلى الصّفوف فوجدنا الرّيات و الأثقال كما هي قال فأخذ بقفاي فدفعني و قال يا أخا الأزد أتبين لك الأمر فقلت أجل يا أمير المؤمنين قال فشأنك بعدوك فقتلت رجلاً ثم قتلت آخر ثم اختلّفت أنا و رجل آخر أضربه و يضربني فوقعنا جميعاً فاحتملني أصحابي فأفقت حين أفقت و قد فرغ القوم . و أما إخباره بما يكون بعد وفاته من الحوادث و الملاحم و الوقائع و ما ينزل بشيعته من الفجائع و ما يحدث من الفتن في دولة بنى أمية و الدولة العباسية و غيرها فأكثر من أن تحصي.

فمن ذلك قوله ع لأهل الكوفة أما إنّ سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البطن مندحق البطن يأكل ما يجد و يطلب ما لا يجد فاقتلوه و لن تقتلوه ألا و إنّ سيأمركم بسبّي و البراءة مني فأما السب فسبوني فإنّه لى زكاه و لكم نجاه و أما البراءة فلا تتبرءوا مني فإنّي ولدت على الفطرة و سبقت إلى الإسلام و الهجرة

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

- فكان كما قال ع.

وَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أُخِذَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ أُسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ فَتَكَلَّمَ فِيهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَ لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَقَهُ الْكَلْبُ أَنْفَهُ وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةُ وَاسْتَلْقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ مَوْتًا أَحْمَرَ

فكان كما قال ع.

وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ أَمَا إِنَّهُ سَيَلِكُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَلَآءُ لَا يَرْضَوْنَ مِنْكُمْ بِهَذَا فَيُعَذِّبُونَكُمْ بِالسَّيَاطِ وَالْحَدِيدِ إِنَّهُ مَنْ عَذَّبَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَذَّبَهُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ وَآيَةُ ذَلِكَ أَنَّهُ يَأْتِيكُمْ صَاحِبُ الْيَمَنِ حَتَّى يَحِلَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ فَيَأْخُذَ الْعُمَّالَ وَالْعُمَّالَ الْعُمَّالَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ بْنُ عُمَرَ

فكان كما قال ع.

وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ لِحُوَيْرِيَّةَ بِنِ مُسْهَرٍ لَيَقْتُلَنَّكَ الْعُتْلُ الزَّيْمُ وَلَيَقْطَعَنَّ يَدَكَ وَرِجْلَكَ وَلَيَصْلِبَنَّكَ تَحْتَ جَذَعِ كَافِرٍ فَلَمَّا وَثِيَ زِيَادٌ فِي أَيَّامِ مُعَاوِيَةَ قَطَعَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ وَصَلَبَهُ عَلَى جَذَعِ ابْنِ مُعَكْبَرٍ

. و من ذلك

حَدِيثُ مِثَمِ التَّمَارِ فَقَدْ رَوَتْ نَقْلُهُ الْأَثَارُ أَنَّهُ كَانَ عَبْدَ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَاشْتَرَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنْهَا فَأَعْتَقَهُ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ فَقَالَ سَالِمٌ قَالَ فَأَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنَّ اسْمَكَ الَّذِي سَمَّاكَ بِهِ أَبَوَاكَ فِي الْعَجَمِ مِثَمٌ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَارْجِعْ إِلَى اسْمِكَ الَّذِي سَمَّاكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَدَعْ سَالِمًا فَارْجِعْ إِلَى مِثَمٍ وَاكْتَنَى بِأَبِي سَالِمٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّكَ تُوْخَذُ بَعْدِي وَتُصَلَّبُ لِجَذَعَةٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّالِثِ ابْتَدَرَ مَنْخِرَاكَ وَفَمُكَ دَمًا فَتُخَضَّبُ لِحَيْتِكَ فَانْتَظِرْ ذَلِكَ الْخِضَابَ وَتُصَلَّبُ عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ أَنْتَ عَاشِرُ عَشْرَةٍ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشَبَةً وَأَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَةِ وَأَرَاهُ النَّخْلَةَ الَّتِي يُصَلَّبُ عَلَى جَذَعِهَا وَكَانَ مِثَمٌ يَأْتِيهَا فَيُصَلِّي عَنْدهَا وَيَقُولُ بُورِكَتٍ مِنْ نَخْلَةٍ لَكَ خُلِفْتُ وَلِي غُذِّيتَ وَلَمْ يَزَلْ يَتَعَاهَدُهَا حَتَّى قُطِعَتْ وَكَانَ يَلْقَى عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فَيَقُولُ لَهُ إِنِّي مُجَاوِرُكَ فَأَحْسِنْ جَوَارِي وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ.

وَحَجَّ فِي السَّنَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا فَدَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا مِثَمٌ فَقَالَتْ وَاللَّهِ لَرُبَّمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُوصِي بِكَ عَلِيًّا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَسَأَلَهَا عَنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَتْ هُوَ فِي حَائِطٍ لَهُ قَالَ فَأَخْبَرِيهِ أَنَّنِي قَدْ أَحْبَبْتُ السَّلَامَ عَلَيْهِ وَنَحْنُ مُتَلَتِّقُونَ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَدَعَتْ بِطَيْبٍ وَطَيِّبَتْ لِحْيَتَهُ وَقَالَتْ أَمَا إِنَّهَا تُخَضَّبُ بِدَمٍ فَقَدِمَ الْكُوفَةَ فَأَخَذَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَقَالَ مَا أَخْبَرَكَ صَاحِبُكَ أَنَّنِي فَاعِلٌ بِكَ قَالَ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ تَصْلِبُنِي عَاشِرَ عَشْرَةٍ أَنَا أَقْصَرُهُمْ خَشَبَةً وَأَقْرَبُهُمْ إِلَى الْمَطْهَرَةِ قَالَ لَنُخَالِفَنَّهُ قَالَ كَيْفَ تُخَالِفُهُ قَوْلَ اللَّهِ مَا أَخْبَرَنِي إِلَّا عَنْ النَّبِيِّ ص عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَيْفَ تُخَالِفُ هَؤُلَاءِ وَلَقَدْ عَرَفْتُ الْمَوْضِعَ الَّذِي أُصَلَّبُ عَلَيْهِ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

أَيْنَ هُوَ مِنَ الْكُوفَةِ وَ أَنَا أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ الْجَمِّ فِي الْإِسْلَامِ فَحَبَسَهُ وَ حَبَسَ مَعَهُ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُبَيْدَةَ فَقَالَ مِثْمٌ لِلْمُخْتَارِ إِنَّكَ تَقُلْتُ وَ تَخْرُجُ ثَائِرًا بِدَمِ الْحُسَيْنِ فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِي يَقْتُلُنَا فَلَمَّا دَعَا عُبَيْدُ اللَّهِ الْمُخْتَارَ لِيَقْتُلَهُ طَلَعَ بَرِيدٌ بِكِتَابٍ يَزِيدُ يَأْمُرُهُ بِتَخْلِيَةِ سَبِيلِهِ فَخَلَّاهُ وَ أَمَرَ بِمِثْمٍ أَنْ يُصَلَّبَ فَأُخْرِجَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَقِيَهُ مَا كَانَ أَغْنَاكَ عَنْ هَذَا يَا مِثْمُ فَتَبَسَّمَ وَ قَالَ وَ هُوَ يَوْمِي إِلَى النَّخْلَةِ لَهَا خُلِقْتُ وَ لِي عُذِيَّتٌ فَلَمَّا رُفِعَ عَلَى الْخَشَبَةِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ عَلَى بَابِ عَمْرٍو بْنِ حُرَيْثٍ قَالَ عَمْرٍو قَدْ كَانَ وَ اللَّهُ يَقُولُ لِي إِنِّي مُجَاوِرُكَ فَلَمَّا صَلَّبَ أَمَرَ جَارِيَتَهُ بِكَنْسِ تَحْتِ خَشَبَتِهِ وَ رَشِّهِ وَ تَجْمِيرِهِ فَجَعَلَ مِثْمٌ يُحَدِّثُ بِفَضَائِلِ بَنِي هَاشِمٍ فَقِيلَ لَابْنِ زِيَادٍ فَضَحَكُمْ هَذَا الْعَبْدُ قَالَ الْجَمُوهُ فَكَانَ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ الْجَمِّ فِي الْإِسْلَامِ.

وَ كَانَ مَقْتَلُ مِثْمٍ قَبْلَ قُدُومِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع إِلَى الْعِرَاقِ بَعَشْرَةَ أَيَّامٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ مِنْ صَلْبِهِ طَعَنَ مِثْمٌ بِالْحَرْبَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ انْبَعَثَ فِي آخِرِ النَّهَارِ أَنْفَهُ وَ قَمَهُ دَمًا.

و من ذلك

مَا رَوَاهُ مُجَاهِدٌ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ زِيَادِ بْنِ النَّضْرِ الْحَارِثِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ زِيَادٍ إِذْ أَتَى بِرُشَيْدٍ الْهَجَرِيِّ فَقَالَ لَهُ مَا قَالَ صَاحِبُكَ يَعْنِي عَلِيًّا ع إِنَّا فَاعِلُونَ بِكَ قَالَ تَقْطَعُونَ يَدَيَّ وَ رِجْلَيَّ وَ تَصَلِبُونَنِي فَقَالَ زِيَادُ أَمَا وَ اللَّهُ لَا كُذِّبَنَّ حَدِيثُهُ خَلُّوا سَبِيلَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قَالَ زِيَادُ وَ اللَّهُ مَا نَجِدُ لَهُ شَرًّا مِمَّا قَالَ صَاحِبُهُ أَقْطَعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ اصْلُبُوهُ فَقَالَ رُشَيْدٌ هَيْهَاتَ قَدْ بَقِيَ لَكُمْ عِنْدِي شَيْءٌ أَخْبَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ زِيَادُ أَقْطَعُوا لِسَانَهُ فَقَالَ رُشَيْدٌ الْآنَ وَ اللَّهُ جَاءَ تَصَدِيقُ خَبَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع

. و من ذلك ما اشتهرت به الرواية

أَنَّهُ ع خَطَبَ فَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي قَوْلاً لِلَّهِ مَا تَسْأَلُونِي عَنْ فِتْنَةٍ تُصِلُ مِائَةً وَ تَهْدِي مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِلَا حِقِّهَا وَ سَابِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ أَخْبَرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ فَقَالَ لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ ص بِمَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَ أَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٍ فِي رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ وَ عَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٍ فِي لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يَسْتَفْزُكَ وَ إِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ آيَةُ ذَلِكَ مِصْدَاقُ مَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ وَ لَوْ لَا أَنَّ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ يَعْسُرُ بُرْهَانُهُ لَأَخْبَرْتُ بِهِ وَ لَكِنْ آيَةُ ذَلِكَ مَا نَبَّأَتْهُ عَنْ سَخْلِكَ الْمَلْعُونِ وَ كَانَ ابْنُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ صَغِيرًا يَحْبُو فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ تَوَلَّى قَتْلَهُ

و كان كما قال.

و من ذلك

مَا رَوَى عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ عَقْلَةَ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَخْبَرَهُ أَنَّ خَالِدَ بْنَ عَرْفُطَةَ قَدْ مَاتَ فَاسْتَغْفِرَ لَهُ فَقَالَ إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَّالَةٍ صَاحِبِ لُؤَائِهِ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ تَحْتِ الْمِنْبَرِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهِ إِنِّي لَكَ شَيْعَةٌ وَإِنِّي لَكَ مُحِبٌّ وَأَنَا حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ فَقَالَ إِنِّي لَأَكُنُ تَحْمِلَهَا وَ لَتَحْمِلَنَهَا فَتَدْخُلُ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَابِ الْفِيلِ فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ بِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ وَجَعَلَ خَالِدُ بْنُ عَرْفُطَةَ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ وَحَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ صَاحِبَ رَأْيِهِ فَسَارَ بِهَا حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ مِنْ بَابِ الْفِيلِ

. و هذا الخبر مستفيض فى أهل العلم بالآثار من أهل الكوفة.

و من ذلك

مَا رَوَاهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا ع قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ يَا بَرَاءُ يَقْتُلُ ابْنَى الْحُسَيْنِ ع وَأَنْتَ حَيٌّ لَا تَنْصُرُهُ- فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ كَانَ الْبَرَاءُ يَقُولُ صَدَقَ وَاللَّهِ عَلَىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَنَا لَمْ أَنْصُرْهُ وَيُظْهِرُ النَّدَمَ عَلَى ذَلِكَ وَالْحَسْرَةَ

. و هذا الذى ذكرناه من جملة إخباره بالغائبات و إعلامه بالكائنات قبل كونها غيضا من فيض يسير من كثير و لو لم يكن إلا خطبته القاصعة و خطبته بالبصرة المستفيضة الشائعة و ما فيها من الملاحم و الحوادث فى العباد و البلاد و أسامى ملوك بنى أمية و بنى العباس و ما حل من عظام بلياتهم بالناس لكفى بها أعجوبة لا يعاد إلا ما ساواها فى معناها و فيما ذكرناه كفاية و مقنع لذوى الألباب.

و أما الفن الآخر من المعجزات و الآيات الخارقة للعادات التى هى غير الإخبار بالغائبات مما لا يدخل تحت الضبط و الانحصار و نحن نذكر طرفا منها على شريطة الأخذ.

فمن ذلك قصة عين راحوما و الراهب بأرض كربلاء و الصخرة و الخبر بذلك مشهور بين الخاص و العام و حديثه:

أَنَّهُ لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَى صِفِّينَ لَحِقَ أَصْحَابُهُ عَطَشٌ فَأَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا يَطْلُبُونَ الْمَاءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَعَدَلَ بِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْجَادَةِ وَ سَارَ قَلِيلًا فَلَاحَ لَهُمْ دَيْرٌ فَسَارَ بِهِمْ نَحْوَهُ وَ أَمَرَ مَنْ نَادَى سَاكِنَهُ بِالْإِطْلَاعِ إِلَيْهِمْ فَنَادَوْهُ فَاطَّلَعَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع هَلْ قُرْبَ قَائِمِكَ مَاءٌ فَقَالَ هُنَّاهُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَاءِ فَرَسَخَانٍ وَ مَا بِالْقُرْبِ مِنِّي شَيْءٌ مِنَ الْمَاءِ فَلَوَى عُنُقَ بَغْلَتِهِ نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَشَارَ بِهِمْ إِلَى مَكَانٍ يَقْرُبُ مِنَ الدَّيْرِ فَقَالَ اكْشِفُوا الْأَرْضَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَكَشَفُوا بِالْمَسَاحِي فَظَهَرَتْ لَهُمْ صَخْرَةٌ عَظِيمَةٌ تَلْمَعُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَاهُنَا صَخْرَةٌ لَا تَعْمَلُ فِيهَا الْمَسَاحِي فَقَالَ ع إِنَّ هَذِهِ الصَّخْرَةَ عَلَى الْمَاءِ فَاجْتَهِدُوا فِي قَلْعِهَا فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ وَ رَامُوا تَحْرِيكَهَا فَلَمْ يَجِدُوا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا وَ اسْتَصْعَبَ عَلَيْهِمْ فَلَوَى رِجْلَهُ مِنْ سَرْجِهِ حَتَّى صَارَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ حَسَرَ ذِرَاعِيهِ وَ وَضَعَ أَصَابِعَهُ تَحْتَ الصَّخْرَةِ فَحَرَّكَهَا ثُمَّ قَلَعَهَا بِيَدِهِ وَ دَحَا بِهَا أَذْرَعًا كَثِيرَةً فَلَمَّا زَالَتْ عَنْ مَكَانِهَا ظَهَرَ لَهُمْ بَيَاضُ الْمَاءِ فَتَبَادَرُوا إِلَيْهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ فَكَانَ أَغْذَبَ مَاءٍ وَ أَبْرَدَهُ وَ أَصْفَاهُ فَقَالَ لَهُمْ تَزَوَّدُوا وَ ارْتَوُوا فَفَعَلُوا ذَلِكَ ثُمَّ جَاءَ إِلَى الصَّخْرَةِ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

فَتَنَاوَلَهَا بِيَدِهِ وَوَضَعَهَا حَيْثُ كَانَتْ وَأَمَرَ أَنْ يُعْفَى أَثَرُهَا بِالثَّرَابِ وَالرَّاهِبُ يَنْظُرُ مِنْ فَوْقِ ذَيْرِهِ فَلَمَّا عَلِمَ مَا جَرَى نَادَى يَا مَعْشَرَ النَّاسِ أَنْزِلُونِي أَنْزِلُونِي فَأَنْزَلُوهُ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ نَبِيُّ مُرْسَلٌ قَالَ لَا قَالَ فَمَلِكٌ مُقَرَّبٌ قَالَ لَا قَالَ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ قَالَ ابْسُطْ يَدَكَ أَسْلِمَ لِلَّهِ عَلَى يَدِكَ فَبَسَطَ يَدَهُ وَقَالَ لَهُ أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَأَحَقُّ النَّاسِ بِالْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا الدَّيْرَ بُنِيَ عَلَى طَلَبِ قَالِعِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَمُخْرِجِ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِهَا وَقَدْ مَضَى عَالَمٌ كَثِيرٌ قَبْلِي وَلَمْ يُدْرِكُوا ذَلِكَ وَقَدْ رَزَقْنِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا نَجِدُ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِنَا وَآثَرٍ مِنْ عُلَمَائِنَا أَنَّ فِي هَذَا الصُّفْعِ عَيْنًا عَلَيْهَا صَخْرَةٌ لَا يَعْرِفُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ وَأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ وَلِيِّ اللَّهِ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ آيَتُهُ مَعْرِفَةُ مَكَانِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَقُدْرَتُهُ عَلَى قَلْعِهَا وَإِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكَ قَدْ قَلَعْتَ ذَلِكَ تَحَقَّقْتُ مَا كُنَّا نَنْتَظِرُهُ وَبَلَغَتْ الْأُمْنِيَّةُ مِنْهُ فَأَنَا الْيَوْمَ مُسْلِمٌ عَلَى يَدِكَ وَمُؤْمِنٌ بِحَقِّكَ وَمَوْلَاكَ فَلَمَّا سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ مِنَ الدَّمُوعِ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كُنْتُ فِي كُتُبِهِ مَذْكُورًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُ عِنْدَهُ مَنْسِيًّا.

ثُمَّ دَعَا النَّاسَ وَقَالَ اسْمَعُوا مَا يَقُولُهُ أَخُوكُمْ الْمُسْلِمُ فَسَمِعَ النَّاسُ مَقَالَتَهُ وَشَكَرُوا اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَسَارُوا وَالرَّاهِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى لَقِيَ أَهْلَ الشَّامِ فَكَانَ الرَّاهِبُ مِنْ جُمْلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ فَتَوَلَّى الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَدَفَنَهُ وَأَكْثَرَ مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ لَهُ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ ذَاكَ مَوْلَايَ

. و في هذا الخبر ضروب من الآيات أحدها علم الغيب و الآخر القوة الخارقة للعادة و الثالثة ثبوت البشارة في كتب الله الأولى كما جاء في التنزيل ذلك مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ.

و في ذلك يقول السيد إسماعيل الحميري

و لقد سرى فيما يسير بليلاً	بعد العشاء بكر بلاء في موكب
حتى أتى متبتلاً في قائم	ألقى قواعده بقاع مجذب
يأتيه ليس بحيث يلقي عامر	غير الوحوش و غير أصلع أشيب
فدنا فصاح به فأشرف مائلاً	كالنسر فوق شظية من مرقب
هل قرب قائمك الذي أنتم به	ماء يصاب فقال ما من مشرب
إلا بغاية فرسخين و من لنا	بالماء بين نقا و قى سبب
فثنى الأعنة نحو و عث فاجتلى	ملساء تبرق كاللجين المذهب
قال اقلبوها إنكم إن تقلبوا	ترووا و لا تروون إن لم تقلب
فاعصو صوبوا في قلعتها فتمنعت	منهم تمنع صعبة لم تركب

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حتى إذا أعتبهم أهوى لها كفا متى ترد المغالب تغلب
فكانها كرت بكف حزور عبل الذراع دحا بها في ملعب
قال اشربوا من تحتها متسلسلا عذبا يزيد على الألد الأعذب
حتى إذا شربوا جميعا ردها ومضا فخلت مكانها لم يقرب
أعنى ابن فاطمة الوصى و من يقل فى فضله و فعاله لم يكذب

و من ذلك ما استفاضت الأخبار و نظمت فيه الأشعار رجوع الشمس له ع مرتين فى حياة النبى مرة و بعد وفاته أخرى فالأولى قد روتها

أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجُ النَّبِيِّ ص وَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلِهِ وَ عَلَى عَيْنَيْهِ إِذْ جَاءَ جَبْرِئِيلُ يُنَاجِيهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا تَغَشَّاهُ الْوَحْيُ تَوَسَّدَ فَخِذَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ وَ صَلَّى صَلَاةَ الْعَصْرِ جَالِسًا بِالْإِيمَاءِ فَلَمَّا أَفَاقَ النَّبِيُّ ص قَالَ لَهُ ادْعُ اللَّهَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ الشَّمْسَ فَإِنَّ اللَّهَ يُجِيبُكَ لِطَاعَتِكَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَسَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي رَدِّ الشَّمْسِ فَرُدَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى صَارَتْ فِي مَوْضِعِهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ قَتَ الْعَصْرِ فَصَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّلَاةَ فِي وَقْتِهَا ثُمَّ غَرَبَتْ وَ قَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْنَا لَهَا عِنْدَ غُرُوبِهَا صَرِيرًا كَصَرِيرِ الْمِنْشَارِ فِي الْخَشَبِ

. و أما الثانية أنه: لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَغْبِرَ الْفُرَاتُ بِبَابِلَ اشْتَغَلَ كَثِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِتَغْيِيرِ دَوَابِّهِمْ وَ رِحَالِهِمْ وَ صَلَّى بِنَفْسِهِ فِي طَائِفَةٍ مَعَهُ الْعَصْرَ فَلَمْ يَفْرُغِ النَّاسُ عَنْ غُبُورِهِمْ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَ قَاتَ كَثِيرًا مِنْهُمْ الصَّلَاةَ وَ قَاتَ جُمْهُورُهُمْ فَضَلَّ الْجَمَاعَةُ فَتَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهُمْ فِيهِ سَأَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَدَّ الشَّمْسِ عَلَيْهِ فَأُجَابَهُ بِرَدِّهَا عَلَيْهِ فَكَانَتْ فِي الْأُفُقِ عَلَى الْحَالِ الَّتِي تَكُونُ وَ قَتَ الْعَصْرَ فَلَمَّا سَلَّمَ بِالْقَوْلِ غَابَتْ فَسَمِعَ لَهَا وَجِبٌ شَدِيدٌ . و فى ذلك يقول السيد الحميرى

ردت عليه الشمس لما فاته وقت الصلاة و قد دنت للمغرب
حتى تبلغ نورها فى وقتها للعصر ثم هوت هوى الكوكب
و عليه قد حبست ببابل مرة أخرى و ما حبست بخلق معرب
إلا ليوشع أو له من بعده و لردها تأويل أمر معجب

و من ذلك

مَا رَوَاهُ نَقْلُهُ الْأَخْبَارُ مِنْ حَدِيثِ الثُّعْبَانِ وَ الرِّوَايَةِ فِيهِ: أَنَّهُ كَانَ عَ يَخْطُبُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى مَنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ ظَهَرَ ثُعْبَانٌ مِنْ جَانِبِ الْمَنْبَرِ فَجَعَلَ يَرْقَى ثُمَّ دَنَا مِنَ الْمَنْبَرِ فَارْتَاعَ لِذَلِكَ النَّاسُ وَ هَمُّوا بِقَصْدِهِ وَ دَفَعَهُ عَنْهُ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِمْ

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

بِالْكَفِّ عَنْهُ فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمِرْقَاهِ الَّتِي كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمًا عَلَيْهَا انْحَنَى إِلَى الثُّعْبَانِ وَ تَطَاوَلَ الثُّعْبَانُ إِلَيْهِ حَتَّى التَّقَمَ أُذُنُهُ وَ سَكَتَ النَّاسُ وَ تَحَيَّرُوا لِذَلِكَ فَتَقَرَّقَ نَقِيقًا سَمِعَهُ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ثُمَّ إِنَّهُ زَالَ عَنْ مَكَانِهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ وَ الثُّعْبَانُ كَالْمُصْنَعِ إِلَيْهِ ثُمَّ انْسَابَ فَكَانَ الْأَرْضُ ابْتَلَعَتْهُ وَ عَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمًا إِلَى خُطْبَتِهِ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْهَا وَ نَزَلَ اجْتَمَعَ النَّاسُ يُسْأَلُونَهُ عَنْ حَالِ الثُّعْبَانِ فَقَالَ إِنَّمَا هُوَ حَاكِمٌ مِنْ حُكَّامِ الْجِنِّ التَّبَسَّتْ عَلَيْهِ قَضِيَّةٌ فَصَارَ إِلَى يَسْتَفْتِينِي عَنْهَا فَأَفْهَمْتُهُ إِيَّاهَا فَدَعَا إِلَى بَخِيرٍ وَ انْصَرَفَ

. و من ذلك

حَدِيثُ الْحِيتَانِ وَ كَلَامُهَا لَهُ فِي فُرَاتِ الْكُوفَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمَاءَ طَغَى فِي الْفُرَاتِ حَتَّى أَشْفَقَ أَهْلُ الْكُوفَةِ مِنَ الْغَرَقِ فَفَزَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمَ بَغْلَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَرَجَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى أَتَى شَاطِئَ الْفُرَاتِ فَنَزَلَ عَاقِمًا وَ أُسْبَغَ الْوُضُوءَ وَ صَلَّى وَ النَّاسُ يَرَوْنَهُ وَ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَعَوَاتٍ سَمِعَهَا أَكْثَرُهُمْ ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى الْفُرَاتِ مُتَوَكِّئًا عَلَى قَضِيبٍ بِيَدِهِ حَتَّى ضَرَبَ بِهِ صَفْحَةَ الْمَاءِ وَ قَالَ انْقُصْ يَا ذُنَّ اللَّهَ وَ مَشِيَّتِهِ فَعَاصَ الْمَاءُ حَتَّى بَدَتْ الْحِيتَانُ مِنْ قَعْرِهِ فَتَنَطَّقَ كَثِيرٌ مِنْهَا بِالسَّلَامِ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يَنْطِقْ مِنْهُمَا صِنْفَانِ مِنَ السَّمَكِ وَ هِيَ الْجَرِيُّ وَ الْمَارْمَاهِي فَتَعَجَّبَ النَّاسُ لِذَلِكَ وَ سَأَلُوهُ عَنْ عِلَلِهِ نَطَقَ مَا نَطَقَ وَ صَمَتَ مَا صَمَتَ فَقَالَ أَتُنْطِقُ اللَّهُ لِي مَا طَهَّرَ مِنَ السَّمَكِ وَ أَصَمَّتْ عَنِّي مَا نَجَسَ وَ حَرَّمَ

. و هذا الخبر مستفيض أيضا كاستفاضه كلام الذئب للنبي ص و تسبيح الحصى في كفه و أمثال ذلك.

و من ذلك

مَا جَاءَ فِي الْأَثَارِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ ص إِلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَ نَزَلَ بِقُرْبِ وَادٍ وَغَرٍّ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرِئِيلُ عَاقِمًا يُخْبِرُهُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْ كُفَّارِ الْجِنِّ قَدْ اسْتَبْطَنُوا الْوَادِيَّ يُرِيدُونَ كَيْدَهُ وَ إِيقَاعَ الشَّرِّ بِأَصْحَابِهِ فَدَعَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ أَذْهَبُ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَسَيَعْرِضُ لَكَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ الْجِنِّ مَنْ يُرِيدُكَ فَادْفَعَهُ بِالْقُوَّةِ الَّتِي أُعْطَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاهَا وَ تَحَصَّنْ مِنْهُمْ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ الَّتِي خَصَّكَ بِهَا وَ بَعْلِمِهَا وَ أَنْفَذْ مَعَهُ مِائَةَ رَجُلٍ مِنْ أَخْلَاطِ النَّاسِ وَ قَالَ لَهُمْ كُونُوا مَعَهُ امْتَثِلُوا أَمْرَهُ فَتَوَجَّهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمًا إِلَى الْوَادِي فَلَمَّا قَرُبَ شَفِيرُهُ أَمَرَ الْمِائَةَ الَّذِينَ صَحِبُوهُ أَنْ يَقِفُوا بِقُرْبِ الشَّفِيرِ وَ لَا يُحْدِثُوا شَيْئًا حَتَّى يَأْذَنَ لَهُمْ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَوَقَفَ عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ سَمَّاهُ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ وَ أَوْمَأَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ أَنْ يَقْرُبُوا مِنْهُ فَقَرَّبُوا وَ كَانَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ مَسَافَتُهَا غُلُوَّةٌ ثُمَّ رَامَ الْهَبُوطَ إِلَى الْوَادِي فَاعْتَرَضَتْ رِيحٌ عَاصِفٌ كَادَ الْقَوْمُ يَقْعُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لِسِدَّتِهَا وَ لَمْ تَنْبُتْ أَقْدَامُهُمْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ هَوْلٍ مَا لَحِقَهُمْ فَصَاحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمًا عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ بَنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ابْنُ عَمَّتِهِ انْبُتُّوا إِنْ شِئْتُمْ لَظْهَرَ لِلْقَوْمِ أَشْخَاصٌ كَالزُّطِّ تُخِيلُ فِي أَيْدِيهِمْ شَعْلُ النَّارِ قَدْ اِطْمَأَنَّنُوا وَ أَطَافُوا بِجَنَابَاتِ الْوَادِي فَتَوَعَّلَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَاقِمًا بَطْنُ الْوَادِي وَ هُوَ يَتَلَوُّ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الْقُرْآنَ وَ يُومِئُ بِسَيْفِهِ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَمَا لَبِثَ الْأَشْخَاصُ حَتَّى صَارَتْ كَالدُّخَانِ الْأَسْوَدِ وَ كَبَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ صَعِدَ مِنْ حَيْثُ هَبَطَ فَقَامَ مَعَ الْقَوْمِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا حَتَّى اسْفَرَ الْمَوْضِعُ عَمَّا اغْتَرَاهُ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا لَقِيتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَدْ كِدْنَا نَهْلِكُ خَوْفًا وَ إِشْقَاقًا عَلَيْهِ فَقَالَ ع لَمَّا تَرَاءَى لِيَ الْعَدُوِّ وَ جَهَرَتْ فِيهِمْ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ فَتَضَاءَلُوا وَ عَلِمْتُ مَا حَلَّ بِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ فَتَوَعَّلْتُ الْوَادِيَّ غَيْرَ خَائِفٍ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَقُوا عَلَى هَيْئَتِهِمْ لَأَتَيْتُ عَلَى آخِرِهِمْ وَ كَفَى اللَّهُ كَيْدَهُمْ وَ كَفَى الْمُسْلِمِينَ شَرَّهُمْ وَ سَتَسْبِقُنِي بِقِيَّتِهِمْ إِلَى النَّبِيِّ فَيُؤْمِنُوا بِهِ وَ انصَرَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِمَنْ مَعَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَرَضِيَ عَنْهُ وَ دَعَا لَهُ بِخَيْرٍ وَ قَالَ لَهُ قَدْ سَبَقَكَ يَا عَلِيُّ إِلَى مَنْ أَخَافَهُ اللَّهُ بِكَ فَأَسْلَمَ وَ قَبِلَتْ إِسْلَامَهُ

. و من ذلك

مَا أَبَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ مِنَ الْقُوَّةِ الْخَارِقَةِ لِلْعَادَةِ فِي قَلْعِ بَابِ خَيْبَرَ وَ دَخَوْهُ بِهِ وَ كَانَ مِنَ الثَّقَلِ بَحِثُ لَا يَحْمِلُهَا أَقْلٌ مِنْ أَرْبَعِينَ رَجُلًا ثُمَّ حَمَلَهُ إِيَّاهُ عَلَى ظَهْرِهِ فَكَانَ جِسْرًا لِلنَّاسِ يَعْْبُرُونَ عَلَيْهِ إِلَى ذَلِكَ الْجَانِبِ فَكَانَ ذَلِكَ عِلْمًا مُعْجَزًا.

و من ذلك

إِنْقَاضُ الْغُرَابِ عَلَى خُفِّهِ وَ قَدْ نَزَعَهُ لِيَتَوَضَّأَ وَ ضُوءَ الصَّلَاةِ فَأَنَسَابَ فِيهِ أَسْوَدُ فَحَمَلَهُ الْغُرَابُ حَتَّى صَارَ بِهِ إِلَى الْجَوْ ثُمَّ أَلْقَاهُ فَوَقَعَ مِنْهُ الْأَسْوَدُ وَ وَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِكَ . و فى ذلك يقول الرضى الموسوى

أما فى باب خيبر معجزات تصدق أو مناجاة الحباب
أرادوا كيده و الله يابى فجاء النصر من قبل الغراب

و من ذلك

مَا رَوَاهُ عَمْرُو بْنُ شِمْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ ع مِنْ قَوْلِهِ لِحُجْوَيْرِيَّةَ بِنِ مُسْهَرٍ وَ قَدْ عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ أَمَّا إِنَّهُ سَيَعْرِضُ لَكَ فِي طَرِيقِكَ الْأَسَدُ قَالَ فَمَا الْحِيلَةُ لَهُ قَالَ تُقْرِئُهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ تُخْبِرُهُ أَنِّي أُعْطِيْتُكَ مِنْهُ الْأَمَانَ فَخَرَجَ حُجْوَيْرِيَّةُ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ يَسِيرُ عَلَى دَابَّتِهِ إِذْ أَقْبَلَ نَحْوَهُ أَسَدٌ لَا يُرِيدُ غَيْرَهُ فَقَالَ لَهُ حُجْوَيْرِيَّةُ يَا أَبَا الْحَارِثِ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ع يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ أَنَّهُ قَدْ آمَنَنِي مِنْكَ قَالَ فَوَلَّى اللَّيْثُ عَنْهُ مُطَرِّقًا بِرَأْسِهِ يُهْمُّهُمْ حَتَّى غَابَ فِي الْأَجْمَةِ فَهَمَّهُمْ خَمْسًا ثُمَّ غَابَ وَ مَضَى حُجْوَيْرِيَّةُ فِي حَاجَتِهِ فَلَمَّا انصَرَفَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ قَالَ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ مَا قُلْتَ لِلَّيْثِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَقَالَ حُجْوَيْرِيَّةُ قُلْتُ لَهُ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ وَ بِذَلِكَ انصَرَفَ عَنِّي.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَأَمَّا مَا قَالَ اللَّيْثُ فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ أَعْلَمَ قَالَ إِنَّهُ وَلَّى عَنْكَ يُهْمُهُمْ فَأُخْصِيَتْ لَهُ خَمْسَ هَمِّمَاتٍ ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْكَ قَالَ جُوَيْرِيَةُ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَكَذَا هُوَ فَقَالَ ع فَإِنَّهُ قَالَ لَكَ فَأَقْرَأْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ مِنِّي السَّلَامَ وَعَقَدَ بِيَدِهِ خَمْسًا

. و لو ذهبننا نجتهد فی إيراد أمثال هذه من الآيات و المعجزات لطال به الكتاب و فيما أثبتنا من ذلك غنى عما سواه و بالله نستعين و إياه نستهدى إلى الهدى و الحق و الصواب

الباب الرابع فی ذکر بعض مناقبه و فضائله و خصائصه ع

التي أبانها الله سبحانه بها من غيره سوى ما تقدم ذكره في جملة من النصوص على إمامته و الإرهاص لإيجاب طاعته و ذكر مختصر من أخباره و حسن آثاره اعلم أن فضائل أمير المؤمنين ع و مناقبه و خصائصه كثيرة لا يتسع له كتاب و لا يحويه خطاب و ليست الشيعة مختصة بروايتها و إن اختصت بكثير منها فقد روت العامة و المخالفون من ذلك ما لا يحصى عدده و لا ينقع عده.

و لقد قال الأجل المرتضى علم الهدى قدس الله روحه العزيز سمعت شيخا مقدا في الرواية من أصحاب الحديث يقال له أبو حفص عمر بن شاهين يقول إني جمعت من فضائل على ع خاصة ألف جزء أما ما رواه أصحابنا من ذلك فلا تجتمع أطرافه و لا تعد آلافه و أنا أورد من جملتها أناسي العيون و نقوش الفصوص و متحيز المتحيز سالكا طريقة منصور الفقيه في قوله

قالوا خذ العين من كل فقلت لهم في العين فضل و لكن ناظر العين

حرفين من ألف طومار مسودة و ربما لم تجد في الألفين ألفين

و أثبتتها بحذف الأسانيد تعويلا في ذلك على اشتهاها بين نقله الآثار و اعتمادا على أن نقلها من كتب محكومة بالصحة عند نقاد الأخبار و جعلتها أربعة فصول:

الفصل الأول في ذكر نبذ من خصائصه التي لا يشركه فيها غيره

و هي فنون كثيرة و فوائدها جملة غزيرة و بينونته بها عن جميع البشر واضحة منيرة.

فمنها سبقه كافة الخلق إلى الأعمال -

فَقَدْ صَحَّ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَا الصَّدِّيقُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ يَقُولُ فِي عَلِيٍّ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ الصَّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ أَنْتَ الْفَارُوقُ تَفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الْكَافِرِينَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّيْتُ الْمَلَائِكَةَ عَلَىَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يُرْفَعْ إِلَى السَّمَاءِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ
وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّيْتُ الْمَلَائِكَةَ عَلَىَّ وَعَلَى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يُصَلِّ مَعِيَ رَجُلٌ غَيْرُهُ
وَعَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ صَلَّى النَّبِيُّ غَدَاةَ الْإِثْنَيْنِ وَصَلَّيْتُ خَدِيجَةً يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ آخِرَ النَّهَارِ وَصَلَّيْتُ عَلَيَّ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ صَلَاةَ الْغَدَاةِ
وَقَالَ عَلِيٌّ عَ فَكُنْتُ أَصَلِّي سَبْعَ سِنِينَ

- و في ذلك يقول خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين

إذا نحن بايعنا عليا فحسبنا	أبو حسن مما نخاف من الفتن
وجدناه أولى الناس بالناس أنه	أطب قريش بالكتاب و بالسنن
ففيه الذي فيهم من الخير كله	و ما فيهم مثل الذي فيه من حسن
وصى رسول الله من دون أهله	و فارسه قد كان في سالف الزمن
و أول من صلى من الناس كلهم	سوى خيرة النسوان و الله ذو منن
و فيه يقول ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب	
ما كنت أحسب أن الأمر منصرف	من هاشم ثم منه عن أبي حسن
أليس أول من صلى بقبلتهم	و أعرف الناس بالآثار و السنن
و آخر الناس عهدا بالنبي و من	جبريل عون له في الغسل و الكفن

و منها: أن النبي حمله حتى طرح الأصنام من الكعبة
فَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ عَنْ نَعِيمِ بْنِ هِنْدٍ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِحْمِلْنِي لِنَطْرَحَ الْأَصْنَامَ مِنَ الْكَعْبَةِ فَلَمْ أُطِقْ حَمْلَهُ فَحَمَلَنِي فَلَوْ شِئْتُ أَتَنَاولُ السَّمَاءَ فَعَلْتُ
. و في حديث آخر طويل

قَالَ عَلِيٌّ فَحَمَلَنِي النَّبِيُّ فَعَالَجْتُ ذَلِكَ حَتَّى قَدَفْتُ بِهِ فَزَلْتُ أَوْ قَالَ نَزَوْتُ الشك من الراوى
. و منها: حديث المؤاخاة

فَقَدْ اشتهر في الرواية أَنَّ النَّبِيَّ أَخَى بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ بَيْنَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَ بَيْنَ أَبِي مَسْعُودٍ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ بَيْنَ سَلْمَانَ وَ حَذِيفَةَ وَ بَيْنَ الْمُقْدَادِ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ بَيْنَ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

الْمُطَلِّبِ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ أَنَا أَخُوكَ وَأَنْتَ أَخِي فَكَانَ عَلِيٌّ إِذَا أُعْجِبَهُ الشَّيْءُ قَالَ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ قَبْدًا بِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَقَالَ هَذَا أَخِي وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - فكان رسول الله و علي أخوين.

و منها: أَنَّ النَّبِيَّ تَقَلَّ فِي عَيْنِهِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَدَعَا لَهُ بِأَنْ لَا يُصِيبَهُ حَرٌّ وَلَا قُرٌّ فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ لَا يَجِدُ حَرًّا وَلَا قُرًّا وَلَا تَرْمَدُ عَيْنُهُ وَلَا يُصَدَّعُ فكفى بهذه الخصلة شرفا.

و رَوَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى أَنَّ النَّاسَ قَالُوا لَهُ قَدْ أَنْكَرْنَا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنَّهُ يُخْرَجُ بِالْبَرْدِ فِي ثَوْبَيْنِ خَفِيفَيْنِ وَفِي الصَّيْفِ فِي ثَوْبِ الثَّقِيلِ وَالْمَحْشُوفِ فَهَلْ سَمِعْتَ أَبَاكَ يَذْكُرُ أَنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا قَالَ لَا قَالَ وَكَانَ أَبِي يَسْمُرُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّيْلِ فَسَأَلْتُهُ قَالَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ السَّلَامُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَنْكَرُوا وَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي قَالُوا قَالَ أَوْ مَا كُنْتُ مَعَنَا بِخَيْبَرَ قَالَ بَلَى قَالَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ بَعَثَ أَبَا بَكْرٍ وَعَقَدَ لَهُ لِيَوَاءَهُ فَرَجَعَ وَقَدْ أَنْهَزَمَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ثُمَّ عَقَدَ لِعُمَرَ فَرَجَعَ مِنْهُمْ مَا مَعَ النَّاسِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَيْسَ بِفَرَارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ وَأُرْسَلَ إِلَيَّ وَأَنَا أُرْمَدُ وَتَقَلَّ فِي عَيْنِي وَقَالَ اللَّهُمَّ اكْفِهِ أذى الحرِّ والبردِ فما وجدتُ بعده حرًّا ولا بردًا وفي رواية أخرى فَنَفَثَ فِي عَيْنِي فَمَا اسْتَكَيْتُهَا بَعْدُ وَهَزَّ الرَّايَةَ قَدَفَعَهَا إِلَيَّ فَأَنْطَلَقْتُ فَفُتِحَ لِي وَدَعَا لِي أَنْ لَا يَضُرَّنِي حَرٌّ وَلَا قُرٌّ

- و في ذلك يقول حسان بن ثابت

و كان على أرمَد العين يبتغي دواء فلما لم يحس مداويا

شفاه رسول الله منه بتقله فبورك مرقيا و بورك راقيا

و قال سأعطى الراية اليوم صارما كحيا محبا للرسول مواليا

يحب إلهي و الإله يحبه به يفتح الله الحصون الأوابيا

فأصفى بها دون البرية كلها عليا و سماه الوزير المؤاخيا

و رَوَى حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ عَنِ الْجَعْدِ مَوْلَى سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ عَنْ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ قَالَ لَقِينَا عَلِيًّا فِي ثَوْبَيْنِ فِي شِدَّةِ الشَّتَاءِ فَقُلْنَا لَهُ لَا تَغَرَّ بِأَرْضِنَا هَذِهِ فَإِنَّهَا أَرْضٌ مُقَرَّةٌ لَيْسَتْ مِثْلَ أَرْضِكَ قَالَ أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ مُقَرُّورًا فَلَمَّا بَعَثَنِي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى خَيْبَرَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي أُرْمَدُ فَتَقَلَّ فِي عَيْنَيَّ وَ دَعَا لِي فَمَا وَجَدْتُ بَرْدًا وَلَا حَرًّا بَعْدُ وَلَا رَمِدَتْ عَيْنَايَ

و منها: ما قاله فيه يوم خيبر مما لم يقله في أحد غيره و لا يوازيه إنسان و لا يقاربه فيه
فَقَدْ ذَكَرَ أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الثَّقَفِيُّ فِي كِتَابِ الْمَعْرِفَةِ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَغْرِبِيُّ وَ كَانَ صَالِحًا قَالَ حَدَّثَنَا كَادِحُ بْنُ جَعْفَرٍ الْبَجَلِيُّ وَ كَانَ مِنَ الْأَبْدَالِ عَنْ أَبِي لَهِيْعَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِفَتْحِ خَيْبَرَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ إِلَّا أَخَذُوا مِنْ تُرَابِ رِجْلَيْكَ وَ مِنْ فَضْلِ طَهْوَرِكَ فَيَسْتَشْفُونَ بِهِ وَ لَكِنْ حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ تَرْتُنِي وَ أَرْتُكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْكَ تُؤَدِّي عَنِّي وَ تُقَاتِلُ عَلَيَّ سُنَّتِي وَ أَنْكَ فِي الْآخِرَةِ غَدَاً أَقْرَبَ النَّاسِ مِنِّي وَ أَنْكَ غَدَاً عَلَيَّ الْحَوْضِ خَلِيفَتِي وَ أَنْكَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ غَدَاً وَ أَنْكَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسَى مَعِيَ وَ أَنْكَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي وَ أَنْ شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مُبِيضَةٍ وَ جُوهُهُمْ حَوْلِي أَشْفَعُ لَهُمْ وَ يَكُونُونَ فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي وَ أَنْ حَرْبَكَ حَرْبِي وَ أَنْ سِلْمَكَ سِلْمِي وَ أَنْ سِرَّكَ سِرِّي وَ أَنْ غَلَانِيَّتَكَ غَلَانِيَّتِي وَ أَنْ سَرِيرَةَ صَدْرِكَ كَسَرِيرَةِ صَدْرِي وَ أَنْ وَلَدَكَ وَلَدِي وَ أَنْكَ مُنْجِزُ عِدَّتِي وَ أَنْ الْحَقَّ مَعَكَ وَ أَنْ الْحَقَّ عَلَيَّ لِسَانِكَ وَ فِي قَلْبِكَ وَ بَيْنَ عَيْنَيْكَ وَ أَنْ الْإِيمَانَ مُحَالِطٌ لِحَمِّكَ وَ دَمَكَ كَمَا خَالَطَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ أَنَّهُ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ مُبْغِضٌ لَكَ وَ لَا يَغِيبُ عَنْهُ مُحِبٌّ لَكَ غَدَاً حَتَّى يَرِدَ الْحَوْضَ مَعَكَ فَخَرَّ عَلَيَّ عَ لِلَّهِ سَاجِدًا ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِالْإِسْلَامِ وَ عَلَّمَنِي الْقُرْآنَ وَ حَبَّبَنِي إِلَى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ إِحْسَانًا مِنْهُ إِلَيَّ وَ فَضْلًا مِنْهُ عَلَيَّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ عِنْدَ ذَلِكَ لَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي

و هذا الخبر بما تضمنه من مناقب أمير المؤمنين لو قسم على الخلائق كلهم من أول الدهر إلى آخره لا كتفوا به شرفا و مكرمة و فخرا.

و منها: أن شرفه الله تعالى بطاعة النار له

رَوَى الْأَعْمَشُ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ أَنَا قَسِيمُ النَّارِ أَقُولُ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ قَالَ وَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ طَرِيفٍ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ رَبِيعٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ إِنِّي لَقَسِيمُ النَّارِ أَقُولُ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ قَالَ فَذَكَرْتُهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي لَيْلَى فَقَالَ يَعْنِي أَنْ وَلِيَّيَ فِي الْجَنَّةِ وَ عَدُوِّي فِي النَّارِ قُلْتُ سَمِعْتُهُ قَالَ نَعَمْ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَرَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَائِشَةَ لَا تُؤْذِينِي فِي عَلِيٍّ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ يُقْعِدُهُ اللَّهُ غَدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَاءَهُ النَّارَ وَ مِنْهَا: مَا رَوَاهُ عَبَادُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَانِيُّ قَالَا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ رَافِعٍ عَنْ جَدِّهِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ إِذَا جَلَسَ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَقُومَ لَا يَأْخُذُهُ بِيَدِهِ غَيْرُ عَلِيٍّ ع وَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ كَانُوا يَعْرِفُونَ ذَلِكَ لَهُ فَلَا يَأْخُذُ بِيَدِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَحَدٌ غَيْرُهُ وَقَالَ الْحِمَانِيُّ فِي حَدِيثِهِ كَانَ إِذَا جَلَسَ اتَّكَأَ عَلَى عَلِيٍّ وَ إِذَا قَامَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَلِيٍّ ع وَ مِنْهَا: أَنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْمُكَدِّرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَرَافُعِ أُمَّتِي عَلَى الْحَوْضِ فَيَقُولُ الْوَارِدُ لِلصَّادِرِ هَلْ شَرِبْتَ فَيَقُولُ نَعَمْ وَ اللَّهُ لَقَدْ شَرِبْتُ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لَا وَ اللَّهُ مَا شَرِبْتُ فَيَا طُولَ عَطْشَاهُ وَقَالَ لِعَلِيٍّ ع وَ الَّذِي تَبَا مُحَمَّدًا وَ أَكْرَمَهُ إِنَّكَ لَذَائِدٌ عَنْ حَوْضِي تَذُودُ عَنْهُ رَجَالًا كَمَا يَذَاذُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنْ الْمَاءِ بِيَدِكَ عَصًا مِنْ عَوْسَجٍ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَقَامِكَ مِنْ حَوْضِي وَ عَنْ طَارِقٍ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ وَ رَبِّ الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ وَ السَّبْعِ الشَّدَادِ لَأُذَوِّدَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ الْحَوْضِ بِيَدَيَّ هَاتَيْنِ الْقَصِيرَتَيْنِ قَالَ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَأُقَمَّعَنَّ بِيَدَيَّ هَاتَيْنِ عَنْ الْحَوْضِ أَعْدَاءَنَا وَ لَأُورِدَنَّ أَحِبَّاءَنَا وَ مِنْهَا: اخْتِصَاصُهُ ع بِالْمَنَاجَاةِ يَوْمَ الطَّائِفِ

وَ نَاجَاهُ طَوِيلًا قَالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ لِصَاحِبِهِ وَ لَقَدْ طَالَتْ مُنَاجَاتُهُ لَابْنِ عَمِّهِ فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ فَقَالَ مَا أَنَا نَاجِيْتُهُ بَلِ اللَّهُ أَنْتَجَاهُ

. وَ مِنْهَا: تَفَرُّدُهُ ع بِآيَةِ النُّجُوى وَ الْعَمَلِ بِهَا

فَرَوَى عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا أَحَدٌ بَعْدِي آيَةُ النُّجُوى كَانَ عِنْدِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعَشْرَةِ دَرَاهِمٍ فَكَلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَنَاجِيَ النَّبِيَّ ص تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ ثُمَّ نَسِخْتُ بِقَوْلِهِ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَلِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِي خَفَّفَ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَلَمْ تَنْزَلْ فِي أَحَدٍ بَعْدِي

وَرَوَى السَّنْدِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ النَّاسُ يُنَاجُونَ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْخَلَاءِ إِذَا كَانَ لِأَحَدِهِمْ حَاجَةٌ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى مَنْ نَاجَاهُ سِرًّا أَنْ يَتَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَكَفُّوا عَنْهُ وَ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ

وَ مِنْهَا: أَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ وَ بَغْضُهُ نِفَاقٌ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَقَدْ اَشْتَهَرَ عَنْهُ ع أَنَّهُ قَالَ لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أُبْغِضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجُمْلَتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أُحِبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَاقْتَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَنَّهُ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ

و منها: مَا قَالَهُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ لَمَّا كَتَبَ ع كِتَابَ الصُّلْحِ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَهْلِ مَكَّةَ فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - فَقَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو هَذَا كِتَابُ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ يَا مُحَمَّدٌ فَأَفْتَحْتَهُ بِمَا تَعْرِفُهُ وَ اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ فَقَالَ اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ امْنَحْ مَا كَتَبْتَ فَقَالَ ع لَوْ لَا طَاعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا مَحَوْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ اكْتُبْ هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ سُهَيْلٌ لَوْ أَجَبْتُكَ فِي الْكِتَابِ إِلَى هَذَا لَأَقْرَرْتُ لَكَ بِالنُّبُوَّةِ فَاْمْنَحْ هَذَا الْإِسْمَ وَ اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عَلَى ع إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص امْنَحْهَا يَا عَلِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ يَدِي لَا تَنْطَلِقُ لِمَحْوِ اسْمِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ قَالَ فَضَعُ يَدِي عَلَيْهَا فَمَحَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِهِ وَ قَالَ لِعَلِيِّ سَتُدْعَى إِلَى مِثْلِهَا فَتَجِيبُ وَ أَنْتَ عَلَى مَضَضٍ

و منها: مَا رَوَاهُ خِرَاشٌ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ أَقْبَلَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو وَ رَجُلَانِ أَوْ ثَلَاثَةٌ مَعَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الْحُدَيْبِيَّةِ فَقَالُوا إِنَّهُ يَأْتِيكَ قَوْمٌ مِنْ سِيفِلِنَا وَ أَبْدَانِنَا فَارْدُدْهُمْ عَلَيْنَا فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْهُهُ وَ كَانَ إِذَا غَضِبَ ع يَحْمَرُّ وَجْهُهُ ثُمَّ قَالَ لَنَنْتَهِنَنَّ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَيَضْرِبُ رِقَابَكُمْ وَ أَنْتُمْ خَارِجُونَ عَنِ الدِّينِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا قَالَ عُمَرُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ ذَلِكَ خَاصِيفُ النَّعْلِ فِي الْحُجْرَةِ وَ أَنَا أَخْصِيفُ نَعْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَامَ وَ قَالَ ص مَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ

الفصل الثاني في ذكر مقامه في الجهاد مع رسول الله ص و مواقفه و مشاهدته على سبيل الجملة

الْحَكَمُ بْنُ عُتَيْبَةَ عَنْ مِقْسَمٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتْ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص مَعَ عَلِيٍّ ع فِي الْمَوَاقِفِ كُلِّهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ يَوْمَ الْأَخْزَابِ وَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وَ كَانَتْ رَايَةُ الْأَنْصَارِ مَعَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وَ رَايَةُ الْمُهَاجِرِينَ مَعَ عَلِيٍّ ع

. و من مقاماته الجليلة مؤاساته رسول الله ليلة الفراه و بذل مهجته دونه -

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَمَّا انْطَلَقَ النَّبِيُّ إِلَى الْغَارِ أَقَامَ عَلِيٌّ ع فِي مَكَانِهِ وَ الْبَسَهُ بُرْدَهُ فَجَاءَتْ قُرَيْشٌ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَجَعَلُوا يَرْمُونَ عَلِيًّا وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ النَّبِيُّ فَجَعَلَ يَتَصَوَّرُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِذَا هُوَ عَلَى ع

. وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ يَجْهَرُ النَّبِيُّ حِينَ كَانَ فِي الْغَارِ يَأْتِيهِ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَ اسْتَأْجَرَ لَهُ ثَلَاثَ رَوَاحِلَ لِلنَّبِيِّ وَ لِأَبِي بَكْرٍ وَ لِذَلِيلِهِمْ وَ قِيلَ وَ خَلَفَهُ النَّبِيُّ يُخْرِجُ إِلَيْهِ أَهْلَهُ فَأَخْرَجَهُمْ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُودَى عَنْهُ أَمَانَتُهُ وَ وَصَايَاَهُ وَ مَا كَانَ بِمُؤْتَمِنٍ عَلَيْهِ مِنْ مَالِهِ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

فَأَذَى عَلَى عَامَانَتِهِ كُلِّهَا وَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ إِنَّ قُرَيْشًا لَنْ يَفْتَقِدُونِي مَا رَأَوْكَ فَاضْطَجَعَ عَلَى فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَرَى رَجُلًا عَلَى فِرَاشِ النَّبِيِّ فَيَقُولُونَ هُوَ مُحَمَّدٌ فَحَبَسَهُمُ اللَّهُ عَنْ طَلْبِهِ وَخَرَجَ عَلَى إِلَى الْمَدِينَةِ مَاشِيًا عَلَى رِجْلَيْهِ فَتَوَرَّعَتْ قَدَمَاهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ وَرَأَاهُ النَّبِيُّ فَاعْتَنَقَهُ وَبَكَى رَحْمَةً لَهُ مِمَّا رَأَى بِقَدَمَيْهِ مِنَ الْوَرَمِ وَانَّهُمَا يَقْطُرَانِ دَمًا قَدَعَا لَهُ بِالْعَافِيَةِ وَمَسَحَ رِجْلَيْهِ فَلَمْ يَشْتَكِيَهُمَا بَعْدَ ذَلِكَ . و من مقاماته في غزوة بدر -

أَنَّ النَّبِيَّ ص بَعَثَهُ لَيْلَةً بَدْرَ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْمَاءِ حِينَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَنْ يَلْتَمِسُ لَنَا الْمَاءَ فَسَكْتُوا عَنْهُ فَقَالَ عَلَى أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَخَذَ الْقِرْبَةَ وَآتَى الْقَلِيبَ فَمَلَأَ الْقِرْبَةَ وَأَخْرَجَهَا جَاءَتْ رِيحٌ فَأَهْرَقَتْهُ ثُمَّ غَادَ إِلَى الْقَلِيبِ فَجَاءَتْ رِيحٌ فَأَهْرَقَتْهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ مَلَأَهَا فَأَتَى بِهَا إِلَى النَّبِيِّ فَأَخْبَرَهُ بِخَبَرِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَّا الرِّيحُ الْأُولَى فَجَبْرِئِيلُ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَلَّمُوا عَلَيْكَ وَأَمَّا الرِّيحُ الثَّانِيَةُ فَمِيكَائِيلُ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَلَّمُوا عَلَيْكَ وَأَمَّا الرِّيحُ الثَّالِثَةُ فِإِسْرَافِيلُ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَلَّمُوا عَلَيْكَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ جَدِّهِ أَبِي رَافِعٍ . و منها: أَنَّهُ عَ بَارَزَهُ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ فَقَتَلَهُ وَبَارَزَ عُتْبَةُ حَمْزَةَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَتَلَهُ حَمْزَةُ وَبَارَزَ شَيْبَةُ عُبَيْدَةَ بْنَ الْحَارِثِ فَأَخْتَلَفَ بَيْنَهُمَا ضَرْبَتَانِ قَطَعَتْ إِحْدَاهُمَا فِخْدَ عُبَيْدَةَ فَاسْتَنْقَذَهُ عَلَى بِضْرَتِهِ بَدْرَ بِهَا شَيْبَةُ فَقَتَلَهُ وَشَرِكَةُ فِي ذَلِكَ حَمْزَةُ وَكَانَ قَتْلُ هَؤُلَاءِ أَوَّلَ خَوْفٍ لِحَقِّ الْمُشْرِكِينَ وَذَلِكَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ وَنُصْرَةُ وَغِزَاً لِلْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلَ أَيْضًا بَعْدَهُ الْعَاصِ بْنِ سَعِيدٍ وَبَنِي الْعَاصِ وَقَتْلَ حَنْظَلَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَطُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيٍّ وَنُوفَلَ بْنَ خُوَيْلِدٍ وَكَانَ مِنْ شَيَاطِينِ قُرَيْشٍ وَلَمَّا عَرَفَ النَّبِيُّ حُضُورَهُ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ اللَّهُمَّ اكْفِنِي نُوفَلَ بْنَ خُوَيْلِدٍ وَلَمْ يَزَلْ عَ يَقْتُلُ مِنْهُمْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى أَتَى عَلَى شَطْرِ الْمُقْتُولِينَ مِنْهُمْ وَكَانُوا سَبْعِينَ قَتِيلًا وَخَتِمَ الْأَمْرُ بِمُناوَلَةِ النَّبِيِّ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَرَمَى بِهَا فِي وُجُوهِهِمْ وَقَالَ لَهُمْ شَاهَتِ الْوُجُوهُ فَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مُنْهَزِمِينَ وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ شَرَّهُمْ

. و من مقاماته في غزوة أحد - أن الفتح كان له في هذه الغزاة كما كان بيده يوم بدر واختص بحسن البلاء فيها والصبر -

قَالَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ الْقُرَشِيُّ كَانَتْ رَايَةُ قُرَيْشٍ وَلِوَاؤُهَا جَمِيعًا بِيَدِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابٍ ثُمَّ لَمْ تَزَلِ الرَّايَةُ فِي يَدِ وَثِدِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَحْمِلُهَا مِنْهُمْ مَنْ حَضَرَ الْحَرْبَ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ ص فَصَارَتْ رَايَةُ قُرَيْشٍ وَغَيْرُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ فَأَقْرَبَهَا فِي بَنِي هَاشِمٍ وَأَعْطَاهَا عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ وَدَّانَ وَهِيَ أَوَّلُ غَزْوَةٍ حَمَلَ فِيهَا رَايَةَ فِي الْإِسْلَامِ مَعَ النَّبِيِّ ثُمَّ لَمْ تَزَلْ مَعَهُ فِي الْمَشَاهِدِ بَدْرَ وَهِيَ الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى وَفِي يَوْمٍ أُحُدٍ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ فِي بَنِي عَبْدِ الدَّارِ فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ فَاسْتُشْهِدَ وَوَقَعَ اللَّوَاءُ مِنْ يَدِهِ فَتَشَوَّقَتْهُ الْقَبَائِلُ فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَدَفَعَهُ إِلَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَجَمَعَ لَهُ الرَّايَةَ وَاللَّوَاءَ فَهَمَّا إِلَى الْيَوْمِ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَكَانَ لِوَاءُ الْمُشْرِكِينَ مَعَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

طَلْحَةُ بْنُ أَبِي طَلْحَةَ وَكَانَ يُدْعَى كَبْشَ الْكَتِيبَةِ فَتَقَدَّمَ وَتَقَدَّمَ عَلَى ع وَ تَقَارَبَا فَضْرَبَهُ عَلَى ضَرْبَةٍ عَلَى مُقَدَّمِ رَأْسِهِ فَبَدَرَتْ عَيْنَاهُ وَصَاحَ صَيْحَةً لَمْ يَصِحْ مِثْلَهَا وَسَقَطَ اللَّوَاءُ مِنْ يَدِهِ فَأَخَذَهُ أَخٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ مُصْنَبٌ فَرَمَاهُ عَاصِمٌ بَنُ ثَابِتٍ فَقَتَلَهُ ثُمَّ أَخَذَ اللَّوَاءَ أَخٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ عُثْمَانُ فَرَمَاهُ عَاصِمٌ بِسَهْمٍ أَيْضًا فَقَتَلَهُ فَأَخَذَ عَبْدٌ لَهُمْ يُقَالُ لَهُ صَوَابٌ وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ فَضْرَبَهُ عَلَى فَقَطَعَ يَمِينَهُ فَأَخَذَ اللَّوَاءَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى فَضْرَبَ عَلَى عَلَى يَدِهِ فَقَطَعَهَا فَأَخَذَ اللَّوَاءَ عَلَى صَدْرِهِ وَجَمَعَ يَدَيْهِ الْمَقْطُوعَتَيْنِ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ عَلَى عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَسَقَطَ صَرِيحًا وَانْهَزَمَ الْقَوْمُ وَاكْبَتَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقَامَ عَلَى الشَّعْبِ خَمْسِينَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْهُمْ وَقَالَ لَهُمْ لَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ وَإِنْ قُتِلْنَا عَنْ آخِرِنَا فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الشَّعْبِ يَغْتَنِمُونَ قَالُوا لِأَمِيرِهِمْ نَرِيدُ أَنْ نَغْنِمَ كَمَا غَنِمَ النَّاسُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِي هَذَا فَقَالُوا لَهُ إِنَّهُ أَمَرَكَ بِهَذَا وَهُوَ لَا يَدْرِي أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ إِلَى مَا نَرَى وَمَالُوا إِلَى الْغَنَائِمِ وَتَرَكُوهُ فَحَمَلَ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ فَقَتَلَهُ وَجَاءَ مِنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ يُرِيدُهُ وَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص سَبْعُونَ رَجُلًا وَانْهَزَمُوا هَزِيمَةً عَزِيمَةً وَأَقْبَلُوا يَصْعَدُونَ الْجِبَالَ وَفِي كُلِّ وَجْهِ وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا أَبُو دُجَانَةَ سِمَاكُ بْنُ خَرِشَةَ وَسَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّا حَمَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص اسْتَقْبَلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَدَفَعَهُمْ عَنْهُ حَتَّى انْقَطَعَ سَيْفُهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص الْهَزِيمَةَ كَشَفَ الْبَيْضَةَ عَنْ رَأْسِهِ وَقَالَ إِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أَيْنَ تَفِرُّونَ عَنْ اللَّهِ وَ عَنْ رَسُولِهِ وَثَابَ إِلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِهِ الْمُنْهَزِمِينَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْهُمْ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ وَ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ وَصَعِدَ الْبَاقُونَ الْجِبَلَ وَصَاحَ صَائِحٌ بِالْمَدِينَةِ قُتِلَ رَسُولُ اللَّهِ فَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ لِذَلِكَ وَتَحَيَّرَ الْمُنْهَزِمُونَ فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا

. وَرَوَى عِكْرِمَةُ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ لَمَّا انْهَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ أُحُدٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لَحِقَنِي مِنَ الْجَزَعِ عَلَيْهِ مَا لَمْ أَمْلِكْ نَفْسِي وَكُنْتُ أَمَامَهُ أَضْرِبُ بِسَيْفِي بَيْنَ يَدَيْهِ فَارْجَعْتُ أَطْلُبُهُ فَلَمْ أَرَهُ فَقُلْتُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لِيَفِرَّ وَمَا رَأَيْتُهُ فِي الْقَتْلِ فَأَظُنُّهُ رُفِعَ مِنْ بَيْنِنَا فَكَسَرْتُ جَفْنَ سَيْفِي وَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَأَقَاتِلَنَّ بِهِ عَنْهُ حَتَّى أَقْتُلَ وَحَمَلْتُ عَلَى الْقَوْمِ فَأَفْرَجُوا فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ص وَقَدْ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ فَقُمْتُ عَلَى رَأْسِهِ فَنَظَرْتُ إِلَيْ فَقَالَ مَا صَنَعَ النَّاسُ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ كَفَرُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَلُوا وَأَسْلَمُوا فَنَظَرْتُ إِلَى كَتِيبَةٍ قَدْ أَقْبَلْتُ فَقَالَ ص رُدِّ يَا عَلِيُّ عَنِّي هَذِهِ الْكَتِيبَةُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهَا بِسَيْفِي أَضْرِبُهَا يَمِينًا وَشِمَالًا حَتَّى وَلَوُا الْأُدْبَارَ فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ أ مَا تَسْمَعُ مَدِيحَكَ فِي السَّمَاءِ إِنَّ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ رِضْوَانٌ يُنَادِي لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيُّ فَبَكَيْتُ سُورُورًا وَحَمِدْتُ اللَّهَ عَلَى نِعَمِهِ وَتَرَجَعَ الْمُنْهَزِمُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى النَّبِيِّ وَانْصَرَفَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى مَكَّةَ وَانْصَرَفَ النَّبِيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ فَاسْتَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ ع وَمَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ مَاءٌ فَعَسَلَتْ بِهِ وَجْهَهُ وَلَحِقَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَعَهُ ذُو الْفَقَارِ وَقَدْ خَضَبَ الدَّمُ يَدَهُ إِلَى كَتِفِهِ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ ع خُذِي هَذَا السَّيْفَ قَدْ صَدَقَنِي الْيَوْمَ وَقَالَ

أ فَاطِمُ هَاكِ السَّيْفَ غَيْرَ ذَمِيمٍ فَلَسْتُ بِرِغْدِيدٍ وَلَا بِمِلِيمٍ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

لَعَمْرِي لَقَدْ أَغْدَرْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ وَطَاعَةَ رَبِّ بِالْعِبَادِ عَلِيمٍ
وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ فَقَدْ أَذَى بَعْلُكَ مَا عَلَيْهِ وَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ بِسَيْفِهِ صَنَادِيدَ قُرَيْشٍ

و من مقاماته المشهورة في غزوة الأحزاب قتل عمرو بن عبد ود -

فَرَوَى رِبِيعَةُ السَّعْدِيُّ قَالَ: أَتَيْتُ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ فَقُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا لَنَتَحَدَّثُ عَنْ عَلِيٍّ ع وَ مَنَاقِبِهِ فَيَقُولُ لَنَا أَهْلُ الْبَصَرَةِ إِنَّكُمْ تُفَرِّطُونَ فِي عَلِيٍّ ع فَهَلْ أَنْتَ مُحَدِّثِي بِحَدِيثٍ فِيهِ فَقَالَ حُذَيْفَةُ يَا رِبِيعَةُ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص لَوْ وَضِعَ جَمِيعُ أَغْمَالِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ص إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ وَضِعَ عَمَلُ عَلِيٍّ فِي الْكِفَّةِ الْآخَرِ لَرَجَحَ عَمَلُ عَلِيٍّ ع عَلَى جَمِيعِ أَعْمَالِهِمْ فَقَالَ رِبِيعَةُ هَذَا الَّذِي لَا يُقَامُ لَهُ وَ لَا يُقَعَدُ فَقَالَ حُذَيْفَةُ وَ كَيْفَ لَا يُحْمَلُ وَ أَيْنَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ حُذَيْفَةُ وَ جَمِيعُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ص يَوْمَ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ وَ قَدْ دَعَا إِلَى الْمُبَارَزَةِ فَأَحْجَمَ النَّاسُ كُلُّهُمْ مَا خَلَا عَلَى [عَلِيًّا فَإِنَّهُ بَرَزَ إِلَيْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ وَ الَّذِي نَفْسُ حُذَيْفَةَ بِيَدِهِ لَعَمَلُهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ أَغْظَمَ أَجْرًا مِنْ عَمَلِ جَمِيعِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

. وَ رَوَى الْوَاقِدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَوْنٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: جَاءَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ وَ عِكْرِمَةُ بْنُ أَبِي جَهْلٍ وَ هُبَيْرَةُ بْنُ أَبِي وَهَبٍ وَ ثَوْقُلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ ضِرَارُ بْنُ الْخَطَّابِ الْفَهْرِيُّ فِي يَوْمِ الْأَحْزَابِ إِلَى الْخَنْدَقِ فَجَعَلُوا يُطِيفُونَ بِهِ يَطْلُبُونَ مَضِيقًا مِنْهُ لِيَعْبُرُوا فَانْتَهَوْا إِلَى مَكَانٍ أَكْرَهُوا خِيُولَهُمْ فِيهِ فَعَبَّرَتْ وَ جَعَلُوا يَجُولُونَ بِخَيْلِهِمْ فِيمَا بَيْنَ الْخَنْدَقِ وَ سَلْعٍ وَ الْمُسْلِمُونَ وَ قُوفٌ لَا يَقْدُمُ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ وَ جَعَلَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وَدٍّ يَدْعُو إِلَى الْبِرَازِ وَ يَقُولُ:

وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِهِمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ

الْأَبْيَاتِ - فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُومُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنْ بَيْنِهِمْ لِيُبَارِزَهُ فَيَأْمُرُهُ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالْجُلُوسِ انْتِظَارًا مِنْهُ لِيَتَحَرَّكَ غَيْرُهُ وَ الْمُسْلِمُونَ كَانُوا عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرَ لِمَكَانِ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ وَ مَنْ مَعَهُ وَ وَرَاءَهُ وَ كَانَ عَمْرُو فَارِسَ قُرَيْشٍ وَ كَانَ يُعَدُّ بِالْفِارِسِ فَلَمَّا طَالَ نِدَاءُ عَمْرٍو بِالْبِرَازِ وَ تَتَابَعَ قِيَامُ عَلِيٍّ ع قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص اذْنُ مِنِّي قَدَتَا مِنْهُ فَرَقَعَ عِمَامَتَهُ عَنْ رَأْسِهِ وَ عَمَّمَهُ بِهَا وَ أَعْطَاهُ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ وَ قَالَ لَهُ امْضِ لِشَانِكَ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ فَسَعَى نَحْوَ عَمْرٍو وَ مَعَهُ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لِيَنْظُرَ مَا يَكُونُ مِنْهُ وَ مِنْ عَمْرٍو وَ لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ خَرَجَ إِلَى الْإِيمَانِ سَائِرُهُ إِلَى الْكُفْرِ سَائِرِهِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِ قَالَ يَا عَمْرُو إِنَّكَ كُنْتَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ تَقُولُ لَا يَدْعُونِي أَحَدٌ إِلَى ثَلَاثٍ إِلَّا قَبْلَتُهَا أَوْ وَاحِدَةً مِنْهَا قَالَ أَجَلُ قَالَ فَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ يَا ابْنَ أَخٍ آخِرُ هَذِهِ عَنِّي فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ أَمَا إِنَّهَا خَيْرٌ لَكَ لَوْ أَخَذْتَهَا ثُمَّ قَالَ فَهَاهُنَا أُخْرَى قَالَ مَا هِيَ قَالَ تَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ كُنْتَ قَالَ لَا تُحَدِّثُ نِسَاءَ قُرَيْشٍ بِهَذَا أَبَدًا قَالَ فَهَاهُنَا أُخْرَى قَالَ مَا هِيَ قَالَ تَنْزِلُ فَتَقَاتِلُنِي قَالَ فَضَحِكَ عَمْرُو وَ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الْخَصْلَةَ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعَرَبِ يَرُونِي مِثْلَهَا إِنِّي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

لَأَكْرَهَهُ أَنْ أَقْتُلَ الرَّجُلَ الْكَرِيمَ مِثْلَكَ وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ لِي نَدِيمًا وَقَالَ عَلِيُّ ع لَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَكَ فَأَنْزَلَ إِنْ شِئْتَ فَاسِيفَ عَمْرُو وَنَزَلَ فَضْرَبَ وَجْهَ قَرَسِهِ حَتَّى نَفَرَ قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَثَارَتْ بَيْنَهُمَا غَبْرَةٌ فَمَا رَأَيْتُهُمَا وَ سَمِعْتُ التَّكْبِيرَ تَحْتَهَا فَعَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ قَتَلَهُ وَانْكَشَفَ أَصْحَابُهُ حَتَّى طَفِرَتْ خِيُولُهُمُ الْخَنْدَقَ وَتَبَادَرِ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى سَمِعُوا التَّكْبِيرَ يَنْظُرُونَ مَا صَنَعَ الْقَوْمُ فَوَجَدُوا نَوْفَلَ بْنَ عَبْدِ الْعُزَّى جَوْفَ الْخَنْدَقِ فَجَعَلُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ فَقَالَ لَهُمْ قَتَلَهُ أَجْمَلٌ مِنْ هَذِهِ يَنْزِلُ إِلَيَّ بَعْضُكُمْ أَقَاتِلْهُ فَنَزَلَ عَلِيُّ قَضَرَبَهُ حَتَّى قَتَلَهُ قَالَ جَابِرٌ فَمَا شَبَّهْتُ قَتْلَ عَلِيٍّ عَمْرًا إِلَّا بِمَا قَصَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قِصَّةِ دَاوُدَ وَجَالُوتَ حَيْثُ قَالَ فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ قَتْلِهِ الْآنَ نَغْزُوهُمْ وَ لَا يَغْزُونَا . و من مواقفه فى بنى قريظة -

أَنَّهُ ضَرَبَ أُغْنَاقَ رُؤَسَاءِ الْيَهُودِ أَغْدَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْخَنْدَقِ مِنْهُمْ حَى [حَيُّ بْنُ أَخْطَبَ وَ كَعْبُ بْنُ أَسَدٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص

. و من مقاماته المشهورة فى غزوة وادى الرمل و يقال إنهما تسمى غزوة السلسلة -

وَمَعَهُ لِيَوَاءُ النَّبِيِّ ص بَعْدَ أَنْ خَرَجَ غَيْرُهُ إِلَيْهِمْ وَ رَجَعَ عَنْهُمْ خَائِبًا ثُمَّ خَرَجَ صَاحِبُهُ وَ عَادَ بِمَا عَادَ بِهِ الْأَوَّلُ فَمَضَى عَلِيُّ ع حَتَّى وَافَى الْقَوْمَ بِسَحَرٍ وَ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْغَدَاةِ وَ صَفَّيَهُمْ صُفُوفًا وَ اتَّكَأَ عَلَى سَيْفِهِ مُقْبِلًا عَلَى الْعَدُوِّ وَ قَالَ يَا هَؤُلَاءِ أَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنْ تَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِلَّا ضَرَبْتُكُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالُوا لَهُ ارْجِعْ كَمَا رَجَعَ صَاحِبُكَ قَالَ أَنَا أَرْجِعُ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى تُسَلِّمُوا أَوْ لَأَضْرِبَنَّكُمْ بِسَيْفِي هَذَا أَنَا عَلَىُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاضْطَرَبَ الْقَوْمُ وَ وَاغْتَمَّهُمْ فَانْهَزَمُوا وَ ظَفِرَ الْمُسْلِمُونَ وَ حَارَزُوا الْغَنَائِمَ -

. فَرَوَتْ أُمُّ سَلَمَةَ قَالَتْ: كَانَ نَبِيُّ اللَّهِ ص قَائِلًا فِي بَيْتِي إِذِ انْتَبَهَ فَرِعَاً مِنْ مَنَامِهِ فَقُلْتُ اللَّهُ جَارُكَ قَالَ صَدَقْتُ اللَّهُ جَارِي وَ لَكِنْ هَذَا جَبْرِئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ عَلِيًّا قَادِمٌ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلُوا عَلِيًّا وَ قَامَ الْمُسْلِمُونَ صَفَّيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ عَلِيُّ تَرَجَّلَ مِنْ قَرَسِهِ وَ أَهْوَى إِلَى قُرْبِ قَدَمَيْهِ يُقْبَلُهُمَا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص ارْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ عَنْكَ رَاضِيَانِ فَبَكَى عَلِيُّ ع فَرَحًا وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ.

وَقَدْ ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِ السِّيَرِ أَنَّ فِي هَذَا الْغَزَاةِ نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا إِلَى آخِرِهَا.

و أما مقامه فى خير و بلاؤه يوم الحديبية فمنها مر ذكره فيما قبل.

و من مقاماته قبل الفتح -

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَبَّرَ الْأَمْرَ فِي ذَلِكَ بِالْكِتْمَانِ وَ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَطْوِيَ خَبْرَهُ عَنْ أَهْلِ مَكَّةَ حَتَّى يُفَاجِئَهُمْ بِدُخُولِهَا فَكَانَ الْمُؤْتَمِنُ عَلَى هَذَا السِّرِّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع ثُمَّ أُنْمَاهُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ بَعْدُ فَكَتَبَ حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ كِتَابًا إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ يُطْلِعُهُمْ فِيهِ عَلَى سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْمَسِيرِ إِلَيْهِمْ وَ أَعْطَى الْكِتَابَ امْرَأَةً سَوْدَاءَ وَ أَمَرَهَا أَنْ

السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

تَأْخُذَهَا عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَنَزَلَ مَلَكَ بِذَلِكَ الْوَحْيَ قَدَعَا النَّبِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَقَالَ إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِي قَدْ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ يُخْبِرُهُمْ بِخَبَرِنَا وَ الْكِتَابُ مَعَ امْرَأَةٍ سَوْدَاءَ قَدْ أَخَذَتْ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَخَذُ سَيْفَكَ وَ الْحَقُّهَا وَ انْتَزَعَ الْكِتَابَ مِنْهَا وَ بَعَثَ مَعَهُ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ فَمَضَى عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَأَذْرَكَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَ إِلَيْهَا الزُّبَيْرُ وَ سَأَلَهَا عَنِ الْكِتَابِ فَأَنْكَرَتْهُ وَ حَلَفَتْ عَلَى أَنَّهُ لَا شَيْءَ مَعَهَا وَ بَكَتْ فَقَالَ الزُّبَيْرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَرَى مَعَهَا كِتَابًا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يُخْبِرُنِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ مَعَهَا كِتَابًا وَ يَأْمُرُنِي بِأَخْذِهِ مِنْهَا وَ تَقُولُ أَنْتَ لَا كِتَابَ مَعَهَا ثُمَّ اخْتَرَطَ السَّيْفَ وَ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُخْرِجِي الْكِتَابَ لَا كُشِفَنَّكَ ثُمَّ لَأَضْرِبُ عَنْقَكَ فَقَالَتْ لَهُ إِذَا كَانَ لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ فَأَعْرِضْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَنِّي بَوَجهِكَ فَأَعْرِضَ عَنْهَا فَكَشَفَتْ فَنَاعَهَا فَأَخْرَجَتْ الْكِتَابَ مِنْ عَقِيصَتِهَا فَأَخَذَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ صَارَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص

و من مقاماته -

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أُعْطِيَ الرَّايَةَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا مَكَّةَ فَأَخَذَهَا سَعْدُ وَ جَعَلَ يَقُولُ
الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحُرْمَةُ

فَقَالَ ع أَذْرِكْ يَا عَلِيُّ سَعْدًا وَ خُذِ الرَّايَةَ فَكُنْ أَنْتَ الَّذِي تَدْخُلُ بِهَا

. فاستدرك النبي ص ما كان يفوت من صواب التدبير بإقدام سعد على أهل مكة و علم أن الأنصار لا ترضى أن يأخذ أحد من الناس الراية من سيدها سعد و يعزله عن ذلك المكان إلا من كان في مثل حال النبي من رفعة الشأن و جلال المكان.

و من مواقفه:

أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ جَدَّ فِيهِ ثَلَاثِمِائَةَ وَ سِتِّينَ صَنَمًا بَعْضُهَا مَشْدُودٌ بِبَعْضٍ فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَغْطِنِي يَا عَلِيُّ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَقَبَضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَهُ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَرَمَاهَا بِهِ وَ هُوَ يَقُولُ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا فَمَا بَقِيَ مِنْهَا صَنَمٌ إِلَّا خَرَّ لَوْجُهُ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَخْرَجَتْ مِنَ الْمَسْجِدِ . و من حسن بلائه في الإسلام فيما اتصل بفتح مكة - أن الله خصه بتلافي فارط من خالف نبيه في أوامره و ذلك:

أَنَّهُ أَتَفَذَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جُدَيْمَةَ دَاعِيًا لَهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَخَالَفَ أَمْرَهُ وَ قَتَلَ الْقَوْمَ وَ هُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ لِتَرَةٍ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ فَأَصْلَحَ النَّبِيُّ ص مَا أَفْسَدَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَأَنْفَذَهُ لِيُعْطِفَ الْقَوْمَ وَ يَسْلُ سَخَائِمَهُمْ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَدِيَ الْقَتْلَى وَ يُرْضِيَ بِذَلِكَ الْأَوْلِيَاءَ فَبَلَغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَبْلَغَ الرِّضَا وَ أَدَّى دِيَاتِ وَ أَرْضَاهُمْ عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ

- فتم بذلك مواد الصلاح و انقطعت أسباب الفساد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و من مقاماته في غزوة حنين

أَنَّ الْمُسْلِمِينَ أَنْهَزُوا بِأَجْمَعِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ إِلَّا عَشْرَةُ أَنْفُسٍ تِسْعَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ خَاصَّةً وَعَاشِرُهُمْ أَيْمَنُ ابْنِ أُمِّ أَيْمَنَ فَقُتِلَ أَيْمَنُ وَتَبَتِ التَّسْعَةُ الْهَاشِمِيُّونَ حَتَّى ثَابَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مَنْ كَانَ أَنْهَزَهُمْ وَكَانَتِ الْكُرَّةُ لَهُمْ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ يَغْنَى عَلَيْهِمْ وَمَنْ ثَبَتَ مَعَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَهُمْ ثَمَانِيَةُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ عَنْ يَسَارِهِ وَأَبُو سُفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ يُمَسِّكُ بَسْرَجِهِ عِنْدَ نَفْرِ بَغْلَتِهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسَّيْفِ وَنُوفَلُ بْنُ الْحَارِثِ وَرَبِيعَةُ بْنُ الْحَارِثِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَمُعْتَبٌ وَعُتْبَةُ ابْنَا أَبِي لَهَبٍ حَوْلَهُ وَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص هَزِيمَةَ الْقَوْمِ عَنْهُ قَالَ لِلْعَبَّاسِ وَكَانَ جَهْورِيًّا صَيِّتًا نَادٍ فِي الْقَوْمِ وَذَكَرَهُمُ الْعَهْدَ فَنَادَى الْعَبَّاسُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا أَهْلَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ يَا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ إِلَى أَيْنَ تَفِرُّونَ اذْكُرُوا الْعَهْدَ الَّذِي عَاهَدَكُمُ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَسْمَعْهَا أَحَدٌ إِلَّا رَمَى بِنَفْسِهِ الْأَرْضَ وَانْحَدَرُوا حَتَّى لَحِقُوا بِالْعَدُوِّ وَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَوَازِنَ عَلَى جَمَلٍ لَهُ أَحْمَرَ يَدِهِ رَايَهُ سَوْدَاءُ وَهُوَ يَرْتَجِزُ

أَنَا أَبُو جَرُولَ لَا بُرَاحَ حَتَّى تُبَيِّحَ الْقَوْمَ أَوْ تُبَاحَ

فَصَعَدَ إِلَيْهِ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَضْرَبَ عَجْزَ بَعِيرِهِ فَصَرَاعَهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ فَقَطَّرَهُ وَكَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِقَتْلِ أَبِي جَرُولَ وَلَمَّا قَتَلَهُ وَضَعَ الْمُسْلِمُونَ سِوْفَهُمْ فِيهِمْ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقْدُمُهُمْ حَتَّى قَتَلَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ كَانَتِ الْهَزِيمَةُ وَالْأَسْرُ حِينَئِذٍ.

وَلَمَّا قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ص غَنَائِمَ حُنَيْنٍ أَقْبَلَ رَجُلٌ طَوَالَ آدَمُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ فَسَلَّمَ وَلَمْ يَخُصَّ النَّبِيَّ ص ثُمَّ قَالَ قَدْ رَأَيْتُكَ وَمَا صَنَعْتَ فِي هَذِهِ الْغَنَائِمِ فَقَالَ وَكَيْفَ رَأَيْتَ قَالَ لَمْ أَرَكَ عَدَلْتَ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ وَتِلْكَ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْعَدْلُ عِنْدِي فَعِنْدَ مَنْ يَكُونُ فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ أَلَا تَقْتُلُهُ قَالَ دَعُوهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ أَتْبَاعٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ يَقْتُلُهُمُ اللَّهُ عَلَى يَدِ أَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِي فَقَتَلَهُمْ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص فِيمَنْ قَتَلَ مِنَ الْخَوَارِجِ

و من مقاماته يوم الطائف —

أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَهُ أَنْ يَطَّأَ مَا وَجَدَ وَيَكْسِرَ كُلَّ صَنْمٍ وَجَدَهُ فَخَرَجَ فَلَقِيَهُ خَيْلٌ مِنْ خَتَمٍ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ فَبَرَزَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ شِهَابٌ فِي غَبَشٍ مِنَ الصُّبْحِ فَقَالَ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ فَقَتَلَهُ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَمَضَى فِي تِلْكَ الْخَيْلِ حَتَّى كَسَرَ الْأَصْنَامَ وَغَادَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ مُحَاصِرُ أَهْلِ الطَّائِفِ فَلَمَّا رَأَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ص كَبَّرَ لِلْفَتْحِ وَأَخَذَ بِيَدِهِ فَخَلَّاهُ وَنَاجَاهُ طَوِيلًا.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

ثُمَّ خَرَجَ مِنْ حِصْنِ الطَّائِفِ نَافِعُ بْنُ عَمِيْلَانَ فِي خَيْلٍ مِنْ تَقِيفٍ فَقَتَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ وَلَحِقَ الْقَوْمَ الرُّعْبُ فَنَزَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ص فَأَسْلَمُوا

الفصل الثالث فی ذکر سبب قتل امیر المؤمنین ع

رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ السَّيْرِ أَنَّ نَفَرًا مِنَ الْخَوَارِجِ اجْتَمَعُوا بِمَكَّةَ فَتَذَاكَرُوا الْأُمَرَاءَ وَغَابُوهُمْ وَذَكَرُوا أَهْلَ النَّهْرَوَانَ فَتَرَحَّمُوا عَلَيْهِمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَوْ شَرَيْنَا أَنْفُسَنَا لِلَّهِ وَأَخَذْنَا ثَارَنَا بِإِخْوَانِنَا الشُّهَدَاءِ وَارْحَنَا مِنْ أُمَّةِ الضَّلَالِ الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ أَنَا أَكْفِيكُمْ عَلِيًّا وَقَالَ الْبُرْكَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيُّ أَنَا أَكْفِيكُمْ مُعَاوِيَةَ وَقَالَ عَمْرُو بْنُ بَكْرِ التَّمِيمِيُّ أَنَا أَكْفِيكُمْ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَتَعَاقدُوا عَلَى ذَلِكَ وَتَوَاعَدُوا لَيْلَةَ تِسْعَةِ عَشَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَقْبَلَ ابْنُ مُلْجَمٍ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ كَامِنًا أَمْرَهُ فَبَيْنَا هُوَ هُنَاكَ إِذْ رَأَى وَاحِدًا مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْ تَيْمِ الرَّبَابِ فَصَادَفَ عِنْدَهُ قَطَامَ بِنْتَ الْأَخْضَرِ التَّمِيمِيَّةِ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَتَلَ أَبَاهَا وَأَخَاهَا بِالنَّهْرَوَانَ وَكَانَتْ مِنْ أَجْمَلِ نِسَائِهَا فِي زَمَانِهَا فَلَمَّا رَأَاهَا ابْنُ مُلْجَمٍ شَغِفَ بِهَا فَخَطَبَهَا فَأَجَابَتْهُ إِلَى ذَلِكَ أَنْ يُصَدِّقَهَا ثَلَاثَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَوَصِيْفًا وَخَادِمًا وَقَتَلَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهَا لَكَ جَمِيعُ مَا سَأَلْتَ فَأَمَّا قَتْلُ عَلِيٍّ فَأَنَّى لِي ذَلِكَ قَالَتْ تَلْتَمِسُ غِرَّتَهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ شَفَيْتَ نَفْسِي وَهُنَاكَ الْعَيْشُ مَعِيَ وَإِنْ قَتَلْتِ أَنْتَ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا فَقَالَ مَا أَقْدَمَنِي هَذَا الْمِصْرَ إِلَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنْ قَتْلِ عَلِيٍّ فَلَكَ مَا سَأَلْتَ قَالَتْ فَأَنَا طَالِبَةٌ لَكَ مَنْ يُسَاعِدُكَ عَلَى ذَلِكَ وَبَعَثَتْ إِلَى وَرْدَانَ بْنِ مُجَالِدٍ مِنْ تَيْمِ الرَّبَابِ فَخَبَّرَتْهُ الْخَبَرَ وَسَأَلَتْهُ مُعَاوَنَةَ ابْنِ مُلْجَمٍ فَأَجَابَهَا إِلَى ذَلِكَ وَلَقِيَ ابْنُ مُلْجَمٍ رَجُلًا مِنْ أَشْجَعٍ يُقَالُ لَهُ شَيْبُ بْنُ بَجْرَةَ فَقَالَ يَا شَيْبُ هَلْ لَكَ فِي شَرَفِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ تُسَاعِدُنِي عَلَى قَتْلِ عَلِيٍّ وَكَانَ يَرَى رَأَى الْخَوَارِجِ فَأَجَابَهُ فَأَجْتَمَعُوا عِنْدَ قَطَامٍ وَهِيَ مُعْتَكِفَةٌ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ قَدْ ضُرِبَتْ عَلَيْهَا قُبَّةٌ فَقَالُوا قَدْ اجْتَمَعَ رَأَيْنَا عَلَى قَتْلِ هَذَا الرَّجُلِ ثُمَّ حَضَرُوا لَيْلَةَ الْارْبَعَاءِ لِتِسْعَةِ عَشْرَةِ لَيْلَةٍ خَلَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَجَلَسُوا مُقَابِلَ السُّدَّةِ الَّتِي كَانَ يَخْرُجُ مِنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الصَّلَاةِ وَقَدْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ أَلْقَوْا مَا فِي نَفْسِهِمْ إِلَى الْأَشْعَثِ وَأَطَاعَهُمْ عَلَيْهِ وَحَضَرَ هُوَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لِمَعُونَتِهِمْ وَكَانَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ بَائِنًا فِي الْمَسْجِدِ فَسَمِعَ الْأَشْعَثَ يَقُولُ لِابْنِ مُلْجَمٍ النَّجَاءَ النَّجَاءَ لِحَاجَتِكَ فَقَدْ فَضَحَكَ الصُّبْحُ فَأَحْسَ حُجْرٌ مَا أَرَادَ الْأَشْعَثُ فَقَالَ لَهُ قَتَلْتَهُ يَا أَعْوَرُ وَخَرَجَ مُبَادِرًا لِيَمْضِيَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُخْبِرَهُ الْخَبَرَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَسَبَقَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ وَأَقْبَلَ حُجْرٌ وَالنَّاسُ يَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ.

وَقَدْ ضَرَبَهُ شَيْبُ بْنُ بَجْرَةَ فَأَخْطَاهُ وَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ بِالطَّاقِ وَمَضَى هَارِبًا حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ وَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُ عَمٍّ لَهُ فَرَأَهُ يَحِلُّ الْحَرِيرَ مِنْ صَدْرِهِ فَقَالَ مَا هَذَا لَعَلَّكَ قَتَلْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَرَادَ أَنْ يَقُولَ لَا يَقُولُ نَعَمْ فَضَرَبَهُ ابْنُ عَمِّهِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهُ وَأَمَّا ابْنُ مُلْجَمٍ كَانَ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ يُقَالُ لَهُ أَبُو ذَرٍّ لِحَقِّهِ وَطَرَحَ عَلَيْهِ قَطِيفَةً كَانَتْ فِي يَدِهِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ثُمَّ صَرَعهَ وَ أَخَذَ السَّيْفَ مِنْ يَدِهِ وَ جَاءَ بِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَقْلَتِ الثَّالِثُ فَأَنْسَلَ بَيْنَ النَّاسِ فَلَمَّا دَخَلَ ابْنُ مُلْجَمٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ إِنَّ أَنَا مِتُّ فَأَقْتُلُوهُ كَمَا قَتَلَنِي وَ إِنْ سَلِمْتُ رَأَيْتُ فِيهِ رَأْيِي فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ اللَّهُ لَقَدْ ابْتِغَتْهُ بِالْفِ وَ سَمَّمْتُهُ بِالْفِ فَإِنْ خَانَنِي فَأَبْعُدْهُ اللَّهُ فَأُخْرِجَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ النَّاسُ يَنْهَشُونَ لَحْمَهُ بِأَسْنَانِهِمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ مَاذَا فَعَلْتَ أَهْلَكْتَ أُمَّةً مُحَمَّدٍ ص قَتَلْتَ خَيْرَ النَّاسِ وَ هُوَ صَامِتٌ لَا يَنْطِقُ فَذَهَبُوا بِهِ إِلَى الْحَبْسِ وَ جَاءَ النَّاسُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالُوا لَهُ أَمَرْنَا بِأَمْرِكَ فِي عَدُوِّ اللَّهِ فَقَدْ أَهْلَكَ الْأُمَّةَ وَ أَفْسَدَ الْمِلَّةَ فَقَالَ إِنْ عِشْتُ رَأَيْتُ فِيهِ رَأْيِي وَ إِنْ هَلَكْتُ فَاصْنَعُوا بِهِ مَا يُصْنَعُ بِقَاتِلِ النَّبِيِّ أَقْتُلُوهُ ثُمَّ حَرَّقُوهُ بِالنَّارِ.

فَلَمَّا قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ أُتِيَ ابْنُ مُلْجَمٍ فَأَمَرَ بِهِ الْحَسَنُ ع فَضْرِبَ عُنُقَهُ وَ اسْتَوْهَبَتْ أُمُّ الْهَيْثَمِ بِنْتُ الْأَسْوَدِ النَّخَعِيَّةُ جِيفَتَهُ مِنْهُ فَأَحْرَقَتْهَا بِالنَّارِ.

وَ أَمَّا الرَّجُلَانِ اللَّذَانِ كَانَا مَعَ ابْنِ مُلْجَمٍ فِي الْعَهْدِ عَلَى قَتْلِ عَلِيٍّ وَ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَإِنَّ أَحَدَهُمَا ضَرَبَ مُعَاوِيَةَ وَ هُوَ رَاكِعٌ فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فِي أَلْيَتِهِ فَجَا مِنْهَا وَ قُتِلَ مِنْ وَقْتِهِ.

وَ أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّ عَمْرًا وَجَدَ فِي نَلَكِ اللَّيْلَةِ عَلَةً فَاسْتَخْلَفَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ يُقَالُ لَهُ خَارِجَةُ الْعَامِرِيُّ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ عَمْرُو فَآخَذُوا بِهِ وَ قُتِلَ وَ مَاتَ خَارِجَةُ

الفصل الرابع في موضع قبر أمير المؤمنين ع و كيفية دفنه

جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ ع أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص قَالَ دُفِنَ بِنَاحِيَةِ الْغُرَيِّينِ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ دَخَلَ قَبْرَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ مُحَمَّدٌ بَنُوهُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ حَيَّانُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَنْزِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَوْلَى لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ لَمَّا حَضَرَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْوَفَاةُ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْمِلَانِي عَلَى سَرِيرِي ثُمَّ أَخْرِجَانِي وَ أَحْمِلَا مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ فَإِنِّكُمَا تُكْفِيَانِ مُقَدَّمَهُ ثُمَّ اثْنِيَا بِي الْغُرَيِّينِ فَإِنِّكُمَا سَتَجِدَانِ صَخْرَةً بَيْضَاءَ تَلْمَعُ نُورًا فَاحْتَفِرَا فِيهَا فَإِنِّكُمَا سَتَجِدَانِ فِيهَا سَاجَةً فَادْفِنَانِي فِيهَا قَالَ فَلَمَّا مَاتَ أَخْرَجْنَاهُ وَ جَعَلْنَا نَسْمَعُ دَوِيًّا وَ خَفِيفًا حَتَّى أَتَيْنَا الْغُرَيِّينِ فَإِذَا صَخْرَةٌ بَيْضَاءَ تَلْمَعُ نُورًا فَاحْتَفَرْنَا فَإِذَا سَاجٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا هَذَا مَا ادَّخَرَهَا نُوحٌ ع لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَدَفَّنَاهُ فِيهَا وَ انْصَرَفْنَا وَ نَحْنُ مُسْرُورُونَ بِإِكْرَامِ اللَّهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَحِقْنَا قَوْمٌ مِنَ الشَّيْعَةِ لَمْ يَخْضَرُوا الصَّلَاةَ فَأَخْبَرْنَاهُمْ بِمَا جَرَى وَ بِإِكْرَامِ اللَّهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالُوا نُحِبُّ أَنْ نُعَايِنَ مِنْ أَمْرِهِ مَا عَايَنْتُمْ فَقُلْنَا لَهُمْ إِنَّ الْمَوْضِعَ قَدْ غَفِيَ أَثَرُهُ بِوَصِيَّةٍ عَنْهُ ع فَمَضَوْا وَ غَادُوا إِلَيْنَا فَقَالُوا إِنَّهُمْ احْتَفَرُوا فَلَمْ يَجِدُوا شَيْئًا

الباب الخامس في ذكر أولاد أمير المؤمنين ع و عددهم و أسمائهم

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَهُمْ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ وَلَدًا وَانْتَى الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَزَيْنَبُ الْكُبْرَى وَزَيْنَبُ الصُّغْرَى الْمُكَنَّاةُ بِأُمِّ كَلْثُومٍ أُمُّهُمْ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ عَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِنْتُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَ وَ مُحَمَّدٌ الْمُكَنَّى بِأَبِي الْقَاسِمِ أُمُّهُ خَوْلَةُ بِنْتُ جَعْفَرِ بْنِ قَيْسِ الْحَنْفِيَّةِ وَالْعَبَّاسُ وَ جَعْفَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَبْدُ اللَّهِ الشَّهْدَاءُ مَعَ أَخِيهِمُ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أُمُّهُمْ أُمُّ الْبَنِينَ بِنْتُ حِزَامِ بْنِ خَالِدِ بْنِ دَارِمٍ وَ كَانَ الْعَبَّاسُ يُكْنَى أَبَا قُرْبَةَ لِحَمَلِهِ الْمَاءَ لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَ وَ يُقَالُ لَهُ السَّقَاءُ وَ قُتِلَ وَ لَهُ أَرْبَعُ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَ لَهُ فَضَائِلُ وَ قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ وَ لَهُ خَمْسُ وَ عِشْرُونَ سَنَةً.

وَ قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَ لَهُ تِسْعَ عَشْرَةِ سَنَةً وَ عُمَرُ وَ رُقِيَّةُ أُمُّهُمَا أُمُّ حَبِيبِ بِنْتُ رَبِيعَةَ وَ كَانَا تَوَاضَعَا وَ مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ الْمُكَنَّى بِأَبِي بَكْرٍ وَ عُبَيْدُ اللَّهِ الشَّهِيدَانِ مَعَ أَخِيهِمَا الْحُسَيْنِ عَ بِطَفٍّ كَرْبَلَاءَ أُمُّهُمَا لَيْلَى بِنْتُ مَسْعُودِ الدَّارِمِيَّةِ وَ يَحْيَى أُمُّهُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسِ الْخَنْعَمِيَّةِ وَ تَوْفَى صَغِيرًا قَبْلَ أَبِيهِ وَ رَمَلَةُ أُمُّهَا أُمُّ سَعِيدِ بِنْتُ عُروَةَ بْنِ مَسْعُودِ التَّقْفِي وَ نَفِيسَةُ وَ هِيَ أُمُّ كَلْثُومِ الصُّغْرَى وَ زَيْنَبُ الصُّغْرَى وَ رُقِيَّةُ الصُّغْرَى وَ أُمُّ هَانِيٍّ وَ أُمُّ الْكِرَامِ وَ جَمَانَةُ الْمُكَنَّاةُ بِأُمِّ جَعْفَرٍ وَ أُمَامَةُ وَ أُمُّ سَلَمَةَ وَ مَيْمُونَةُ وَ خَدِيجَةُ وَ فَاطِمَةُ لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادِ شَتَّى.

وَ أَغْقَبَ عَ مِنْ خَمْسَةِ بَنِينَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ وَ الْعَبَّاسِ وَ عُمَرُ وَ فِي الشَّيْعَةِ مَنْ يَذْكُرُ أَنَّ فَاطِمَةَ أَسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ذِكْرًا كَانَ سَمَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ هُوَ حَمْلٌ مُحَسَّنًا فَعَلَى هَذَا يَكُونُ أَوْلَادُهُ ثَمَانِيَّةً وَ عِشْرِينَ وَلَدًا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ. أَمَّا زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِدَ لَهُ مِنْهَا عَلِيُّ وَ جَعْفَرُ وَ عَوْنُ الْأَكْبَرُ وَ أُمُّ كَلْثُومٍ أَوْلَادُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ قَدْ رَوَتْ زَيْنَبُ عَنْ أُمِّهَا فَاطِمَةَ عَ أَخْبَارًا. وَ أَمَّا أُمُّ كَلْثُومٍ فَهِيَ الَّتِي تَزَوَّجَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ قَالَ أَصْحَابُنَا إِنَّهُ عَ إِنَّمَا زَوَّجَهَا مِنْهُ بَعْدَ مُدَافَعَةٍ كَثِيرَةٍ وَ امْتِنَاعٍ شَدِيدٍ وَ اغْتِيلَ عَلَيْهِ بِشَىْءٍ بَعْدَ شَىْءٍ حَتَّى أَتَجَّاهُ الضَّرُورَةُ إِلَى أَنْ رَدَّ أَمْرَهَا إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ.

وَ أَمَّا رُقِيَّةُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ فَكَانَتْ عِنْدَ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ قُتِلَ بِالطَّفِّ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا ابْنَيْ مُسْلِمٍ. وَ أَمَّا زَيْنَبُ الصُّغْرَى فَكَانَتْ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ فِيهِ الْعَقِبُ مِنْ وَلَدِ عَقِيلٍ. وَ أَمَّا أُمُّ هَانِيٍّ فَكَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ بْنِ عَقِيلٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَوَلَدَتْ لَهُ مُحَمَّدًا قُتِلَ بِالطَّفِّ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ. وَ أَمَّا مَيْمُونَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ فَكَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ عَقِيلًا. وَ أَمَّا نَفِيسَةُ فَكَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ أُمُّ عَقِيلٍ. وَ أَمَّا زَيْنَبُ الصُّغْرَى فَكَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ سَعِيدًا وَ عَقِيلًا وَ أَمَّا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ فَكَانَتْ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ عَقِيلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ حُمَيْدَةً.

وَ أَمَّا أُمَامَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ فَكَانَتْ عِنْدَ الصَّلْتِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَوَلَدَتْ لَهُ نَقِيبَةً وَ تَوْفَيْتْ عِنْدَهُ.

هذا آخر ما أثبتنا من أخبار أمير المؤمنين ع

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

۲- زندگانی حضرت زهرا (س)

(۶) تاریخ زندگی حضرت زهرا علیها السلام

(۲) مشهورترین اقوال در اخبار شیعه این است که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در سال پنجم از بعثت در روز بیستم جمادی الآخره در شهر مکه متولد شد، و در هنگام وفات پدر بزرگوارش هژده سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود. (۳) جابر بن یزید گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیده شد که زهراء اطهر بعد از پدرش چند مدت در دنیا اقامت کردند، فرمود: چهار ماه و در هنگام وفات بیست و سه سال از عمرش گذشته بود، این روایت با روایت عامه مطابقت دارد، زیرا نویسندگان اهل سنت میگویند: فاطمه در چهل و یکمین سال پدرش متولد شد، که در واقع یک سال بعد از مبعث پیغمبر بوده است. (۴) ابو سعید خرگوشی در کتاب «شرف النبی» گوید: تمام فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از بعثت متولد شدند، جز فاطمه و ابراهیم که اینان بعد از مبعث و اسلام به دنیا آمده‌اند. (۵) از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن جناب فرمود: برای حضرت زهراء در نزد خداوند نه اسم است که عبارتند از: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه، و زهراء. (۱) در مسند حضرت رضا علیه السلام آمده است که: پیغمبر فرمود: دخترم از این جهت فاطمه نام نهاده شده است، که خداوند سبحان او و دوستانش را از آتش جهنم رهائی بخشیده است و پیغمبر دخترش را بتول نام گذاری کرده بودند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعایشه فرمودند: فاطمه مانند سایر زنان نیستند، و او از مرض مخصوصی که زنان به آن گرفتارند محفوظ است، (۲) در حدیث دیگری آمده است که: حضرت زهراء سلام الله علیها هیچ وقت خون حیض مشاهده نکرده است. (۳) اهل سنت و جماعت نیز از ام سلیم زوجه ابو طلحه انصاری نقل کرده‌اند که وی میگفت: فاطمه در حیض و نفاس خون مشاهده نمیکرد، زیرا وی از آب بهشت آفریده شده بود، بیان این مطلب از این قرار است: هنگامی که پیغمبر را به معراج بردند و داخل بهشت کردند، پیغمبر از میوه و آب بهشت میل فرمود. (۴)

دلایل عصمت و فضیلت مقام حضرت زهراء علیها السلام

(۵) قوی‌ترین استدلال بر عصمت حضرت فاطمه علیها السلام آیه تطهیر است، زیرا که عموم ملت اسلام اتفاق کرده‌اند بر اینکه مقصود از «اهل البیت» در آیه شریفه خاندان پیغمبر هستند، (۶) و روایت از طرق شیعه و سنی رسیده است که این آیه مخصوص علی فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام میباشد، (۷) و اینکه حضرت رسول آنان را در زیر عباء خیبری جمع فرمود و سپس گفت خداوند این چند نفر که اکنون در زیر

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

عبا اجتماع کرده‌اند خاندان من هستند، اینک کثافت و پلیدی را از اینان دفع کن، و آنها را پاک و پاکیزه قرار ده، ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله من از اهل بیت شما هستم؟، فرمود: تو بر طریق خیر هستی - ولی از اینان شمرده نمیشوی.

مقصود از «اراده» در این آیه شریفه یا اراده صرف است که هنوز به مقام فعلیت نرسیده و یا اینکه با صرف اراده فعلیت هم با او همراه بوده است، موضوع اول که بمرحله فعل نرسیده باشد باطل است، زیرا که در این صورت اختصاص دادن این موضوع را به اهل بیت رجحانی نخواهد بود زیرا همه مکلفین در این موضوع شرکت دارند، و مطلب دیگر اینکه صرف اراده قابل مدح و ستایش نیست مسلمین اجماع کرده‌اند که این آیه تفضیل اهل بیت علیهم السلام است بر سایر مردم و وجه امتیاز است که خاندان پیغمبر با بقیه مسلمین دارند، پس در این صورت مطلب دوم که اراده با فعل توأم است ثابت می‌گردد هنگامی که این مطلب ثابت شود عصمت کسانی که مقصود آیه شریفه هستند روشن می‌گردد. و در این صورت هیچ یک از قبایح از آنان نباید سر بزنند، زیرا که آیه شریفه عصمت این اشخاص را میرساند دلیل دیگر بر عصمت حضرت زهرا سلام الله علیها (۱) قول پیغمبر است که فرمود: فاطمه پاره تن من است مرا آزرده خواهد کرد کسی که وی را اذیت کند، (۲) و نیز فرمود: کسی که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند خداوند را اذیت کرده است، (۳) و نیز فرمود: خداوند در هنگام خشم فاطمه خشمگین می‌گردد، و در هنگام خوشنودی وی خوشنود است، اگر چنانچه فاطمه معصوم نباشد نباید اذیت کنندگان او در هر حال مانند اذیت کنندگان پیغمبر باشند. (۴) از جمله کرامات و نشانه‌هایی که دلالت دارد بر عظمت مقام فاطمه سلام الله علیها خبریست که خاصه و عامه از میمونه روایت میکنند که وی گفت: زهرا علیها سلام را در خواب مشاهده کردم، در حالی که آسیاب دستی خودش حرکت میکرد، قضیه را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرضه داشتم، فرمود: خداوند چون از ضعف و ناراحتی کنیزش فاطمه اطلاع داشت، لذا به آسیاب دستی امر فرمود، خودش بحرکت آید و برای زهراء گندم و یا جو آرد کند. (۵) از جمله اخباری که حضرت زهراء را از سایرین تمیز میدهد و فضیلت او را میرساند خبریست که محدثین عامه از عایشه روایت کرده‌اند که وی میگفت: دوسترین مردان در نزد پیغمبر علی بن ابی طالب بود، و از زنان دخترش فاطمه، (۶) از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده‌اند که آن جناب فرمود: از حضرت رسول پرسیدم مرا بیشتر دوست داری یا زهرا را؟ فرمود: فاطمه را بیشتر دوست دارم و لیکن شما عزیزتر از او میباشی.

(۱) از انس بن مالک روایت کرده‌اند که وی گفت: پیغمبر میفرمود: فاطمه بهترین زنهای جهان است، (۲) در روایت دیگر آمده است که: بهترین زنان عالم چهار نفرند:

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

مریم بنت عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله. (۳)

ابن عباس گوید، بهترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله، مریم بنت عمران، و آسیه دختر مزاحم هستند، (۴) و از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده‌اند که وی گفت: از پیغمبر شنیدم میفرمود: من بمنزله درختی هستم که فاطمه فرع اوست، و علی مولد او و حسنین میوه او و شیعیان ما برگهای آن درخت می‌باشند، ریشه این درخت در بهشت عدن است و فرع و ثمر و برگهای آن هم در بهشت میباشند. (۵) از عایشه روایت شده که وی گفت: هر گاه فاطمه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد میشد، پیغمبر برای احترام وی از جای خود برمیخاست، و پیشانیش را می‌بوسید و او را در جای خود مینشانید. (۶) علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرمود: از پدران ما رسیده است که: حضرت رسول از دهان زهراء سلام الله علیها بسیار میبوسید، یکی از روزها عایشه خدمت پیغمبر عرض کرد: یا رسول الله من شما را در حالی که دهان زهرا را میبوسید مشاهده میکنم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: آری همان طور است که مشاهده میکنی، هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند جبرئیل مرا داخل بهشت کرد، چون نزدیک درخت طوبی رسیدیم جبرئیل سیبی از آن درخت برگرفت و به من داد، در اثر خوردن آن سیب نطفه او منعقد شد، پس از اینکه بزمین مراجعت کردم با خدیجه مواجهه نمودم، و او در این هنگام به فاطمه حامل شد اکنون هر گاه میل بهشت داشته باشم دهان او را می‌بوسم، و از دهان وی بوی بهشت و شجره طوبی را استشمام میکنم.

اصحاب ما رضوان الله علیهم روایات زیادی نقل کرده‌اند که بر فضیلت و شرافت حضرت زهراء سلام الله علیها بر سایر فرزندان پیغمبر و همه زنان جهانیان دلالت واضح دارد، این گونه روایات در کتب مربوطه زیاد است و ما به این چند حدیث اکتفا کردیم.

و از جمله نعمتهائی که خداوند به امیر المؤمنین ارزانی داشت و او را در دنیا و آخرت سربلند و سرفراز کرد، تزویج حضرت زهراء به آن جناب بود. (۱) انس بن مالک گوید: یکی از روزها پیغمبر نشسته بود، و در این هنگام امیر المؤمنین بر آن جناب وارد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: در این وقت برای چه آمدی؟

عرض کرد، آمدم تا بر شما سلام کنم، فرمود: اینک جبرئیل در نزد من حاضر است و میگوید: خداوند فاطمه را به شما تزویج کرده است، و برای این عقد هزاران هزار فرشته را گواه گرفته، و به درخت طوبی وحی فرستاده که بر این فرشتگان درّ و یاقوت نثار کند، حور العین این درّ و یاقوت‌ها را تا روز قیامت به

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

همدیگر هدیه میکنند. (۲) ابن عباس گوید: شبی که حضرت زهراء را زفاف کردند پیغمبر در جلو او حرکت میکرد، و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از دنبال او روان بودند، این فرشتگان تسبیح و تقدیس پروردگار را میکردند، امیر المؤمنین علیه السّلام همواره به تزویج حضرت زهراء مباحات مینمودند. (۳) ابو اسحاق ثقفی بسند خود روایت کرده که امیر المؤمنین میفرمود: من مطلبی را فاش میکنم که جز من کسی ویرا نگفته است: من بنده خدا و برادر رسول او هستم و با سیده زنان امت ازدواج کردم و بهترین اوصیاء میباشم، اخبار در این باب بسیار است (۴) بریده گوید: در شب زفاف حضرت فاطمه، پیغمبر به امیر المؤمنین فرمود:

قبل از اینکه نزد فاطمه بروی با من ملاقات کن، پس از این مقداری آب خدمت حضرت رسول آوردند و از آن آب وضوء گرفت و بقیه را روی امیر المؤمنین پاشیدند و فرمودند: خداوندا به این دو نفر برکت ده و هم چنین بفرزندان آنها نیز برکت عطا کن. (۱) شرحبیل بن ابی سعید گوید: بامداد شب عروسی فاطمه و علی حضرت رسول مقداری شیر برای آنان آوردند و فرمودند جانم فدای شما باد از این شیر بیاشامید.

شهادت و محل دفن حضرت زهراء

(۳) روایت شده که حضرت زهراء سلام الله علیها در سوم جمادی الآخره سال یازدهم از هجرت وفات کرد، و مدت نود و پنج روز و یا چهار ماه پس از پدر بزرگوارش در جهان زندگی کرد، در هنگام وفات امیر المؤمنین علیه السّلام او را غسل و کفن کردند و اسماء بنت عمیس نیز به آن جناب کمک میکرد. (۴) اسماء گوید: فاطمه علیها السّلام وصیت کردند که مرا جز علی و شما دیگری نباید غسل دهد، در اثر این وصیت من و علی او را غسل دادیم، و در نماز او: علی، حسنین، عمار، مقداد، عقیل، زبیر، ابو ذر، سلمان، بریده، و گروهی از بنی هاشم شرکت داشتند و او را در دل شب طبق وصیتش دفن کردند. (۵) در محل دفن حضرت فاطمه اختلاف کرده اند، گروهی گفته اند او را در بقیع دفن کردند، جماعتی معتقدند وی را در خانه اش بخاک سپرده اند، و پس از اینکه بنی امیه مسجد را بزرگ کردند قبر فاطمه در مسجد قرار گرفته است.

گروهی میگویند: حضرت زهراء سلام الله علیها در بین قبر حضرت رسول و منبر دفن شده است، اینان به استناد قول پیغمبر که فرمود: بین قبر و منبر من باغی است از باغهای بهشت، این عقیده را پیدا کرده اند قول اول که حضرت زهراء در بقیع دفن شده باشد بعید است، و دو قول اخیر به صواب نزدیک است، و لیکن احتیاط این است که در هر سه موضع آن حضرت را زیارت کنند. پایان بخش اول

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی حضرت زهرا

الباب السادس في ذكر السيدة الزهراء فاطمة بنت رسول الله ص و تاريخ مولدها و مبلغ عمرها و وقت وفاتها و نبذ من مناقبها و خصالها

و هو ثلاثة فصول

الفصل الأول في ذكر مولدها و أسمائها و ألقابها ع

الْأَظْهَرُ فِي رَوَايَاتِ أَصْحَابِنَا أَنَّهَا وُلِدَتْ سَنَةَ خَمْسٍ مِنَ الْمَبْعَثِ بِمَكَّةَ فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَبِضَ وَ لَهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً وَ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ.

وَ رَوَى عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَأَلَ الْبَاقِرُ ع كَمْ عَاشَتْ فَاطِمَةُ ع بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ تُوفِّيَتْ وَ لَهَا ثَلَاثُ وَ عِشْرُونَ سَنَةً

- و هذا قريب مما روته العامة أنها ولدت سنة إحدى و أربعين من مولد رسول الله ص فتكون بعد المبعث بسنة. وَ ذَكَرَ الْأُسْتَاذُ أَبُو سَعِيدٍ الْحَافِظُ فِي كِتَابِ شَرَفِ النَّبِيِّ أَنَّ جَمِيعَ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ ص وُلِدُوا قَبْلَ الْإِسْلَامِ إِلَّا فَاطِمَةَ وَ إِبْرَاهِيمَ فَإِنَّهُمَا وُلِدَا فِي الْإِسْلَامِ

وَ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ لِفَاطِمَةَ ع تِسْعَةُ أَسْمَاءَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصَّدِيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرَّاضِيَّةُ وَ الْمَرْضِيَّةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّاهِرَةُ

وَ فِي مُسْنَدِ الرُّضَا أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ وَ سَمَّاهَا النَّبِيُّ الْبَتُولَ أَيْضاً وَ قَالَ لِعَائِشَةَ يَا حُمَيْرَاءُ إِنَّ فَاطِمَةَ لَيْسَتْ كِنِسَاءِ الْأَدَمِيِّينَ وَ لَا تَعْتَلُّ كَمَا تَعْتَلُونَ [تَعْتَلِلْنَ

وَ مَعْنَاهُ مَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ الْآخِرِ أَنَّ فَاطِمَةَ ع لَمْ تَرَدْ مَاءً فِي حَيْضٍ

وَ قَدْ رَوَتْ الْعَامَّةُ أَيْضاً عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ أُمِّ سَلِيمٍ زَوْجَةِ أَبِي طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهَا قَالَتْ لَمْ تَرِ فَاطِمَةَ ع دَمًا قَطُّ فِي حَيْضٍ وَ لَا نَفَاسٍ وَ كَانَتْ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ أَكَلَ مِنْ فَاكِهِةِ الْجَنَّةِ وَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ رَوَاهُ أَيْضاً عَنِ النَّبِيِّ

الفصل الثاني في ذكر ما يوجب الدلالة على عصمتها و بعض الآيات المثبتة على مكانها من الله و

منزلتها و نبذ من الأخبار الدالة على فضلها و علو رتبته

من أوكد الدلائل على عصمتها قوله سبحانه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَ وجه الدلالة أن الأمة اتفقت أن المراد بأهل البيت في الآية هم أهل بيت رسول الله ص و وردت الرواية من طريق الخاص و العام أنها مختصة بعلي و فاطمة و الحسن و الحسين ع

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَأَنَّ النَّبِيَّ ص جَلَّلَهُمْ بَعَاءٌ خَيْرِيَّةٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَهَا ص إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ

و لا تخلو الإرادة في الآية إما أن تكون إرادة محضة لم يتبعها الفعل أو إرادة وقع الفعل عندها و الأول باطل لأن ذلك لا تخصيص فيه لأهل البيت بل هو عام لجميع المكلفين و لا مدح في الإرادة بمجردھا و اجتمعت الأمة على أن الآية فيها تفضيل لأهل البيت و آية لهم عمن سواهم فثبت الوجه الثاني و في ثبوته ما يقتضي عصمة من عنى بالآية و إن شيئاً من القبائح لا يجوز أن يقع منهم على أن غير من سميناه لا شك أنه غير مقطوع على عصمته و الآية موجبة للعصمة فثبت أنها فيمن ذكرناهم لبطان تعلقها بغيرهم. و مما يدل أيضاً على عصمتها

قَوْلُ النَّبِيِّ ص فِيهَا إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا

وَقَوْلُهُ ص مَنْ آذَى فَاطِمَةَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

وَقَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا

- و لو كانت ممن لا يفارق الذنوب لم يكن مؤذيها مؤذياً له على كل حال بل يكون متى فعل المستحق من ذمها و من أذاها و إقامته الحد إن كان الفعل يقتضيه سارا له ع.

و مما روى من الآيات الدالة على محلها من الله عز و جل

مَا رَوَاهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ عَنْ مَيْمُونَةَ أَنَّهَا قَالَتْ وَجَدْتُ فَاطِمَةَ ع نَائِمَةً وَالرَّحَى مُدَوَّرَةً فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص

بَذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَ أُمَّتِهِ فَأَوْحَى إِلَى الرَّحَى أَنْ تَدُورَ فَدَارَتْ

و من الأخبار المنبئة عن فضلها و تمييزها عمن سواها

مَا رَوَتْهُ الْعَامَّةُ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ وَلَا امْرَأَةً أَحَبَّ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ

فَاطِمَةَ. وَ رَوَوْا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقُلْتُ أَنَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَوْ فَاطِمَةُ ع فَقَالَ فَاطِمَةُ

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا

وَ رَوَوْا عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ

مُحَمَّدٍ ص

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ

بِنْتُ مُزَاحِمٍ

وَ رَوَوْا عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ أَنَا الشَّجَرَةُ وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا وَ عَلِيٌّ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ

وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا وَ شَبِيعَتُنَا وَ رَقَّتْهَا الشَّجَرَةُ أَصْلُهَا فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ وَ الْفَرْعُ وَ الثَّمَرُ وَ الْوَرَقُ فِي الْجَنَّةِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَرَوَوْا عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ عَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ قَامَ لَهَا مِنْ مَجْلِسِهِ وَقَبَلَ رَأْسَهَا وَأَجْلَسَهَا مَجْلِسَهُ وَرَوَوْا عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ قَالَ بَلَّغْنَا عَنْ آبَائِنَا أَنَّهُمْ قَالُوا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكْثِرُ تَقْبِيلَ فَمِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ الْعَالَمِينَ ع إِلَى أَنْ قَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَاكَ كَثِيرًا مَا تُقَبِّلُ فَمِ فَاطِمَةَ وَتَدْخُلُ لِسَانَكَ فِي فِيهَا قَالَ نَعَمْ يَا عَائِشَةُ إِنَّهُ لَمَّا أُسْرِى بِي إِلَى السَّمَاءِ أَدْخَلَنِي جِبْرِيلُ الْجَنَّةَ فَأَدْنَانِي مِنْ شَجَرَةٍ طُوبَى وَنَاوَلَنِي مِنْ ثِمَارِهَا تَفَاحَةً فَأَكَلْتُهَا فَصَارَتْ نُطْفَةً فِي ظَهْرِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيجَةً فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ فَكَلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبْلْتُهَا وَأَدْخَلْتُ لِسَانِي فِي فِيهَا فَاجِدُ مِنْهَا رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجِدُ مِنْهَا رَائِحَةَ شَجَرَةِ طُوبَى فَهِيَ إِنْ سِيَّ سَمَاوِيَّةٌ

و ما رواه أصحابنا رضی الله عنهم من الأخبار الدالة على خصوصيتها من بين أولاد الرسول ص بشرف المنزلة و بينونتها عن جميع نساء العالمين بعلو الدرجة أكثر من أن يحصر فلنقتصر على ما ذكرناه.

و كان مما تمم الله شرف أمير المؤمنين ع فى الدنيا و كرامته فى الآخرة أن خصه بتزويجها إياه كريمة رسول الله ص و أحب الخلق إليه و قره عينه و سيده نساء العالمين

فَمِمَّا رُوِيَ فِي ذَلِكَ مَا صَحَّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ جَاءَ عَلِيٌّ ع فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَلَيْكَ قَالَ هَذَا جِبْرِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ أَشْهَدُ عَلَى تَزْوِيجِهَا أَلْفَ أَلْفِ مَلَكٍ وَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى أَنْ انْثَرِي عَلَيْهِمُ الدَّرَّ وَ الْيَاقُوتَ فَابْتَدَرَتْ إِلَيْهِنَّ الْخُورُ الْعَيْنُ وَ هُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ بَيْنَهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي زُفَّتْ بِهَا فَاطِمَةُ ع إِلَى عَلِيٍّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَامَهَا وَ جِبْرِيلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ خَلْفِهَا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدِّسُونَهُ وَ افْتَخَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِتَزْوِيجِهَا فِي مَقَامٍ بَعْدَ مَقَامٍ

و رَوَى أَبُو إِسْحَاقَ الثَّقَفِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ الْهَجَرِيِّ عَنْ عَمِّهِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ع يَقُولُ: لَأَقُولَنَّ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ إِلَّا كَذَّابٌ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صِنُو نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ تَزَوَّجْتُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأُمَمَةِ وَ أَنَا خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ الْأَخْبَارُ فِي هَذَا النِّحْوِ كَثِيرٌ

و رَوَى الثَّقَفِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ لَمَّا كَانَ لَيْلَةُ الْبِنَاءِ بِفَاطِمَةَ ع قَالَ لِعَلِيٍّ ع لَا تُحَدِّثْ شَيْئًا حَتَّى تَلْقَانِي فَاتَى النَّبِيَّ ص بِمَاءٍ أَوْ قَالَ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ أَفْرَغَهُ عَلَى عَلِيٍّ ع ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا وَ بَارِكْ لَهُمَا فِي شَبْلَيْهِمَا

و رَوَى بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُرَحْبِيلَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ لَمَّا كَانَ كَانَ صَبِيحَةُ عُرْسِ فَاطِمَةَ جَاءَ النَّبِيُّ بِعُصٍّ فِيهِ لَبَنٌ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اشْرَبِي فِدَاكَ أَبُوكِ وَ قَالَ لِعَلِيٍّ ع اشْرَبْ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

الفصل الثالث فی ذکر وقت وفاتها و موضع قبرها سلام الله علیها

رَوَى أَنَّهَا تُؤْتِيَتْ لِثَالِثٍ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ سَنَةً إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ بَقِيَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ خَمْسَةً وَ تِسْعِينَ يَوْمًا وَ رَوَى أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ تَوَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ غُسْلَهَا.
وَرَوَى أَنَّهُ أَغَانَهُ عَلَى غُسْلِهَا أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَ أَنَّهَا قَالَتْ أَوْصَتْ فَاطِمَةُ أَنْ لَا يُغْسَلَهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا أَنَا وَ عَلَى ص فَغَسَلْتُهَا أَنَا وَ عَلَى وَ صَلَّى عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارُ وَ مِقْدَادُ وَ عَقِيلُ وَ الزُّبَيْرُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانُ وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ دَفَنَهَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع سِرًّا بِوَصِيَّةٍ مِنْهَا فِي ذَلِكَ . وَ أَمَّا مَوْضِعُ قَبْرِهَا فَاخْتَلَفَ فِيهِ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِنَّهَا دُفِنَتْ بِالْبَقِيعِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهَا دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمَيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهَا دُفِنَتْ فِيمَا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ وَ إِلَى هَذَا أَشَارَ النَّبِيُّ ص بِقَوْلِهِ مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مَنبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ
- و القول الأول بعيد و القولان الآخران أشبه و أقرب إلى الصواب فمن استعمل الاحتياط في زيارتها زارها في المواضع الثلاثة.

هذا آخر ما أردنا إثباته من الركن الأول و بالله التوفيق

۳- زندگانی امام حسن مجتبی (ع)

بخش سوم زندگانی حضرت مجتبی علیه السلام تا حضرت عسکری علیه السلام

(۱) (حسن بن علی امام مجتبی علیهما السلام)

(۲) حضرت مجتبی علیه السلام در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجرت متولد شد و به ابو محمد مکنی گردید حضرت زهراء عليها السلام فرزندش را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند و این در هفتمین روز تولد آن جناب بود زهراء عليها السلام او را در خرقة از حریر که جبرئیل از بهشت آورده بود پیچیدند و خدمت پدر بزرگوارش بردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را حسن نام گذاردند و قوچی از برای وی عقیقه کردند در هنگام وفات پیغمبر هفت و یا هشت سال از زندگی امام مجتبی گذشته بود و در سال چهل و یک از هجرت بین آن جناب و معاویه صلح واقع شد علت صلح این بود که امام حسن از جان خود بیم داشت زیرا گروهی از رؤساء یاران او در نهان با معاویه مکاتبه کرده و از وی اطاعت نموده بودند این جماعت بمعاویه وعده داده بودند که امام حسن را دستگیر کرده و به او تسلیم کنند و در میان لشکر آن حضرت گروه اندکی از پیروان و خواص او حاضر بمقاومت و پایداری بودند اینان نیز در برابر لشکریان

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

معاویه استقامت نمیکردند معاویه برای آن حضرت نوشت و پیشنهاد صلح کرد و ضمناً نامه‌های اصحاب او را هم فرستاد.

امام مجتبی علیه السلام پیشنهاد صلح را پذیرفت و در ضمن قرارداد صلح مقرر شد که معاویه سب علی علیه السلام را ترک کند و شیعیان آن جناب را آزار نرساند و حقوق تضییع شده را به اهلش برگرداند معاویه این پیشنهادها را پذیرفت و قول داد که این شروط را ادا کند لیکن پس از اینکه صلح نامه تمام شد معاویه برای مردم خطبه خواند و گفت من بهیچ یک از این شروط عمل نخواهم کرد و آنها را زیر پا میگذارم!.

حضرت امام حسن علیه السلام بطرف مدینه حرکت کردند و ده سال در آنجا زندگی کردند و در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم از هجرت در حالی که چهل و نه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود توسط جعده دختر اشعث بن قیس مسموم شد و از دنیا رفت، معاویه بن ابی سفیان مقداری زهر برای جعده فرستاد و به او وعده کرد در صورتی که حسن را مسموم کند او را در عقد یزید خواهد آورد، و صد هزار درهم نیز برای او فرستاد.

جعده هم برای رسیدن به این آرزو امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و آن جناب در اثر این زهر مدت چهل روز مریض و بستری شدند و پس از این درگذشتند، سید الشهداء سلام الله علیه برادرش را غسل دادند کفن کردند و در نزد جده‌اش فاطمه بنت اسد بخاک سپردند (۱)

(دلائل امامت امام حسن علیه السلام)

(۲) اول- از نظر عقل وجوب امام در هر زمانی ثابت شده و نیز لازم است که امام باید معصوم باشد و از طرف خداوند و رسول باید نسبت بوی تصریح شده باشد، و ما از روی ادله و براهین دانسته‌ایم که حق از امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله خارج نمیشود.

هنگامی که این موضوع ثابت شد ما در اقوال امت اسلامی پس از شهادت حضرت علی علیه السلام تفحص میکنیم و اقوال آنها را کاملاً مطالعه مینمائیم گروهی میگویند پس از علی علیه السلام احتیاج بامام در بین نیست، گروهی عقیده دارند که امام وجود دارد و لیکن معصوم نیست، ما این دو نظر را باطل کردیم و ثابت نمودیم که امام در هر زمانی لازم است و باید معصوم باشد، و عده‌ای هم بامامت حسن بن علی علیه السلام معتقد شده و او را معصوم هم میدانند و این مطابق حق و واقع است و اگر چنانچه غیر از این اقوال مطلبی دیگر گفته شود از اقوال امت خارج است. (۳) دوم- علمای شیعه بطور متواتر خلفا عن سلف نقل میکنند که علی علیه السلام به امامت فرزندش حسن تصریح فرموده و او را بعنوان خلیفه بشیعیان خود معرفی کرده

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

است کسانی که منکر این گونه نصوص و روایات باشند مثل اشخاصی هستند که معجزات و کرامات حضرت رسول را رد میکنند و کسانی که در این موضوع طالب تحقیق باشند بکتاب کلامیه مراجعه کنند.

(۱) سوم - در بین مردم مشهور است که علی علیه السّلام از میان فرزندان خود حسن را بوصایت و خلافت برگزیده، و وصیت از طرف امام موجب استحقاق مقام امامت از برای موصی الیه است، و سنت پیغمبران و پیشوایان بر همین جاری و ساری است و بخصوص در میان آل محمد وصیت برای شخص معینی دلیل امامت و وجوب اطاعت او می باشد و اجتماع آل محمد علیهم السّلام در این باره حجت است.

اخبار وارده در این باب بسیار است و ما اکنون چند روایت را از طریق مرحوم کلینی که از بزرگان روات شیعه است ذکر می کنیم (۲) ۱- سلیم بن قیس هلالی گوید: هنگامی که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بفرزندش وصیت می کرد من در مجلس حاضر بودم، علی علیه السّلام در این وصیت فرزندش حسین و محمد و بقیه را گواه بر وصیت گرفتند و پس از این وصیت خود را که بصورت کتابی بود بفرزندش امام مجتبی دادند و فرمودند حضرت رسول بمن امر کرده است این نامه را بشما بدهم همان طور که خود آن جناب این کتاب را با سلاح خود بمن دادند.

پیغمبر بمن امر فرموده که بشما امر کنم در هنگام رحلت خودت اینها را ببرادرت حسین تسلیم کنی و بحسین هم امر کرده است او را بفرزندش علی بن الحسین بدهد، امیر المؤمنین در این هنگام دست علی بن الحسین را گرفتند و فرمودند شما هم مأمور هستی اینها را بفرزندت محمد برسانی و او را از طرف پیغمبر سلام برسانی و سلام مرا هم بوی برسان. (۳) ۲- ابو الجارود گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: امیر المؤمنین سلام الله علیه در هنگام وفات بفرزندش حسن علیه السّلام گفتند: نزدیک من بیا تا او امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امانت های او را در اختیار شما بگذارم. (۴) ۳- شهر بن حوشب گوید هنگامی که امیر المؤمنین علیه السّلام بطرف کوفه حرکت کردند کتاب های خود را در نزد ام سلمه و دیعه نهاده و وصیت هایش را در نزد او گذاشتند پس از مراجعت امام حسن علیه السّلام بمدینه، ام سلمه آن امانات را به آن جناب برگردانید. (۵) چهارم - حسن بن علی علیهما السّلام پس از وفات پدر بزرگوارش مردم را برای بیعت دعوت کردند و مردم هم به امامت و خلافت با آن جناب بیعت نمودند (۱) گروهی از مورّخین آورده اند که حضرت امام حسن علیه السّلام در شبی که امیر المؤمنین علیه السّلام از دنیا رفتند برای مردم خطبه خواندند و پس از ستایش پروردگار و درود به حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

امشب مردی از جهان رفت که در گذشته و آینده نظیری از برای او نیست او در خدمت پیغمبر جهاد می کرد و جان خود را فدای آن جناب مینمود حضرت رسول در غزوات پرچم خود را بدست او می داد و روانه

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

میدان جنگ می کرد جبرئیل و میکائیل از راست و چپ از وی حمایت می کردند تا آنگاه که بر دشمن غلبه می کرد.

در این شب عیسی بن مریم علیهما السلام از دنیا رفته و یوشع بن نون هم در چنین شبی وفات کرده است امیر المؤمنین از درهم و دینار جز هفتصد درهم که از حقوق بیت المال به او رسیده بود چیز دیگری از خود بجای نگذاشت و اراده داشت با این هفتصد درهم خادمی برای اهل بیتش بخرد.

حضرت مجتبی علیه السلام پس از این فرمایش گریه اش گرفت و مردم هم گریستند پس از این فرمود: من فرزند کسی هستم که مردم را بشارت داد، منم فرزند کسی که مردم را بیم داد، منم فرزند کسی که مردم را بطرف خداوند دعوت کرد، منم فرزند کسی که مانند چراغی فروزنده بود، منم فرزند کسی که خداوند رجس و پلیدی را از میان آنها برداشته و آنان را پاکیزه قرار داده.

من از خاندانی هستم که خداوند دوستی آنها را بر مردم واجب گردانیده و اطاعت آنان را در قرآن واجب کرده است در آیه شریفه فرموده قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا مَقْصُودُ از «حسنه» در آیه شریفه دوستی ما اهل بیت است.

در این هنگام حسن بن علی علیهما السلام جلوس فرموده و عبد الله بن عباس برخاست و گفت: ای گروه مردمان این فرزند پیغمبر شما و وصی امیر المؤمنین امام شما است اینک با وی بیعت کنید، مردمان همگان آمدند با او بیعت کردند پس بنا بر این وی ناگزیر مستحق امامت و شایسته خلافت بوده (۱) زیرا که حضرت رسول در باره آن جناب فرمود این دو فرزندانم (حسن و حسین) امام هستند اگر چه نشسته و یا روی پا باشند. (۲) و نیز پیغمبر فرمود حسنین دو سید جوانان اهل بهشت هستند قرآن شریف هم بعصمت و طهارت حسنین علیهما السلام شهادت داده و در آیه شریفه آمده: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و ما در گذشته در باره این آیه مبارکه بتفصیل بحث کرده ایم. (۳) پنجم - از جمله دلائل بر امامت حضرت مجتبی علیه السلام حدیث حبابه و البیه است شیخ صدوق رضوان الله علیه بسند خود از عبد الکرم بن عمرو خثعمی روایت کرده که حبابه و البیه گفت من در شرطه الخميس خدمت علی علیه السلام رسیدم و همواره در دنبال آن جناب حرکت می کردم تا آنگاه که در میدان جلو مسجد نشست.

عرض کردم یا امیر المؤمنین دلائل امامت و معرفت امام چیست؟ فرمود: آن سنگریزه را بمن بدهید، من او را خدمت حضرت بردم و امام علیه السلام انگشتی که در دست داشت بر او فرود آورد و اثر خاتم در او نمایان شد، پس از آن فرمود: هر گاه کسی مدعی مقام امامت شد و توانست مانند من خاتمش را بر این سنگ فرود آورد وی امام مفترض الطاعه است و امام هر چه اراده کند در نزد او حاضر است.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنّبوه

حبابه گوید: پس از اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام از دنیا رفتند من نزد حسن بن علی رفتم و او در جای پدرش نشسته بود و مردم از وی مسائلی را می پرسیدند امام حسن فرمودند: یا حبابه، عرض کردم: بلی ای مولای من فرمود: آنچه را که با خود داری بمن بده من سنگریزه را خدمت آن جناب دادم و او با خاتم شریفش او را منقوش کرد.

حبابه گفت: پس از شهادت حضرت امام حسن خدمت امام حسین رسیدم سید الشهداء علیه السّلام از من تکریم و تعظیم کرد و فرمود آمدی تا دلالت امامت را مشاهده کنی؟! گفتم: آری فرمود: سنگریزه را بمن دهید و او هم مانند برادرش بر او علامت گذاری کرد گوید:

بعد از حسین علیه السّلام در نزد حضرت سجاد علیه السّلام حاضر شدم در حالی که بسیار پیر و خرفت شده بودم و در حدود یک صد و سیزده سال از عمرم گذشته بود.

حضرت سجاد علیه السّلام را در حالی که مشغول رکوع و سجود بود مشاهده کردم من دیگر از دلائل امامت مایوس شده بودم در این هنگام حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام بطرف من اشاره کردند و بلافاصله جوان شدم عرض کردم: یا سیدی چقدر از دنیا گذشته و چه اندازه باقی مانده است؟ فرمود: تا کنون خوب بوده و پس از این خوبی در بین نیست حبابه والیه تا زمان حضرت رضا علیه السّلام زنده بود و بعد از این درگذشت. (۱) حضرت باقر علیه السّلام فرمود حبابه والیه بدعای حضرت سجاد جوان شد پس از اینکه یک صد و سیزده سال از عمرش گذشته بود، و او بعد از اینکه جوانی را باز یافت در دم حائض گردید

(مناقب حضرت مجتبی علیه السّلام)

(۳) ۱- جابر بن عبد الله گوید: پس از اینکه حضرت امام حسن متولد شد مادرش حضرت زهراء علیها السّلام بعلی علیه السّلام فرمود: مولود جدید را نام گذاری کن امیر المؤمنین گفت من قبل از اینکه رسول خدا نامی از برای آن انتخاب نکند مبادرت نمیکنم، حضرت رسول هم فرمود من منتظرم تا خداوند دستور نام گذاری او را بدهد.

خداوند متعال بجبرئیل وحی فرستاد برای محمد فرزندی متولد شده است اکنون در نزد او حاضر شوید و وی را بفرزندش تبریک بگوئید و بمحمد اطلاع دهید که علی ابن ابی طالب از تو بمنزله هارون از موسی است، اکنون مولود جدیدت را بنام فرزند هارون اسم گذاری کنی پس از این فرمان، جبرئیل از طرف خداوند بحضرت رسول پیام آورد، و گفت فرزند علی را با فرزند هارون همنام کن، پیغمبر فرمود: نام فرزند هارون چه بوده؟ جبرئیل عرض کرد: وی «شبر» نام داشته است، گفت: زبان من عربی است، عرض کرد:

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

فرزندت را «حسن» نام بگذار. (۱) ۲- جابر گوید: حضرت رسول فرمود: هر کس خوش دارد به آقای جوانان اهل بهشت نگاه کند، اینک به حسن بن علی بنگرد. (۲) ۳- ابن عباس گوید: من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم تا بدر منزل فاطمه رسید، و از پشت در سه مرتبه فریاد زد کسی جواب نداد، پس از این در کنار دیواری نشستند، و من هم در پهلوی او نشستم، در این هنگام حسن بن علی بیرون شد در حالی که صورتش را شسته بود، و تسبیحی بر گردنش آویخته داشت ابن عباس گفت:

حضرت رسول دستهای خود را باز کرد و حسن را بر سینه چسبانید و از گونه‌هایش بوسید و فرمود: این فرزند من آقا است، و خداوند بوسیله این بین دو گروهی از مسلمین را صلح خواهد داد. (۳) ۴- زینب دختر ابو رافع گوید: فاطمه علیها السلام در هنگام مرض موت پدرش هر دو فرزندش حسنین علیهما السلام را نزد او آورد، و فرمود: اینان فرزندان شما هستند اکنون ارثی به آنان بدهید، حضرت رسول فرمود: شرف و مجد و سیادت را به حسن دادم، و شجاعت وجود خویش را به حسین بخشیدیم. (۴) ۵- محمد بن اسحاق گوید: پس از حضرت رسول هیچ کس بمقام و شرافت حسن ابن علی نرسید، حسن هر گاه از منزلش بیرون میشد و در جایی جلوس میکرد مردم پیرامون او اجتماع میکردند تا آنگاه که راه‌ها بند میشد، پس از این بمنزلش مراجعت میکرد و مردم پراکنده میشدند، من در راه مکه او را دیدم در حالی که از مرکبش پائین شده و پیاده راه میرفت، مردم هم از وی متابعت کرده پیاده حرکت میکردند، سعد بن ابی وقاص نیز در معیت وی پیاده راه میرفت. (۵) ۶- انس بن مالک گوید: حسن بن علی از همه مردمان به پیغمبر اشیبه بودند. (۶) ۷- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: فرزندم حسن از سینه تا سر به جلدش شبیه است و حسین از سینه پائین تر، از این گونه روایات در کتب اخبار فراوان است و برای اثبات مطلب همین چند حدیث کافی است.

(شهادت حضرت مجتبی علیه السلام)

(۲) زیاد محاربی گوید: هنگامی که وفات امام حسن علیه السلام نزدیک شد برادرش امام حسین علیه السلام را نزد خود طلبید و گفت: ای برادر من در همین زودی از نزد شما خواهم رفت و به پروردگارم ملحق خواهم شد، در اثر خوردن سم کبدم از هم پاشیده و میدانم کدام شخص به من سم داده است، و محرک قضیه که بوده است، و من در نزد پروردگار با او مخاصمه خواهم کرد.

اکنون ای برادر بحق که در گردن تو دارم از این موضوع در گذر و منتظر باش تا خداوند چه پیش آورد، هر گاه روحم از بدن مفارقت کرد، مرا غسل ده و کفن کن و بر تابوت بگذار و بطرف قبر جدم ببر تا با وی تجدید عهده کنم، و پس از این در نزد جدهام فاطمه بنت اسد مرا دفن نما.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

زود است بنی امیه و دشمنانم بخیال اینکه میخواهید مرا در نزد پیغمبر دفن کنید جلوی راه شما را بگیرند، و نگذارند جنازه مرا بحرم پیغمبر ببرید، تو را به خداوند سوگند میدهم مبادا در کنار جنازه من اندکی خون ریخته گردد، پس از این وصیت‌های خود را برادرش گفت و در باره فرزندان و خاندانش و ترکه‌اش توصیه فرمود و وصایای پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام را نیز با وی در میان گذاشت.

پس از اینکه حسن بن علی علیهما السّلام از دنیا رفت برادرش او را کفن کرد و غسلش داد و در تابوت گذاشت و بطرف مسجد حضرت رسول حرکت کرد، در این هنگام مروان حکم و بنی امیه یقین کردند که بنی هاشم قصد دارند جنازه حسن را در کنار پیغمبر دفن کنند، بنی امیه لباس جنگ پوشیدند و در سر راه حاضر شدند سید الشهداء علیه السّلام جنازه برادرش را بطرف قبر پیغمبر حرکت داد، ناگهان بنی امیه جلو آمدند و عائشه هم در حالی که بر استری سوار شده بود از راه رسید، عائشه گفت:

فرزند خودتان را از خانه‌ام دور کنید، زیرا نباید حریم پیغمبر از بین برود، محمد بن حنفیه گفت: ای عائشه روزی بر شتر سوار میشوی و روزی بر استر می‌نشینی، هنوز کینه بنی هاشم را از دلت بیرون نمیکنی.

عائشه گفت: ای محمد اینان فرزندان فاطمه هستند و جواب مرا میدهند تو چرا سخن میگوئی؟ سید الشهداء گفت: چرا محمد را از فواطم نمیشماری به خداوند قسم وی از سه فاطمه متولد شده است: فاطمه دختر عمران بن عائد، فاطمه دختر ربیع، فاطمه دختر اسد، عائشه گفت: فرزند خودتان را دور کنید شما مردمان با کینه‌ای هستید حسین علیه السّلام برادرش را بطرف بقیع برد و در آنجا دفن کرد.

(فرزندان حضرت مجتبی علیه السّلام)

(۲) امام حسن علیه السّلام دارای شانزده اولاد از پسر و دختر بودند، نامهای آنان از قرار ذیل است: زید بن حسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادر اینها ام بشر دختر ابو مسعود خزرجی است، حسن بن حسن مادرش خوله دختر منظور فزاری است، عمر بن حسن و دو برادرش عبد الله و قاسم که در کربلا شهید شدند مادرشان ام ولد بود، عبد الرحمن بن حسن نیز مادرش ام ولد بود، حسین بن حسن ملقب به اثرم و برادرش طلحه و خواهرش فاطمه مادر اینها دختر طلحه بن عبید الله تیمی است، و ابو بکر که با حضرت سید الشهداء علیه السّلام کشته شد و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه که هر کدام مادرهای جداگانه داشتند.

زید بن حسن که بزرگترین فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام بود تولیت صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بعهدہ داشت، این زید بسیار جلیل القدر و کثیر الاحسان بود، وی در حدود نود سال عمر کرد و از جهان رفت بدون اینکه ادعای امامت بکند و کسی هم برای وی مدعی امامت نشده است. (۳) حسن بن حسن علیه السّلام نیز بسیار بزرگوار و فاضل بود، تولیت صدقات امیر المؤمنین علیه السّلام در اختیار او

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

بود، وی روزی بر عبد الملک بن مروان وارد شد و نسبت به حجاج بن یوسف بسیار خشمگین بنظر میرسید، عبد الملک پس از اینکه بوی خوش آمد گفت اظهار داشت: یا ابا محمد زود پیرشده‌ای در این هنگام یحیی بن ام الحکم که در مجلس حاضر بود و به حسن وعده داده بود که در نزد عبد الملک بنفع او حرف بزند گفت: یا امیر المؤمنین! او چرا نباید پیر شود، آرزوهای مردمان عراق که همواره به او وعده خلافت میدهند وی را پیر کرده است.

حسن گفت: بد حرفی گفתי و عقیده خلافی را اظهار کردی، ما اهل بیت خیلی زودتر موهای ما سفید میگردد.

عبد الملک روی خود را بطرف حسن کرد و گفت: برای چه موضوعی نزد ما آمده‌ای حسن گفت: حجاج میگوید: عمر بن علی را هم در تولیت صدقات با خود شرکت بده، عبد الملک گفت: من به او خواهم نوشت تا از شما دست بکشد، و از حسن بخوبی پذیرائی کرد و او را احترام نمود.

هنگامی که از نزد عبد الملک بیرون شد با یحیی بن ام حکم برخورد کرد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد، یحیی گفت: باکی بر تو نیست عبد الملک از هیبت تو ترسید و تو را مقضی الحرام برگردانید، و من از عطای تو چیزی کم نکردم. (۱) روایت شده که حسن بن حسن یکی از دختران عمویش سید الشهداء علیه السلام را خطبه کرد، امام حسین علیه السلام فرمود ای پسرک من اکنون هر کدام از آنها را دوست داری انتخاب کن، حسن از این جهت حیا مانعش شد و چیزی نگفت، حسین علیه السلام فرمود:

من دخترم فاطمه را که به مادرم فاطمه شباهت دارد به شما تزویج میکنم.

حضرت حسن بن حسن در سن پنجاه و سه ساله از دنیا رفت، و به برادر مادری خودش ابراهیم بن محمد وصیت کرد، و عبد الله بن حسن نیز سکینه دختر عمویش را تزویج کرد و لیکن قبل از اینکه زفاف انجام بگیرد از دنیا رفت و در کربلا بشهادت رسید. پایان حالات حضرت مجتبی علیه السلام

متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگی امام حسن

الركن الثالث فی ذکر الأئمة من أبناء أمير المؤمنين ع

من الحسن بن علی الوصی إلى الحسن بن علی الزکی و تاریخ موالیدهم و مواضع قبورهم و دلائل إمامتهم و آزمان خلافتهم و مدّة أعمارهم و عدد أولادهم و طرف من أخبارهم و یشتمل علی عشرة أبواب

الباب الأول فی ذکر الحسن بن علی بن أبی طالب ع

الإمام الثانی و السبط الأول سید شباب أهل الجنة و یتضمن خمسة فصول:

الفصل الأول فی ذکر مولده و مبلغ عمره و مدّة خلافته و وقت وفاته و موضع قبره

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَكُنِيَ أَبُو مُحَمَّدٍ - وَجَاءَتْ بِهِ أُمُّهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ النَّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ السَّابِعِ مِنْ مَوْلَدِهِ فِي خِرْقَةٍ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ص فَسَمَّاهُ حَسَنًا وَعَقَّ عَنْهُ كَبْشًا.

وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَهُ سَبْعُ سِنِينَ وَأَشْهُرٌ وَقِيلَ ثَمَانِي سِنِينَ وَقَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ ع وَ لَهُ سَبْعٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً وَأَقَامَ فِي خِلَافَتِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ وَقَعَ الصُّلْحُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ وَ إِنَّمَا هَازَنَهُ عَ خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ - إِذْ كَتَبَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ رُؤَسَاءِ أَصْحَابِهِ فِي السَّرِّ بِالطَّاعَةِ وَ ضَمِنُوا لَهُ تَسْلِيمَهُ إِلَيْهِ عِنْدَ دُتُوهِمْ مِنْ عَسْكَرِهِ لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مِنْ غَائِلَتِهِ إِلَّا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ لَا يَقُومُونَ لِأَجْنَادِ الشَّامِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ فِي الْهُدْنَةِ وَ الصُّلْحِ وَ بَعَثَ بِكُتُبِ أَصْحَابِهِ إِلَيْهِ فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ شَرَطَ عَلَيْهِ شُرُوطًا كَثِيرَةً مِنْهَا أَنْ يَتْرُكَ سَبَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْعُدُولَ فِي الْقُنُوتِ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَ يُؤْمِنَ شِيعَتَهُ وَ لَا يَتَعَرَّضَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ بِسُوءٍ وَ يُوصِلَ إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ فَأَجَابَهُ مُعَاوِيَةُ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَ عَاهَدَهُ عَلَى الْوَفَاءِ بِهِ فَلَمَّا اسْتَمْتَمَتِ الْهُدْنَةُ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ إِنِّي مَنِيتُ الْحَسَنَ وَ أَعْطَيْتُهُ أَشْيَاءَ جَعَلْتُهَا تَحْتَ قَدَمَيَّ لَا أَفِي بِشَيْءٍ مِنْهَا لَهُ.

وَ خَرَجَ الْحَسَنُ عَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَقَامَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ وَ مَضَى لِرَحْمَةِ رَبِّهِ لِلْيَلْتِنِ بَقِيَّتًا مِنْ صَفَرِ سَنَةِ خَمْسِينَ مِنْ الْهَجْرَةِ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً وَأَشْهُرٌ مَسْمُومًا سَقَّتَهُ زَوْجَتُهُ جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ دَسَّ إِلَيْهَا مَنْ حَمَلَهَا إِلَى ذَلِكَ وَ ضَمِنَ لَهَا أَنْ يُزَوِّجَهَا مِنْ يَزِيدَ ابْنِهِ وَ أَوْصَلَ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَسَقَّتَهُ السَّمُّ وَ بَقِيَ مَرِيضًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَوَلَّى أَخُوهُ الْحُسَيْنُ ع غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ دَفَنَهُ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بِالْبَقِيعِ

الفصل الثاني في ذكر الدلالة على إمامته وأنه المنصوص عليه بالإمامة من جهة أبيه

لنا في كل ذلك طرق أحدها أن نقول قد ثبت وجوب الإمامة في كل زمان من جهة العقل و أن الإمام لا بد أن يكون معصوما منصوبا عليه و علمنا أن الحق لا يخرج عن أمة محمد ص فإذا ثبت ذلك سبرنا أقوال الأمة بعد وفاة أمير المؤمنين فقال يقول لا إمام و قوله باطل بما ثبت من وجوب وجوده و قائل يقول بإمامة من ليس بمعصوم و قوله باطل بما ثبت من وجوب العصمة و قائل يقول بإمامة الحسن و يقول بعصمته فيجب القضاء بصحة قوله و إلا أدى إلى خروج الحق عن أقوال الأمة.

و ثانيها أن نستدل بتواتر الشيعة و نقلها خلفا عن سلف أن أمير المؤمنين عليا ع نص على ابنه الحسن بحضرة شيعته و استخلفه عليهم بصريح القول و لا فرق بين من ادعى عليهم الكذب فيما تواترت به و بين من ادعى على الأمة الكذب فيما تواترت به من معجزات النبي و ادعى على الشيعة الكذب فيما تواترت به عن النصوص و كل سؤال يسأل عن هذا فمذكور في كتب الكلام.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

و ثالثها أنه قد اشتهر في الناس وصية أمير المؤمنين إليه خاصة من بين ولده و أهل بيته و الوصية من الإمام يوجب الاستحقاق للموصى إليه على ما جرت به عادة الأنبياء و الأئمة في أوصيائهم لا سيما و الوصية علم عند آل محمد ص كافة إذا انفرد بها واحد بعينه على استخلافه و إشارة إلى إمامته و تنبيه على فرض طاعته و إجماع آل محمد ص حجة.

و رابعها أن نستدل بالأخبار الواردة فيما ذكرناه

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ وَ هُوَ مِنْ أَجْلِ رِوَاةِ الشَّيْعَةِ وَ ثِقَاتِهَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ وَ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ أَبَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهَلَالِيِّ قَالَ شَهِدْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ ع وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ ع وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وَلَدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ وَ قَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ وَ أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَقْرَنَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنِّي السَّلَامَ

و عنه عن عدة من أصحابه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر محمد بن علي ع مثل ذلك سواء

وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ اذْنُ مِنِّي حَتَّى أَمُرَ إِلَيْكَ مَا أَمَرَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ آتَمِنَكَ عَلَى مَا اتَّيَمَّنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ

. وَ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيًّا ع لَمَّا سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ ع دَفَعَهَا إِلَيْهِ

. وَ خَامِسُهَا أَنَا وَ جَدُنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع قَدْ دَعَا إِلَى الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ عَلَى أَنَّهُ الْخَلِيفَةُ وَ الْإِمَامُ فَقَدْ رَوَى جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ التَّارِيخِ أَنَّهُ ع خَطَبَ صَبِيحَةَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوَّلُونَ وَ لَمْ يَدْرِكْهُ الْآخِرُونَ لَقَدْ كَانَ يَجَاهِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَفِيهِ بِنَفْسِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُوجِّهُهُ بِرَأْيَتِهِ فَيَكْتَنِفُهُ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَمَّا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ تَوَفَّى فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ فِيهَا قُبِضَ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ مَا خَلَفَ صَفَرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعُمِائَةٍ دَرَّهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ ثُمَّ خَنَقَتْهُ الْعُبْرَةُ فَبَكَى وَ بَكَى النَّاسُ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ أَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ أَنَا

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

ابْنُ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ فَارَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ وَ طَاعَتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً فَالْحَسَنَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. ثُمَّ جَلَسَ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ وَصِيُّ إِمَامِكُمْ فَبَايَعُوهُ فَتَبَادَرَ النَّاسُ إِلَى الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْخِلَافَةِ

فلا بد أن يكون محققاً في دعوته مستحقاً للإمامة مع شهادة النبي له و لأخيه بالإمامة و السيادة في

قَوْلُهُ ص ابْنَايَ هَذَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا وَ

قَوْلُهُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ -

و شهادة القرآن بعصمتهما في قوله تعالى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً عَلَى مَا تَقَدَّمَ الْقَوْلُ فِيهِ.

و سادسها أن نستدل على إمامته بما أظهر الله عز و جل على يديه من العلم و المعجز و من جملته حديث حبابة الوالبيّة -

أُورِدَهُ الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَه قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمَعْرُوفِ بِرْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خُذَاهِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخُثَمِيِّ عَنْ حَبَابَةَ الْوَالِبِيَّةِ قَالَتْ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي شَرْطَةِ الْخَمِيسِ ثُمَّ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَتْ فَلَمْ أَزَلْ أَقْفُو أَثَرَهُ حَتَّى قَعَدَ فِي رَحْبَةِ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا دَلَالَةُ الْإِمَامَةِ رَحِمَكَ اللَّهُ قَالَتْ فَقَالَ أَتَيْتَنِي بِتِلْكَ الْحَصَاةِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَصَاةٍ فَاتَّيْتُهُ بِهَا فَطَبَعَ لِي فِيهَا بِخَاتَمِهِ ثُمَّ قَالَ يَا حَبَابَةُ إِذَا ادَّعَى مُدَّعٍ الْإِمَامَةَ فَقَدَّرْ أَنْ يَطْبَعَ كَمَا رَأَيْتَ فَاعْلَمِي أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ الْإِمَامُ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ قَالَتْ ثُمَّ أَنْصَرَفْتُ حَتَّى قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَجِئْتُ إِلَى الْحَسَنِ وَ هُوَ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَقَالَ لِي يَا حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ قَالَ هَاتِي مَا مَعَكَ فَنَاولْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا قَالَتْ فَاتَّيْتُ الْحُسَيْنَ ع وَ هُوَ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ فَقَرَّبَ وَ رَحَّبَ ثُمَّ قَالَ لِي أ فَتَرِيدِينَ دَلَالَةَ الْإِمَامَةِ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَالَ هَاتِي مَا مَعَكَ فَنَاولْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا قَالَتْ فَاتَّيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ قَدْ بَلَغَ بِي الْكِبَرُ إِلَى أَنْ عَيَّيْتُ وَ أَنَا أَعْدُ يَوْمَئِذٍ مِائَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَرَأَيْتُهُ رَاكِعاً وَ سَاجِداً مَشْغُولاً بِالْعِبَادَةِ فَبَيَّسْتُ مِنَ الدَّلَالَةِ فَأَوْمَأَ إِلَيَّ بِالسَّبَابَةِ فَعَادَ لِي شَبَابِي قَالَتْ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَمْ مَضَى مِنَ الدُّنْيَا وَ كَمْ بَقِيَ فَقَالَ أَمَّا مَا مَضَى فَنَعَمْ وَ أَمَّا مَا بَقِيَ فَلَا قَالَتْ ثُمَّ قَالَ لِي هَاتِي مَا مَعَكَ فَأَعْطَيْتُهُ الْحَصَاةَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

جَعْفَرٍ فَطَبَعَ لِي فِيهَا ثُمَّ أَتَيْتُ الرِّضَاعَ فَطَبَعَ لِي فِيهَا وَعَاشَتْ حَبَابَةً بَعْدَ ذَلِكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ عَلَى مَا ذَكَرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هِشَامٍ

قَالَ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِصَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ قَالَ إِنَّ حَبَابَةَ الْوَالِيَّةِ دَعَا لَهَا عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ فَردَّ اللَّهُ عَلَيْهَا شَبَابَهَا وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِإصْبَعِهِ فَحَاضَتْ لَوَقْتِهَا وَلَهَا يَوْمِيذٌ مِائَةٌ سَنَةً وَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً

الفصل الثالث في ذكر طرف من خصائصه و مناقبه ع

رَوَى عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ عَ قَالَتْ لِعَلِّي سَمَّهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ ع أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ ابْنٌ فَادْهَبْ إِلَيْهِ وَ هَنِّئْهُ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمَّهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَهَبَّطَ جَبْرِئِيلُ فَهَنَّأَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْمِيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبَّرَ قَالَ لِسَانِ [لِسَانِي عَرَبِيٌّ فَقَالَ سَمَّهُ الْحَسَنَ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ.

أُورِدَهُ الْأُسْتَاذُ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْوَاعِظُ فِي كِتَابِ شَرَفِ النَّبِيِّ مَرْفُوعاً إِلَى جَابِرٍ وَ عَنْ جَابِرٍ أَيْضاً قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ انْطَلَقْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَدَايَ عَلَى بَابِ فَاطِمَةَ ثَلَاثًا فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ فَمَالَ إِلَى حَائِطٍ فَقَعَدَ فِيهِ وَ قَعَدْتُ إِلَى جَانِبِهِ فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ غُسِلَ وَجْهُهُ وَ عُلِقَتْ عَلَيْهِ سُبْحَةٌ قَالَ فَبَسَطَ النَّبِيُّ ص يَدَيْهِ وَ مَدَّهُمَا ثُمَّ ضَمَّ الْحَسَنَ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَهُ وَ قَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُصْلِحُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

وَ رَوَى ابْنُ عَلِيٍّ الرَّافِعِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدَّتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ قَالَتْ أَتَتْ فَاطِمَةَ عَ بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي شَكْوَاهُ الَّذِي تُوَفِّيَ فِيهِ فَقَالَتْ هَذَا ابْنَاكَ فَوَرَّثَهُمَا شَيْئاً فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّ لَهُ هَبِيبَتِي وَ سُودْدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُودِي وَ شَجَاعَتِي

وَ يَصْدُقُ هَذَا الْخَبَرُ: مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ مَا بَلَغَ أَحَدٌ مِنَ الشَّرَفِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَا بَلَغَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُبْسَطُ لَهُ عَلَى بَابِ دَارِهِ إِذَا خَرَجَ وَ جَلَسَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَمَا يَمُرُّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِجْلَالاً لَهُ فَإِذَا عَلِمَ قَامَ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ فَمَرَّ النَّاسُ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ نَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَمَشَى فَمَا مِنْ خَلْقٍ لِلَّهِ أَحَدٌ إِلَّا نَزَلَ وَ مَشَى حَتَّى رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ قَدْ نَزَلَ وَ مَشَى إِلَى جَنْبِهِ

وَ رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ الْحَسَنَ ابْنِي أَشْبَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنَ ع أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ وَأَشْبَاهَ هَذِهِ الْأَخْبَارَ كَثِيرَةً وَفِيمَا أوردناه كفاية

الفصل الرابع في ذكر سبب وفاته ع وبعض ما جاء في ذلك

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ زِيَادِ الْمُحَارِبِيِّ قَالَ لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ ع الْوَفَاةُ اسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ ع وَقَالَ لَهُ يَا أَخِي إِنِّي مُفَارِقُكَ وَلَا حَقَّ بَرٍّ بِي وَقَدْ سَقِيتُ السَّمَاءَ وَرَمَيْتُ بِكَ بَدِي فِي الطَّسْتِ وَإِنِّي لَعَارِفٌ بِمَنْ سَقَانِي وَمِنْ أَيْنَ دُهِيتُ وَأَنَا أَخَاصِمُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَبَحَقَّتْ عَلَيْكَ إِنَّ تَكَلَّمْتَ فِي ذَلِكَ بِشَيْءٍ وَانْتَظِرْ مَا يُحْدِثُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيَّ فَإِذَا قَضَيْتُ نَفْسِي فَعَسَلْنِي وَكَفَّنِي وَاحْمِلْنِي عَلَى سَرِيرِي إِلَى قَبْرِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَجِدَّ بِهِ عَهْدًا ثُمَّ رُدَّنِي إِلَى قَبْرِ جَدَّتِي فَاطِمَةَ فَادْفِنْنِي هُنَاكَ وَاسْتَعْلَمُ يَا ابْنَ أُمٍّ أَنَّ الْقَوْمَ يَطْنُونُ أَنْتُمْ تُرِيدُونَ دَفْنِي عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَجْلِبُونَ فِي مَنْعِكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَبِاللَّهِ أَقْسِمُ عَلَيْكَ أَنْ تُهْرَقَ فِي أَمْرِي مَحْجَمَةٌ دَمٌ ثُمَّ وَصَّى إِلَيْهِ بِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَتَرَكَاتِهِ وَمَا كَانَ وَصَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ.

فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ وَغَسَلَهُ الْحُسَيْنُ ع وَكَفَّنَهُ وَحَمَلَهُ عَلَى سَرِيرِهِ لَمْ يَشْكُ مَرَّوَانُ وَبَنُو أُمَيَّةَ أَنَّهُمْ سَيَدْفِنُونَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَجَمَّعُوا وَلَبَسُوا السَّلَاحَ فَلَمَّا تَوَجَّهَ بِهِ الْحُسَيْنُ ع إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِجِدِّدَ بِهِ عَهْدًا أَقْبَلُوا فِي جَمْعِهِمْ وَلَحِقَتْهُمْ عَائِشَةُ عَلَى بَغْلٍ وَهِيَ تَقُولُ نَحْنُ ابْنُكُمْ عَنْ بَيْتِي فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ وَيُهْتَكُ عَلَيْهِ حِجَابُهُ ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَقَالَ يَا عَائِشَةُ يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَيَوْمًا عَلَى جَمَلٍ فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكَ عِدَاوَةً لِبَنِي هَاشِمٍ قَالَ فَأَقْبَلَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ يَا ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ هَؤُلَاءِ بَنُو الْفَوَاطِمِ يَتَكَلَّمُونَ فَمَا كَلَامُكَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع وَأَنْتَى تَفْقِدِينَ مُحَمَّدًا مِنَ الْفَوَاطِمِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ وَلَدَتْهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمٍ فَاطِمَةُ بِنْتُ عُمَرَ بْنِ عَائِذٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ رَبِيعَةَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ فَقَالَتْ عَائِشَةُ نَحْنُ ابْنُكُمْ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ فَمَضَى الْحُسَيْنُ بِالْحَسَنِ ع إِلَى الْبَقِيعِ وَدَفَنَهُ

الفصل الخامس في ذكر ولد الحسن ع وعددهم وأسمائهم

لَهُ مِنَ الْأَوْلَادِ سِتَّةٌ عَشَرَ وَلَدًا ذَكَرًا وَأُنْثَى زَيْدُ بْنُ الْحَسَنِ وَأُخْتَاهُ أُمُّ الْحَسَنِ وَأُمُّ الْحُسَيْنِ أُمُّهُمُ أُمُّ بَشِيرٍ بِنْتُ أَبِي مَسْعُودٍ الْخَزَرَجِيَّةُ وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ أُمُّهُ خَوْلَةُ بِنْتُ مَنْظُورِ الْفَزَارِيَّةِ وَعُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ وَأَخَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ وَالْقَاسِمُ ابْنَا الْحَسَنِ قَتِيلَا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِكَرْبَلَاءَ أُمُّهُمُ أُمُّ وَلَدٍ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَسَنِ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَلَقَبُ بِالْأَثَرَمِ وَأَخُوهُ طَلْحَةُ وَأُخْتُهُمَا فَاطِمَةُ أُمُّهُمُ أُمُّ إِسْحَاقَ بِنْتُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ التَّيْمِيِّ وَأَبُو بَكْرٍ قَتِيلَا مَعَ الْحُسَيْنِ وَأُمُّ عَبْدِ اللَّهِ وَفَاطِمَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ وَرَقِيَّةٌ لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادِ شَتَّى.

وكان زيد بن الحسن ع يلي صدقات رسول الله ص وكان جليل القدر كثير البر ومات وله تسعون سنة وخرج من الدنيا ولم يدع الإمامة ولا ادعاها له مدع من الشيعة ولا غيرهم.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَأَمَّا الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ فَكَانَ جَلِيلًا فَاضِلًا وَكَانَ يَلِي صَدَقَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَخَلَ عَلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ مُحَرَّشًا عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بَعْدَ أَنْ رَحَّبَ بِهِ وَأَحْسَنَ مَسْأَلَتَهُ لَقَدْ أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ وَكَانَ عِنْدَهُ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الْحَكَمِ وَقَدْ وَعَدَهُ أَنْ يَنْفَعَهُ عِنْدَهُ فَقَالَ وَمَا يَمْنَعُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيبَتُهُ أَمَانِي أَهْلُ الْعِرَاقِ تَفِدُ عَلَيْهِ الْوُفُودُ يُمَثِّلُونَهُ الْخِلَافَةُ فَأَقْبَلَ وَقَالَ بِسْ وَاللَّهِ الرَّفْدُ رَفَدَتْ لَيْسَ كَمَا قُلْتَ وَلَكِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ يُسْرِعُ إِلَيْنَا الشَّيْبُ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ الْمَلِكِ وَقَالَ هَلُمَّ مَا قَدِمْتَ لَهُ فَقَالَ إِنَّ الْحَجَّاجَ يَقُولُ أَذْخِلْ عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ مَعَكَ فِي صَدَقَةٍ أَبِيكَ فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ لَيْسَ ذَلِكَ لَهُ أَكْتُبُ إِلَيْهِ كِتَابًا لَا يُجَاوِزُهُ فَكُتِبَ إِلَيْهِ وَأَحْسَنَ صِلَةَ الْحَسَنِ وَ أَكْرَمَهُ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ لَقِيَهُ يَحْيَى ابْنُ أُمِّ الْحَكَمِ فَعَاتَبَهُ الْحَسَنُ عَلَى سُوءِ مَحْضَرِهِ فَقَالَ لَهُ يَحْيَى إِبْهَاءَ عَلَيْكَ فَوَاللَّهِ لَا يَزَالُ يَهَابُكَ وَلَوْ لَا هَيْبَتُكَ لَمْ يَقْضِ لَكَ حَاجَةٌ وَمَا الْوُتُوكَ وَقَدْ

. وَرَوَى أَنَّهُ خَطَبَ إِلَى عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عِ إِحْدَى ابْنَتَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عِ يَا بُنَيَّ اخْتَرْتُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ فَاسْتَحْيَا الْحَسَنُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عِ فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهًا بِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص .
و قبض الحسن بن الحسن و له خمس و ثلاثون سنة و أوصى إلى أخيه من أمه إبراهيم بن محمد بن طلحة
وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ قَدْ زَوَّجَهُ الْحُسَيْنُ ابْنَتَهُ سَكِينَةَ فَقُتِلَ قَبْلَ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا

۴- زندگانی امام حسین علیه السلام

(۲) (حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام)

تاریخ ولادت ، القاب و اسماء حضرت سیدالشهدا

(۲) حضرت سید الشهداء علیه السلام روز سه شنبه و یا پنجشنبه سوم ماه شعبان در مدینه منوره متولد شدند، بعضی گفته اند: که آن جناب روز پنجم این ماه، و گروهی عقیده دارند که وی در آخرین روز ربیع الاول سال سوم هجری متولد شده است، و بین او و برادرش امام مجتبی فقط یک حمل که مدت آن شش ماه بود فاصله داشته است.

حضرت زهراء سلام الله عليها فرزندش را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند و پیغمبر او را حسین نام نهادند، و گوسفندی را هم برای وی عقیقه کردند، و مدت پنجاه و هفت سال و چند ماه در این جهان زندگی کرد، که مدت هفت سال با جد بزرگوارش و مدت سی و هفت سال با پدر گرامیش و مدت چهل و یک سال با برادرش و ده سال و چند ماه هم پس از برادرش در جهان زندگی کردند، و در روز عاشوراء سال شصت و یک هجری روز شنبه و یا دو شنبه و یا روز جمعه به اختلاف روایات بشهادت رسیدند. (۳)

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

(دلائل امامت سید الشهداء علیه السّلام)

(۴) دلائل و طرق و روایاتی که در باب امامت حضرت امام حسن علیه السّلام آوردم، در این باب نیز ساری و جاری است، همان گونه که آن روایات دلیل بر امامت آن حضرت بود راجع به امامت سید الشهداء علیه السّلام نیز صادق است، همان گونه که وصیت حضرت رسول دلیل امامت علی علیه السّلام است و وصیت علی برهان از برای امامت امام حسن است و وصیت حضرت مجتبی نیز دلیل بر امامت حضرت حسین علیه السّلام میباشد. (۵) ۱- محمد بن مسلم گوید: از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم میفرمود: هنگامی که حسن ابن علی را مرگ نزدیک شد به برادرش حسین گفت: ای برادرم هر گاه من مردم مرا کفن کن، و روی مرا بطرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگردان تا آخرین عهد را با وی انجام دهم بعد از این مرا در نزد قبر مادرم حاضر کن و سپس مرا در بقیع دفن نما. (۱) ۲- مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که آن جناب فرمود هنگامی که حضرت امام حسن را مرگ نزدیک شد به قبر فرمود: ببین پشت در غیر از آل محمد مؤمنی دیگر هست، قبر گفت: خدا و رسول و فرزند رسول به این موضوع داناتر هستند، فرمود: اکنون بروید و محمد بن علی را نزد من حاضر کنید، قبر گوید:

من رفتم و سفارش را به محمد گفتم، وی اظهار داشت مگر خبر تازه‌ای پیش آمده؟! قبر گوید: گفتم هر چه زودتر در نزد ابو محمد حاضر گردید، وی با عجله هر چه بیشتری خود را خدمت حضرت امام حسن علیه السّلام رسانید، و پس از سلام در مقابل آن جناب ایستاد، حضرت فرمود اکنون بنشین، سزاوار نیست امثال شما در هنگام استماع کلماتی که مردگان بوسیله آن زنده میشوند، و زندگان از شنیدن آن میمیرند غائب باشید.

حضرت مجتبی علیه السّلام فرمود: وجود خود را هم چون ظرفی قرار دهید که علم و دانش در آن جای گیرد، و مانند شعله‌های فروزان شب‌های تاریک و ظلمانی را روشن کنید، روشنائی روز با یک دیگر فرق دارند و بعضی ساعات از ساعات دیگر روشنتر هستند، آیا شما نمی‌بینید خداوند فرزندان ابراهیم را بر یک دیگر فضیلت داده، و بر داود زبور مرحمت کرده و محمد را از میان آنان برسالت برگزیده است.

ای محمد اکنون بدان من می‌ترسم گرفتار حسد گردی و خداوند فرموده: «کسانی که حق از برای آنان روشن شد و لیکن از روی حسد روی حق سرپوش گذاشتند» و خداوند شیطان را بر تو مسلط نساخته است، ای محمد اینک بشنو سخنی را که از پدرت شنیده‌ام و این سخن را در باره تو فرموده است.

من از پدرت شنیدم آنگاه که در بصره بودیم میفرمود: هر کس میل دارد در دنیا و آخرت به من نیکی کند بفرزندم محمد نیکی نماید و او را خوشحال کند، ای محمد اگر بخواهم از حال تو اطلاع دهم در وقتی که در

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

پشت پدرت نطفه بودی اطلاع میدهم ای محمد آیا نمیدانی که حسین بن علی پس از وفات من امام است و در نزد خداوند وارث پیغمبر است و این ارث را از پدر و مادرش اخذ کرده است.

خداوند دانا است که شما بهترین مردم هستید و از میان شما محمد را برسالت برگزید، و محمد هم علی را اختیار کرد و علی هم مرا برای امامت برگزید و من هم حسین را برای شما اختیار کردم.

محمد بن علی گفت: تو امام و پیشوا و سید من هستی، من در عقیده خود ثابت و پابرجا هستم و هیچ وقت گرفتار وساوس شیطان نیستم، ایمان من چنان محکم و استوار است که بادهای سخت او را از بین نمیبرد و مانند نقوش بر صفحه کاغذ ترسیم شده است حسین علیه السلام داناترین ما است از جهت علم و دانش، و سنگین ترین ما است از نظر حلم و بردباری، و از همه ما به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیکتر است، وی امام و پیشوای ما بود قبل از اینکه آفریده شود، و ناطق وحی بود پیش از اینکه به سخن گفتن آید و اگر خداوند میدانست کسی از غیر ما داناتر هست محمد را برسالت اختیار نمیکرد، محمد علی را اختیار نمود و علی شما را برگزید و تو هم حسین را انتخاب کردی ما به این انتخاب رضایت داریم و تسلیم گفته شما هستیم.

(۱) ۳- در حدیث حبابه والیه دلالت روشنی است به امامت سید الشهداء سلام الله علیه و امامت او بعد از برادرش ثابت و مسلم است، علت اینکه حسین علیه السلام مردم را بطرف خود دعوت نکرد از این جهت بود که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرده بود و او مانند پدرش و برادرش سکوت کرده بود.

هنگامی که معاویه از دنیا رفت و در ظاهر برای او انصار و کمک حاصل شد امر خود را ظاهر کرد و برای گرفتن خلافت قیام نمود، و پسر عمویش مسلم را بطرف عراق فرستاد، تا مردم را بیاری او فرا خواند، مردمان کوفه با وی بیعت کردند و وعده نصرت به او دادند، پس از این عهد خود را شکستند و او را در کنار نهر فرات با لب تشنه شهید نمودند.

(مناقب و فضائل حضرت سید الشهداء علیه السلام)

(۲) ۱- یعلی بن مره گوید: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود: حسین از من است و من از حسین خداوند را دوست دارد آن کس که حسین را دوست بدارد، حسین یکی از اسباط است. (۳) عبد الله بن میمون قدام از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که آن جناب فرمود حسنین در خدمت حضرت رسول کشتی گرفتند پیغمبر فرمود: یا حسن زود حسین را بگیر، فاطمه علیها السلام گفت: کوچکی را بر بزرگی تحریک میکنی؟! فرمود: اینک جبرئیل است حسین را بر حسن تحریص میکند. (۴) ۲- ام الفضل گوید: بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شدم و عرض کردم یا رسول الله دیشب خواب بدی

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

دیدم، فرمود: در خواب چه دیدی؟ عرض کردم: خواب بسیار سختی دیدم، فرمود: خوابت چیست؟ عرض کردم در خواب مشاهده کردم پاره از بدنت جدا شد و بر دامنم افتاد.

پیغمبر فرمود: خواب خوبی دیده‌ای، در همین زودی فاطمه پسری خواهد آورد و تو او را در دامن میگیری، پس از چندی حسین علیه السّلام متولد شد و من او را در دامن گرفتم همان گونه که حضرت رسول فرموده بود، ام الفضل گوید: در یکی از روزها خدمت پیغمبر رسیدم در حالی که حسین را روی زانوی خود گرفته بود.

در این هنگام متوجه شدم دیدگان آن حضرت پر از اشک شد، گفتم پدر و مادرم فدایت گردد چرا بگریه افتادی؟ فرمودند: جبرئیل آمد و به من اطلاع داد که در همین زودی امت من او را خواهند کشت، و مقداری از خاک آن زمین را که حسینم در آنجا شهید خواهد شد برای من آورد. (۵) ۳- در مسند حضرت رضا علیه السّلام از حضرت سجاد و او از اسماء بنت عمیس روایت کرده که وی گفت: پس از اینکه حسن علیه السّلام متولد شد حسین بدنیا آمد، روزی حضرت رسول آمدند و به من فرمودند فرزندم را نزد من بیاور، من حسین را خدمت آن جناب بردم، پیغمبر در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپ اقامه فرمود، و پس از آن در دامن خود نهادند و گریه کردند اسماء گفت پدر و مادرم فدایت شوند علت گریه شما چیست؟ گفت من از جریان این فرزندم بگریه افتادم، گفتم: او هم اکنون متولد شده و ناراحتی ندارد، فرمودند: ای اسماء او را گروه ستمکاران خواهند کشت، و خداوند آنان را از شفاعت من محروم خواهد کرد، پس از این فرمودند: ای اسماء فاطمه را از این جریان مطلع نکن. (۱) ۴- پیغمبر به علی فرمودند میل داری نام پسر را چه بگذاری؟ فرمود: من در این مورد از شما جلو نمیروم و لیکن دوست داشتم او را به «حرب» نام گذاری کنم، پیغمبر فرمود: من هم قبل از اینکه خداوند در این مورد دستوری ندهد پیش قدم نخواهم شد.

در این هنگام جبرئیل نازل شد و فرمود: پروردگارت سلامت میرساند و می‌فرماید او را بنام فرزند هارون نام گذاری کن، گفتم: نام فرزند هارون چه بوده؟

گفت: «شبیر» گفت: زبانم عربی است، جبرئیل گفت: او را «حسین» نام بگذار پیغمبر همین نام را برای وی برگزید و پس از این دو گوسفند از برای او عقیقه کرد و سرش را تراشید و بوزن موی او صدقه داد، و با بوی خوشی سرش را شست و فرمود: شستن با خون از رسوم دوران جاهلیت است، و یک ران گوسفند را هم به قابله مرحمت کردند (۲) ۵- ام سلمه گوید: یکی از روزها حضرت رسول نشسته بودند و حسین علیه السّلام نیز در دامن او بودند، در این هنگام ناگهان چشمانش پر اشک شد، عرض کردم:

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

یا رسول الله تو را گریان مشاهده میکنم فرمود: جبرئیل نزد من آمد و مرا نسبت به حسین تسلیت گفت، و به من اطلاع داد که گروهی از امت من او را خواهند کشت، خداوند آنان را از شفاعت من محروم میگرداند. (۳) ۶- در حدیث دیگری از ام سلمه روایت شده که وی گوید: در یکی از شبها حضرت رسول از ما دور شدند و این غیبت مقداری بطول انجامید، پس از مدتی آمدند در حالی که غبار آلود و گرفته بنظر میرسیدند، و دست خود را هم بهم گذاشته بودند، عرض کردم: یا رسول الله ترا غبار آلود می بینم، فرمودند: مرا در این شب بعراق بردند و در محلی بنام کربلا فرود آوردند، و من در آنجا محل شهادت حسین را دیدم که با گروهی از فرزندان و اهل بیتم در آنجا شهید خواهند شد، و من همواره خون آنها را جمع میکردم و اینک مقداری از آن خونها در دست من موجود است.

در این هنگام پیغمبر خونها را به من دادند و فرمودند: این خون را نگهدارید من خون را از آن جناب گرفتم در حالی که مانند خاک سرخی بودند، خون را در میان شیشه ای نگهداشتم، هنگامی که حسین علیه السلام بطرف عراق حرکت کردند من هر روز آن شیشه را نگاه میکردم و او را می بوئیدم، و به مصیبت او میگریستم.

روز دهم محرم که فرا رسید اول روز به شیشه نگاه کردم او را به حال اول دیدم و در آخر روز بار دیگر در وی نگاه کردم مشاهده کردم تبدیل بخون غلیظی شده، ناگهان فریادی کشیدم، و لیکن از ترس دشمنان او مطلب را مخفی داشتم، من همواره در انتظار بودم که ناگهان خبر قتل حسین بن علی علیهما السلام را در مدینه اعلام کردند. (۱) ۷- ابن عباس از پیغمبر روایت کرده که جبرئیل گفت: خداوند برای خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر بهلاکت رسانید، و لیکن برای خون حسین هفتاد میلیون نفر را خواهد کشت. (۲) حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: هنگامی که در خدمت سید الشهداء علیه السلام بطرف عراق حرکت میکردیم، حضرت در تمام منازل از یحیی بن زکریا یاد میکرد در یکی از روزها فرمود: از خواری دنیا همین بس که سر حضرت یحیی را به یکی از زنازادگان بنی اسرائیل هدیه بردند. (۳) محمد بن سیر بن میگفت: این قرمزی شفق تا هنگام شهادت سید الشهداء علیه السلام وجود نداشت. (۴) ابو بکر بیهقی راز معروف روایت کرده که ولید بن عبد الملک از زهری پرسید سنگهای بیت المقدس در روز کشته شدن حسین بن علی چه حالتی به خود گرفتند، زهری گفت: به من خبر دادند که در روز شهادت حسین بن علی هر سنگی را که از زمین بر میداشتند در زیر او خون تازه میدیدند. (۱) علی بن مسهر گوید: جدهام میگفت، من در زمان حسین علیه السلام دختر جوانی بودم و آسمان در آن گرفته بنظر میرسید. (۲) جمیل بن مره گوید: شتری از لشکرگاه حسین بن علی را در روز شهادت او غارت گرفتند، و سپس او را نحر کردند و طبخ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النّبوه السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النّبوه

نمودند، راوی گوید: گوشت او مانند ریگ شد و آنان نتوانستند از آن گوشت استفاده کنند. (۳) ۸- ابن عباس گوید: من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که غبار آلود بود و در دستش شیشه‌ای پر از خون داشت، عرض کردم: پدر و مادرم فدایت گردد این شیشه چیست؟ فرمودند: این خون حسین و یاران اوست که از زمین جمع کرده‌ام، من آن روز را در نظر گرفتم درست همان روز بود که سید الشهداء علیه السّلام به شهادت رسیده بودند. (۴) نضره ازدیه گوید: هنگامی که حسین علیه السّلام شهید شدند آسمان خون بارید و ما در صبح تمام اشیاء را خون آلود مشاهده کردیم. (۵) ۹- محمد بن مسلم از باقرین علیهما السّلام روایت کرده که فرمودند: خداوند در عوض شهادت حسین بن علی امامت را در ذریه او نهادند، و شفا را در تربتش قرار دادند و اجابت دعا را در زیر قبه او قبول فرمودند، ایام زائرین آن حضرت از عمر آنها حساب نمیشود، راوی گوید: به امام صادق عرض کردم: این خصلت به حسین میرسد فرمود: خداوند او را در منزل پیغمبر و با آن حضرت جای داده است، در این هنگام حضرت صادق علیه السّلام این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ.

اخبار در این باره و این باب زیاد است و احصاء آن ممکن نیست و همین اندازه برای روشن شدن مطلب کافی است، و اینک چند روایت که در باره حسنین علیهما السّلام رسیده ذکر می‌شود (۶) ۱- عتبه بن غزوآن گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنماز مشغول میشدند و حسنین علیهما السّلام می‌آمدند و در پشت آن جناب سوار میشدند، و آن حضرت آنان را برمیداشت و در دامنش میگذاشت و میبوسید، گروهی میگفتند: یا رسول الله آنان را دوست داری؟

فرمودند چرا دوست ندارم این‌ها مانند دو دسته گل هستند که خداوند در دنیا به من داده است. (۱) ۲- سلمان فارسی گوید: پیغمبر فرمود: حسنین دو فرزند من هستند هر کس آنان را دوست بدارد مانند این است که مرا دوست داشته باشد و هر کس مرا دوست داشته باشد خداوند را دوست داشته و کسانی که خدا را دوست داشته باشد به بهشت داخل خواهند شد، و کسانی که بغض آنان را در دل داشته باشد مرا دشمن داشته و کسانی که دشمن من باشند خداوند دشمن آنها است، و دشمنان خداوند برو در جهنم افکنده خواهند شد. (۲) ۳- ابو عوانه مرفوعاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که حسنین دو گوشواره عرش خداوند هستند، بهشت گفت: خداوند تو ضعفاً را در من جای دادی خداوند فرمود: من تو را به حسنین زینت دادم باز هم رضایت نداری، در این هنگام بهشت مانند نو عروسان بر خود بالید و سکوت کرد. (۳) عبد الله بن بریده گوید: از پدرم شنیدم میگفت: روزی حضرت رسول برای ما خطبه میخواندند، در این هنگام حسنین در حالی که دو پیراهن قرمزی در بر داشتند از راه رسیدند، و در هنگام راه رفتن بزمین

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

می‌افتادند، پیغمبر از منبر فرود آمد و آن‌ها را گرفت و در مقابل خود نشانید، پس از این فرمود: خداوند راست گفته که: اموال و اولاد سبب آزمایش شما هستند، من این دو کودک را دیدم بر زمین می‌افتند دلم آرام نگرفت لذا سخن خود را قطع کردم و آن‌ها را از زمین بلند کردم.

روایات در باب زیارت آن جناب و فضیلت تربت و مناقب او زیاد است و بهمین اندازه کافی است

(شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام)

(۵) اهل سیر روایت میکنند که پس از شهادت حضرت مجتبی علیه السلام شیعیان در عراق به جنب و جوش افتادند و به حسین بن علی نوشتند معاویه را از خلافت خلع کند، سید الشهداء علیه السلام بعنوان اینکه با معاویه عهد و صلح انجام گرفته پیشنهاد آنان را رد کردند.

مرگ معاویه و اقدام امام حسین: هنگامی که معاویه از دنیا رفت و این در نیمه رجب سال شصت هجری بود، یزید بن معاویه برای ولید بن عتبه که در مدینه والی بود نوشت که از حسین بن علی برای وی بیعت بگیرد، ولید دنبال امام حسین فرستادند و او را برای اجرای دستور یزید دعوت کردند. (۱) سید الشهداء علیه السلام از نیت او خبر داشت و میدانست که این دعوت از برای چیست در این هنگام گروهی از خویشاوندان خود را طلبید و آنان را امر کرد تا سلاح خود را بردارند و بر در دار الاماره بنشینند، سید الشهداء فرمود: هر گاه فریاد مرا شنیدید به دار الاماره حمله کنید، و از من نترسید.

امام حسین علیه السلام نزد ولید رفتند، ولید فوت معاویه را به او اطلاع داد، حسین علیه السلام کلمه استرجاع بر زبان جاری کردند، پس از این ولید نامه یزید را برای او خواندند، حضرت فرمود: شما در نهان به بیعت من راضی نخواهید شد صبر کنید تا خواسته شما را در میان اجتماع انجام دهم ولید گفت: مانعی ندارد.

سید الشهداء فرمود: فردا در این باره تصمیم خواهیم گرفت، ولید گفت مانعی ندارد، مروان که در مجلس حاضر بود اظهار داشت اگر اکنون حسین را آزاد بگذاری و از وی بیعت نگیری دیگر دست به او پیدا نخواهی کرد تا آنگاه که عده کثیری کشته گردند، اکنون لازم است که از وی بیعت بگیری یا در این مجلس گردن او را بزنی!.

امام حسین علیه السلام به خشم آمد و فرمود: ای پسر زرقاء تو مرا میکشی یا او؟! بخداوند سوگند دروغ گفתי و مرتکب معصیت شدی و بلافاصله از مجلس بیرون شد، مروان بولید گفت: تو از حرف من سرپیچیدی، ولید گفت: وای بر تو ای مروان به خداوند سوگند اگر تمام زمین‌هایی که آفتاب بر آن می‌تابد بمن بدهند من در خون حسین شرکت نمیکنم، و من عقیده دارم کسی که در خون حسین شرکت کند میزان اعمالش سبک خواهد شد.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

مروان گفت: اگر مطلب چنین است پس حق با شما است، سید الشهداء علیه السلام شب را در منزلش اقامت کرد، و ولید نیز با عبد الله بن زبیر که از بیعت یزید سر پیچیده بود اشتغال داشت، عبد الله بن زبیر در همین شب بطرف مکه حرکت کرد و ولید بدنبال او مردانی را فرستاد ولی او را پیدا نکردند. (۱) در ساعات آخر روز دیگر دنبال حسین علیه السلام فرستادند و او را برای بیعت دعوت کردند، حضرت فرمود: امشب را هم بما مهلت بدهید تا فردا تصمیم بگیریم، آنان هم از آن جناب دست برداشتند، امام حسین علیه السلام دو شب به آخر رجب مانده از مدینه بیرون شدند و به اتفاق فرزندان و برادران و برادرزادگان و خاندانش بطرف مکه حرکت نمودند، جز محمد بن حنفیه که با آن حضرت بیرون نشد.

خروج امام از مدینه، ورود به مکه و اعزام مسلم به کوفه: سید الشهداء در هنگام خروج از مدینه آیه شریفه **فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** قرائت کردند، و در روز سوم شعبان وارد مکه شدند و این آیه را خواندند **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ**. در این هنگام اهل مکه دسته دسته بطرف آن حضرت می آمدند و عبد الله بن زبیر نیز هر دو روز یک بار در خدمت آن حضرت حاضر میشد، و لیکن از بودن سید الشهداء سلام الله علیه در مکه ناراحت بود، زیرا میدانست با بودن حسین بن علی مردمان حجاز با وی بیعت نخواهند کرد.

در این گیر و دار مردم کوفه از فوت معاویه مطلع شدند و از خروج سید الشهداء از مدینه بطرف مکه با خبر گردیدند، شیعیان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی پیرامون یک دیگر جمع شدند و گفتند: معاویه از دنیا رفته و اینک حسین در مکه اقامت دارد و از بیعت یزید امتناع کرده است، شما که پیروان او و پدرش هستید او را یاری کنید.

اکنون اگر تصمیم دارید در مقابل او جهاد کنید و با دشمنانش بجنگید، برای او بنویسید و عده ای را نیز بطرف او بفرستید، و حسین بن علی را بکوفه دعوت کنید، در این هنگام امراء قبائل و شیوخ عشائر برای آن جناب نوشتند که اکنون باغ ها و مزارع ما سر سبز و خرم است شما بطرف ما بیایید و در اینجا لشکریان فراوانی در خدمت شما آماده هستند. (۱) سید الشهداء علیه السلام پس از اینکه نامه های آنها را خواندند برای آنان نوشتند که جماعتی از طرف شما آمده اند و نامه هایی با خود آورده اند، من از مقصود شما مطلع شدم، و اینک برادر و پسر عم خود را که مورد اعتماد و محل اطمینان من است بسوی شما روانه میکنم و اگر چنانچه وی از شما اطمینان پیدا کند و فداکاری شما را مشاهده کند و برای من بنویسد من بطرف شما خواهم آمد.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را طلبیدند و به اتفاق قیس بن مسهر صیداوی و عماره بن عبد الله سلولی و عبد الرحمن بن عبد الله ازدی بطرف کوفه فرستادند، مسلم پس از اینکه بکوفه وارد شد در منزل مختار بن ابی عبیده منزل کرد، شیعیان در نزد او حاضر شدند و با وی بیعت کردند، در حدود هژده هزار نفر با وی بیعت کردند، و مسلم جریان را برای سید الشهداء نوشت و او را بطرف کوفه فرا خواند.

در این هنگام نعمان بن بشیر از طرف یزید حکومت کوفه را بعهده داشت، عبد الله ابن مسلم حضرمی برای یزید نامه ای نوشت و جریان کار مسلم بن عقیل را به او گزارش داد، و به یزید توصیه کرد اگر بکوفه احتیاج داری مرد نیرومندی را به این جا روانه کن، زیرا نعمان بن بشیر مرد ضعیفی است، عمر بن سعد هم به همین مضمون برای یزید نامه ای فرستاد.

هنگامی که این نامه ها بیزید رسید و او از جریان و اوضاع و احوال کوفه اطلاع پیدا کرد، سرحون غلام پدرش را احضار کرد و با او به مشورت پرداخت، یزید بن معاویه بر عبید الله بن زیاد خشمگین بود، سرحون به او گفت: اگر معاویه در امری بتو نصیحت میکرد رأی او را قبول میکردی؟ یزید گفت: من از حرف او عدول نمی کردم.

در این هنگام سرحون نامه ای بیرون آورد که معاویه قبل از فوتش حکومت بصره و کوفه را به عبید الله بن زیاد داده بود، یزید چون این نامه را مشاهده کرد حکومت این دو شهر را به او واگذار نمود، و نامه ای هم به ابن زیاد نوشت که فوراً بطرف کوفه حرکت کن و مسلم بن عقیل را دستگیر کن و بقتل برسان و یا از آن محل دور نما. (۱) هنگامی که نامه یزید بوی رسید فوراً جماز را طلبید و به اتفاق مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن اعور اسلمی و اهل بیت و خدمش بطرف کوفه حرکت کرد، در هنگام دخول کوفه عمامه سیاهی بر سرش بسته بود و مردم خیال میکردند حسین بن علی علیهما السلام وارد کوفه شده است، وی از هر جمعیتی که عبور میکرد مردم میگفتند: خوش آمدید ای پسر پیغمبر!

ابن زیاد از شنیدن این کلمات بسیار ناراحت میشد، مسلم بن عمرو گفت: دور شوید این امیر عبید الله بن زیاد است، عبید الله با یاران و خدمش رفتند تا وارد دار الاماره شدند، نعمان بن بشیر درب دار الاماره را بست و از ورود آنها جلوگیری کرد، هنگامی که فهمید شخص تازه وارد عبید الله بن زیاد است درب را باز نمود.

روز بعد از ورودش دستور داد تا مردم را برای اجتماع در مسجد دعوت کنند، و پس از آن خود بمنبر رفت، و برای مردم سخنرانی کرد و گفت: امیر المؤمنین یزید ابن معاویه مرا حاکم شهر شما کرده است و به من امر کرده است تا از مظلومین دفاع کنم و از محرومین حمایت نمایم، و به مردمان وفادار به خاندان او احسان کنم، و مخالفین و دشمنان او را با شمشیر و تازیانه بزنم.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

اکنون همگان از خودشان بترسند و در جریان کار و زندگی خود راستگو باشند پس از این کلمات از منبر فرود آمد و دستور داد تا مردم را در شکنجه و عذاب قرار دادند هنگامی که مسلم از جریان کار عبید الله بن زیاد مطلع شد و فهمید که وی بکوفه آمده و در مجلس برای مردم خطبه خوانده از منزل مختار بیرون شد و به منزل هانی آمد و در آنجا ساکن شد.

در این هنگام شیعیان در نهانی با وی ملاقات میکردند، شریک بن اعرور نیز در منزل هانی وارد شده بود و در آنجا مریض بود، به شریک گفتند: عبید الله بن زیاد میل دارد از شما عیادت کند، شریک به مسلم بن عقیل گفت: این لعین میل دارد از من احوال پرسى کند، هنگامی که به اطاق وارد شد و در جای خود نشست فوراً وارد شوید و او را بقتل برسانید، اگر عبید الله را بخشی کار تمام است و بار دیگر به کوفه مسلط خواهی شد، و اگر زنده ماندم بصره را هم در تصرف تو خواهم آورد. (۱) پس از مدتی ابن زیاد وارد شد و لیکن مسلم بطرف ابن زیاد بیرون نشد، پس از اینکه ابن زیاد از منزل هانی بیرون شد، شریک بن عبد الله گفت: چرا به وعده وفا نکردی؟ مسلم گفت: پیغمبر فرموده: مسلمان بطور ناگهان و بدون اطلاع کسی را نمیکشد، شریک گفت به خداوند سوگند اگر او را کشته بودی یک کافر فاسقی را از میان برداشته بودی و بعد از مختصری شریک از دنیا رفت.

عبید الله بن زیاد «معقل» غلام خود را طلبید و به او سیصد درهم داد و گفت اکنون یاران مسلم را پیدا کن و بگو من میل دارم این درهم را به مسلم بدهم تا او با دشمنانش جنگ کند، هر گاه اطمینان پیدا کردند و بگفتارت اعتماد نمودند، به اتفاق آنها حرکت کنید و از مکان مسلم بن عقیل برایم خبری بیاورید.

معقل این درهم را برداشت و بطرف مسجد آمد و در نزد مسلم بن عوسجه نشست، و گفت: ای بنده خدا من از اهل شام هستم و خداوند به دوستی اهل بیت بر من منت نهاده است مسلم گفت: خداوند را شکر میکنم که مرا با شما آشنا کرد و لیکن دوست داشتم قبل از اینکه این طاغیه از بین برود کسی مرا از دوستان اهل بیت نداند معقل گفت: شما از من جز خیر چیزی نخواهی دید، اینک از من بیعت بگیری مسلم از وی بیعت گرفت و به او گفت: باید مطلب را مکتوم نگهداری و بکسی ابراز نکنی، پس از این گفت: چند روزی به منزل ما رفت و آمد کن تا برای شما اذن ورود بگیرم، بعد از چندی معقل خدمت مسلم بن عقیل رسید و با او بیعت کرد، و درهم را به خازن بیت المال داد، و این مرد لعین همواره از اول تا آخر وقت در مجلس حاضر میشد، و کلیه جریان را گزارش میداد. هانی بن عروه فهمید که عبید الله بر وی خشمگین است و نظر سوئی به او دارد لذا از شرکت در مجلس او خودداری میکرد و تمارض مینمود، ابن زیاد گفت: من هانی را نمی بینم، گفتند: وی مریض است، گفت: اگر میدانستم وی مریض است از وی عیادت میکردم. (۱) در این هنگام

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل

محمد بن اشعث و عمرو بن حجاج زبیدی و اسماء بن خارجه را احضار کرد و گفت: من نمیدانم چرا هانی در نزد ما حاضر نمیشود؟ گفتند: ما نمی دانیم ولی میگویند وی مریض است، گفت او مریض نیست بمن اطلاع داده اند وی درب منزل خود می نشیند، اینک نزد او بروید و وی را در نزد ما حاضر کنید.

فرستادگان ابن زیاد بطرف منزل هانی رفتند و او را درب منزلش دیدند و گفتند: چرا در مجلس عبید الله شرکت نمیکنید، گفت: من مریض هستم، گفتند: به او اطلاع داده اند شما در منزل خود می نشینید اکنون وی شما را احضار کرده است هانی فوراً لباس پوشید و بر مرکب سوار شد و در نزد ابن زیاد حاضر گردید، هنگامی که چشم ابن زیاد بر وی افتاد گفت:

ارید حیاة و یرید قتلی عذیرک من خلیک من مراد

هانی گفت: مطلب از چه قرار است، گفت: در منزل خود بر علیه یزید و مسلمین تحریک میکنی، مسلم بن عقیل را در منزلت راه داده ای و مردم را پیرامون وی جمع کرده ای و اسلحه برای وی فراهم میکنی هانی گفت: من این کارها را نکرده ام، گفت آری تو این کارها را انجام میدهی، پس از این دستور داد معقل در مجلس حاضر شد و جریان را در حضور هانی گفت.

در این هنگام هانی فهمید که وی جاسوس ابن زیاد بوده است و کلیه مطالب و اخبار را در اختیار ابن زیاد گذاشته است، هانی گفت: وی خودش بمنزل من آمد و من او را دعوت نکرده ام، هنگام ورود او من شرم کردم وی را به منزلم راه ندهم و اینک عهد و پیمان می بندم که نسبت بتو بدی نکنم، اکنون اگر میل داری او را بتو تحویل دهم و یا از منزلم بیرون کنم هر جا میل دارد برود. عبید الله گفت: اکنون بروید او را بیاورید، هانی گفت: من او را نزد تو نخواهم آورد، گفت: اکنون یا مسلم بن عقیل را حاضر کن و یا گردنت را خواهم زد، هانی گفت: اگر مرا بکشی شمشیرهای کشیده، پیرامونت را خواهند گرفت، او خیال میکرد عشیره اش از وی حمایت خواهند کرد. (۱) ابن زیاد گفت: آیا با شمشیرهای کشیده مرا میترسانی، نزدیک من بیا، در این هنگام ابن زیاد با چوبی که در دست داشت بر صورت او زد و بینی او را شکست و خون روی لباسهای وی روان شد، هانی دست خود را بطرف شمشیر یکی از شرطه ها دراز کرد تا ابن زیاد را مضروب سازد، ناگهان بر وی ریختند و در یکی از اتاقهای دارالاماره زندانی کردند، ابن زیاد گفت اکنون کشتن تو بر من لازم شد.

قیام و شهادت مسلم بن عقیل : جریان کار هانی به مسلم بن عقیل رسید و دستور داد تا مردم را برای قیام دعوت کنند، قبائل زیادی چون کنده، مذحج، اسد، تیم همدان آماده حرکت شدند، و مسلم بهر کدام از

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

قبائل یک پرچم داد و مردم بطرف مسجد هجوم آوردند و در یک لحظه مسجد و بازار پر از جمعیت شد، و تا شب پیرامون دار الاماره را احاطه کردند.

عبید الله بن زیاد با گروهی از مأمورین و بیست نفر از اشراف در دار الاماره نشسته بودند وی به رؤساء قبائل گفت: اینک بروید و مردم را از اطراف مسلم بن عقیل دور کنید، و آنها را بترسانید که فردا از طرف شام لشکریان زیادی خواهند آمد و همه شما را خواهند کشت و اموال شما را غارت خواهند کرد.

رؤساء قبائل هنگامی که سر خود را از پنجره بیرون میکردند تا مردم را از اطراف دار الاماره دور کنند مردم بطرف آنها سنگ پرتاب میکردند هنگامی که مردم تهدیدات آنها را شنیدند از اطراف مسلم پراکنده شدند مادران می آمدند فرزندان خود را می بردند و زنان شوهران خود را از معرکه بیرون میکردند.

هنگام نماز مغرب بیش از سی نفر با مسلم نماندند وقتی که این اوضاع و احوال را دید متوجه باب کنده شد هنگامی که بدر مسجد رسید فقط ده نفر با وی بودند و چون از در مسجد بیرون گردید کسی را با خود ندید تا وی را راهنمایی کند مسلم مدتی در کوچه های کوفه حرکت میکرد و نمیدانست کجا برود. (۱) در این وقت درب منزل زنی رسید که او را طوعه میگفتند و او درب منزل خود نشسته بود و انتظار فرزندش را میکشید مسلم بر وی سلام کرد و گفت ای کنیز خداوند مقداری آب بمن بدهید وی آب آورد و مسلم از آن آب نوشید و سپس گفت من در این شهر منزلی ندارم اکنون بمن جای استراحتی بدهید تا بعدا از شما تلافی کنم.

طوعه گفت: بعد از این چه بمن خواهی داد گفت من مسلم بن عقیل هستم و این مردم مرا فریب دادند و از منزل بیرون کردند گفت تو مسلم هستی؟ گفت آری من همانم گفت اینک داخل خانه شوید و او را در اطاقی غیر از اطاق خودشان جا داد و برای او فرش و غذا آورد مسلم در این شب غذا میل نکرد پس از این جریان پسرش از راه رسید و دید مادرش به اطاق زیاد رفت آمد میکند، از مادرش علت این موضوع را جویا شد.

طوعه گفت: ای پسر از این سئوالت صرف نظر کن گفت باید مرا از این جریان مطلع کنی مادر گفت: باید سوگند یاد کنی که این قضیه را جایی اظهار نکنی او نیز سوگند یاد کرد، وی جریان کار مسلم را بیسرش اطلاع داد، این زن کنیز اشعث بن قیس بود و از وی فرزندی نیز آورده بود.

پسر طوعه شب را خوابید و صبح رفت جریان را با عبد الرحمن بن محمد بن اشعث در میان گذاشت و او را از جای مسلم خبردار کرد او هم رفت پیدارش که در دار الاماره بوده مطلب را گفت بلافاصله ابن زیاد از قضیه مطلع شد و دستور داد فوراً مسلم را حاضر کنند.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

محمد بن اشعث باتفاق عبید الله بن عباس سلمی و هفتاد نفر دیگر حرکت کردند و بمنزل طوعه آمدند هنگامی که مسلم صدای پای اسبان را شنید و فریاد مردم را استماع کرد فهمید که دشمن نزدیک شده شمشیر خود را برداشت و بآنان حمله آورد، آنان نیز خانه را محاصره کردند مسلم با ضرب شمشیر آنها را از خانه بیرون کرد.

در این هنگام بکر بن حمران احمری شمشیری بر دهان مسلم زد و لب بالای او را قطع کرد مسلم با شمشیر خود ضربت محکمی بر وی زد و با شمشیر کشیده بطرف دشمن بیرون شد محمد بن اشعث گفت: تو را امان میدهم خودت را بکشتن نده و لیکن مسلم با آنها جنگ میکرد و میگفت:

اقسمت لا اقتل الا حراً انی رایت الموت شیئا نکرا

کل امرء یوما ملاق شرا اخاف ان اکذب او اغرأ

(۱) محمد بن اشعث گفت ما بشما دروغ نمی گوئیم و شما را گول نمیزنیم ناراحت نشوید اینها بنی اعمام تو هستند و تو را نخواهند کشت مسلم گفت اگر مرا امان نمیدادید من خود را بشما تسلیم نمی کردم پس از این استری آوردند و مسلم را بر آن سوار کردند و شمشیرش را از دستش گرفتند و در حالی که پیرامونش را گرفته بودند بطرف دارالاماره بردند.

مسلم بن عقیل علیه السلام در این هنگام از زندگی خود مأیوس شد و چشمانش پر از اشک گردید و گفت: این اول مکر است که نسبت بمن انجام دادید، سپس روی خود را بطرف محمد بن اشعث کرد و گفت: من میدانم که بزودی به امانت اعتنا نخواهند کرد و مرا خواهند کشت اکنون می خواهم سفارشی بتو بنمایم و اگر اهل خیر هستی سفارش مرا انجام بده میل دارم شخصی را از طرف من بفرستی تا حسین بن علی را که اینک بطرف کوفه حرکت کرده است خبر دهند تا از مسافرت خود بطرف عراق منصرف شود، و بگوید فرزند عقیل اکنون در دست دشمن اسیر است و تا شب برسد کشته خواهد شد، وی می گوید ای پسر عم جانم فدایت باد خود و خاندانت را در دست دشمنان قرار مده زیرا مردم کوفه وفا ندارند.

ای پسر عم پدرت از دست مردم کوفه همواره ناراحت بود و از خداوند طلب مرگ می کرد، و اینان همان افرادی هستند که پدر و برادرت را تنها گذاشتند مردم کوفه دروغ گو هستند و آدم کذاب دارای رأی و عقیده درستی نیست.

ابن اشعث گفت: من سفارشهای شما را انجام خواهم داد و به ابن زیاد خواهم گفت من وی را امان داده‌ام در این هنگام مسلم را نزد دارالاماره حاضر کردند، محمد بن اشعث قبلاً داخل شد و گفت: من مسلم را امان داده‌ام ابن زیاد برآشفت و گفت شما حق نداشتی وی را امان دهی من شما را فرستادم مسلم را نزد من حاضر

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

کنی. (۱) محمد بن اشعث سکوت کرد و از طرف ابن زیاد امر کردند مسلم را داخل کنند هنگام ورود مسلم بر وی سلام نکرد یکی از لشکریان گفت چرا بر امیر سلام نکردی مسلم گفت: اگر وی قصد دارد مرا بکشد هرگز بر وی سلام نخواهم کرد، و اگر از کشتن من صرف نظر کند آن وقت بر وی سلام خواهم کرد. ابن زیاد گفت بجان خودم سوگند تو را بطرزی خواهم کشت که در اسلام احدی را چنان نکشته باشند، مسلم گفت: تو سزاوارتر هستی در اسلام چیز تازه‌ای بدعت سازی و مردم را با بدترین وضعی بکشی و آنها را مثله کنی و روش بدی اتخاذ نمائی ابن زیاد در این هنگام وی را فحش داد و به حضرت سید الشهداء و امیر المؤمنین علیهما السلام و به عقیل ناسزا گفت: و مسلم هم سکوت کرد و با وی سخن نگفت، پس از این ابن زیاد دستور داد او را بالای دار الاماره ببرند و گردنش را بزنند و بدنش را پائین بیندازند مسلم گفت: اگر با من خویشاوندی داشتی مرا نمیکشتی، ابن زیاد گفت: کسی که از مسلم ضربت خورده است بیاید و گردن او را بزند، بکر بن حمران احمری را صدا زدند در نزد ابن زیاد حاضر شد، گفت: مسلم را بالای بام ببر و گردنش را بزن، در این وقت مسلم تکبیر میگفت و استغفار میکرد، و بر حضرت رسول صلوات میفرستاد، و میگفت: خداوندا بین ما و جماعتی که ما را فریب دادند حکم کن.

مسلم علیه السلام را بالای دار الاماره بردند و گردنش را زدند، و سپس سر و بدنش را پائین انداختند، ابن زیاد امر کرد هانی بن عروه را به بازار بردند و در آنجا او را گردن زدند، و در هنگام قتل میگفت: برگشت همه بسوی خداست، خداوندا با رحمت و خوشنودی خود بر ما ترحم کن، و در باره شهادت مسلم و هانی عبد الله بن زبیر اسدی گفته:

و ان كنت لا تدبرين ما الموت فانظري الى هانی فی السوق و ابن عقیل

الى بطل قد هشم السيف وجهه و آخر يهوى من جدار قتيل

پس از این ابن زیاد سر مسلم و هانی را برای یزید بشام فرستاد، و خروج مسلم در شهر کوفه روز سه شنبه هشتم ذی حجه واقع شد و بعضی هم گفته‌اند، در روز عرفه اتفاق افتاده است (۱)

خروج امام از مکه و حرکت به سمت کوفه : حضرت سید الشهداء علیه السلام روز خروج مسلم در کوفه از مکه بطرف عراق حرکت کردند، در هنگام اقامت آن جناب گروهی از مردمان حجاز و بصره پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند، و چون اراده کردند از مکه بیرون روند طواف خانه خدا و سعی بین صفا و مروه را انجام دادند و به این ترتیب حج خود را تبدیل به عمره کردند، زیرا بیم داشتند بنی امیه آن جناب را دستگیر کنند و بشام بفرستند.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

فرزدق گوید: من به اتفاق مادرم برای حج بیت الله عازم مکه بودم، در هنگام دخول حرم حسین بن علی را دیدم که از حرم خارج میشد و با خود ساز و برگ جنگ همراه داشت، گفتم: این لشکریان کجا میروند گفتند: حسین بن علی است، من خدمت آن جناب رسیدم و بروی سلام کردم و عرض نمودم: خداوند آرزوها و خواسته‌های تو را انجام دهد، پدر و مادرم قربانت گردد ای فرزند رسول خدا، اینک در این وقت به کجا قصد داری بروی؟

سید الشهداء سلام الله علیه فرمود: اگر در خروج از مکه عجله نکنم مرا خواهند گرفت، پس از این از من پرسید شما که هستی؟ گفتم: مردی از عرب هستم، و او بیش از این از من بازرسی نکرد، بعد از این فرمود: مردم را چگونه یافتی؟ عرض کردم از مرد بی طرفی سؤال میکنی و اکنون حقیقت را با شما در میان میگذارم، دلهای مردم متوجه شما است و لیکن شمشیرهای آنان هم برویت کشیده شده است! فرزدق گوید: من در این هنگام مسائلی راجع به حج و مناسک از وی پرسیدم وی پاسخ مرا داد و پس از این مرکب خود را بحرکت آورد و فرمود: سلام بر تو باد در این هنگام از هم جدا شدیم.

پس از فرزدق عبد الله بن جعفر به اتفاق یحیی بن سعید برادر عمرو بن سعید والی مکه خدمت سید الشهداء علیه السلام رسیدند و نامه از طرف عمرو بن سعید حاکم مکه به آن جناب دادند، حاکم در نامه خود حضرت سید الشهداء را تأمین داده بود، عبد الله و یحیی بن سعید هر چه کوشیدند سید الشهداء علیه السلام را برگردانند حضرت امام حسین به سخنان آنها توجهی نکرد و فرمود: من جدم را در خواب دیده‌ام و امر کرده است که من به این مسافرت مبادرت کنم. (۱) پرسیدند خواب از چه قرار است؟ فرمود: من این خواب را به احدی نگفته‌ام و تا خداوند را ملاقات نکنم به کسی ابراز نخواهم کرد، هنگامی که عبد الله از مراجعت سید الشهداء مایوس شد به فرزندان خود عون و محمد امر کرد تا در رکاب حسین بن علی حرکت کنند و در خدمت آن جناب جهاد نمایند، پس از این عبد الله و یحیی بطرف مکه حرکت کردند و سید الشهداء علیه السلام هم بسوی عراق روان شدند.

در این هنگام به عبید الله بن زیاد اطلاع دادند حسین بن علی بطرف عراق حرکت کرده است، وی حصین بن نمیر رئیس شرطه خود را فرستادند تا جلو حضرت سید الشهداء را بگیرد، این مرد با لشکریان خود از کوفه بیرون شد و در قادسیه فرود آمد.

حضرت امام حسین در سیر خود بطرف کوفه به «بطن الرمله» رسیدند و در آنجا فرود آمدند، برادر رضاعی خود عبد الله بن یقطر و یا بقولی قیس بن مسهر صیداوی را بطرف کوفه فرستادند و هنوز از شهادت مسلم بن عقیل خبری در بین نبود، سید الشهداء توسط قاصد نامه‌ای برای مردمان کوفه نوشتند و در آن از سیر

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النِّبوه السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل البیت و النِّبوه

خود بسوی کوفه اطلاع دادند حصین نمیر که سر راه کوفه را گرفته بود، قاصد سید الشهداء علیه السَّلام را دستگیر کرد و نزد عبید الله بن زیاد فرستاد، عبید الله گفت: اکنون بالای منبر بروید و حسین ابن علی را سب کنید، وی بالای منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد، و پس از این گفت: ای مردم اکنون حسین بن علی علیهما السَّلام فرزند فاطمه دختر پیغمبر که امروز بهترین مردم در روی زمین است بطرف شما می آید و من قاصد او هستم شما هر چه زودتر وی را اجابت کنید، پس از این عبید الله بن زیاد را لعن کرد و به او نفرین نمود در این هنگام عبید الله بن زیاد امر کرد او را از بالای دار الاماره بزمین انداختند در اثر انداختن او از پشت بام استخوان وی شکست، ناگهان مردی نزدیک شد و سر او را از تن جدا کرد، و گفت: من خواستم او را از درد و عذاب راحت کنم، هنگامی که خبر کشته شدن عبد الله بن یقطر به سید الشهداء رسید اشک در چشمانش نمایان شد سید الشهداء سلام الله علیه چون به «ثعلبیه» رسیدند از شهادت مسلم بن عقیل مطلع شدند، و فرمودند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و این کلمه را چند بار تکرار کردند خدمت حضرت عرض کردند: ای پسر پیغمبر از این جا مراجعت کنید، زیرا معلوم است شما در کوفه یاوری ندارید ما میترسیم مردم بر ضد شما باشند، در این هنگام به فرزندان عقیل نظر افکند و گفت: شما چه نظر دارید؟ جواب دادند نه به خدا ما بر نمیگردیم با آنان جنگ میکنیم یا خون مسلم را میگیریم و یا مانند او کشته میشویم. (۱) حضرت سید الشهداء علیه السَّلام فرمود: بعد از کشتن مسلم و هانی دیگر زندگی کردن معنی ندارد، پس از این نامه ای بیرون کرد و برای مردم خواند و خبر کشته شدن مسلم و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر را به آنان اطلاع داد و فرمود: شیعیان ما را تنها گذاشتند اینک هر کدام از شما میل دارید برگردید آزاد هستید.

در این هنگام گروهی از آنان بطرف راست و چپ حرکت کردند، و جز یاران آن جناب که از ابتداء با وی حرکت کرده بودند و جماعت قلیلی که بوی ملحق گردیدند کسی در اطراف سید الشهداء نماند حضرت امام حسین علیه السَّلام از این جهت این موضوع را ابراز داشتند که عده ای از اعراب برای نفع دنیوی در خدمت او حرکت میکردند و بعضی از آنان هم خیال میکردند سید الشهداء بشهری میرود که مردمان آن در انتظار او هستند و لذا حضرت واقع را برای این گونه مردم روشن کرد تا آنان از جریان قضیه مطلع باشند.

پس از این بسیر خود ادامه داد تا در «بطن عقبه» فرود آمد و در این منزل شیخی از بنی عکرمه بنام عمرو بن لوذان با آن جناب برخورد کرد این پیرمرد گفت: ای پسر رسول خدا تو را به خدا قسم میدهم از این راه مراجعت کن به خداوند سوگند شما رو به شمشیر و نیزه میروید این جماعتی که شما را دعوت کرده اند اگر خودشان با دشمنان تو جنگ کنند و شمشیر مهیا کنند آن وقت نزد آنها بروی مانعی ندارد.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود: ای بنده خدا مطلب بر من مخفی نیست، و لیکن خداوند برای من این طور تقدیر فرموده است - پس از این فرمود: به خداوند اینها از من دست برنمیدارند تا آنگاه که خون مرا بریزند، و هر گاه این عمل را انجام دهند خداوند کسانی را بر آنها مسلط خواهد کرد که آنها را ذلیل و خوار خواهند نمود.

پس از این کلمات بسیر خود ادامه دادند، در وسط روز هنگامی که راه میرفتند ناگهان یکی از یاران آن حضرت تکبیر گفتند، سید الشهداء علیه السلام فرمود: چرا تکبیر گفتی؟ گفت: من شاخه‌های نخل‌ها را مشاهده میکنم، گروهی از یاران حضرت اظهار داشتند ما در این سرزمین تا حالا نخلی مشاهده نکرده‌ایم فرمود: پس چه می‌بینید؟

عرض کردند: به خداوند سوگند گوشه‌های اسبها است که مشاهده می‌شود. (۱) امام حسین علیه السلام فرمود: من هم به خداوند قسم این چنین می‌بینم، مختصری از این جریان گذشت که گردن‌های اسبها نمایان شد و حر بن یزید ریاحی با لشکریان خود از راه رسید و در مقابل سید الشهداء توقف کرد، حر بن یزید از قادیسیه حرکت کرده بود و حصین بن نمیر نیز با هزار سوار در آنجا مستقر شده بود.

در این هنگام که وقت ظهر بود امام حسین علیه السلام اقامه نماز کردند و حر نیز با لشکر پشت سر آن حضرت نماز خواندند، سید الشهداء پس از اینکه نماز را سلام دادند روی خود را بطرف مردم کردند و بعد از حمد خداوند و درود بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم اگر شما از خداوند بترسید و حق و حقدار را بشناسید، خداوند از شما راضی خواهد شد، و ما اهل بیت سزاوارتر هستیم به امر خلافت و امامت، و اگر شما در باره ما کراهت دارید و حق ما را نمیشناسید، و عقیده شما بر خلاف نامه شماست اینک مرا واگذارید تا از این راه مراجعت کنم.

مردم جواب دادند: به خداوند قسم ما از این نامه‌ها اطلاعی نداریم، سید الشهداء علیه السلام در این هنگام به عقبه بن سمعان فرمود: این دو خرجین را که نامه‌های مردمان کوفه در آن قرار دارد بیرون بیاور و آنها را بر زمین پراکنده کن تا این جماعت از قضیه مطلع شوند، حر گفت، ما از این جماعت نیستیم که برای شما نامه نوشته‌اند و ما مأمور هستیم هر جا تو را پیدا کردیم بکوفه ببریم.

سید الشهداء علیه السلام فرمود: مرگ از این بهتر است، پس از این به یاران خود فرمود: برخیزید و سوار شوید هنگامی که خواستند مراجعت کنند لشکریان حر سر راه آنها را گرفتند و آنان را از مراجعت باز داشتند، امام حسین علیه السلام به حر فرمودند مادرت بعزایت بنشیند، حر گفت: اگر کسی غیر از تو این سخن را بر زبان جاری کرده بود من هم نام مادر او را بر زبان جاری میکردم، و لیکن من قادر نیستم نام

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

مادرت را بزشتی ببرم. (۱) امام حسین علیه السلام فرمود: اینک میل داری با ما چه معامله‌ای انجام دهی حر گفت: شما را باید نزد عبید الله بن زیاد ببرم، فرمود: به خداوند قسم من همراه شما نخواهم آمد، حر گفت: من هم از شما دست برنمی‌دارم، در این هنگام گفتگو زیاد شد، و سرانجام حر عرض کرد: من مأمور نیستم با شما جنگ کنم، لیکن به من دستور داده‌اند که از شما مفارقت نکنم تا آنگاه که شما را بکوفه برسانم.

اکنون بهتر است بطرف چپ حرکت کنید تا من به عبید الله بن زیاد بنویسم و او را از جریان اطلاع دهم، امید است خداوند راه حل بهتری نشان دهد و من با شما دچار زد و خورد نشوم، سید الشهداء علیه السلام براه خود بطرف «قادسیه» ادامه داد و حر هم در خدمت آن جناب حرکت میکرد، و با حضرت میگفت: من میدانم اگر جنگ کنی کشته میشوی.

سید الشهداء سلام الله علیه و آله فرمود: مرا از کشته شدن میترسانی، من اینک در جواب تو گفتار برادر «اوس» را که برای پسر عمش میگفت میگویم، اوس اراده کرد از پیغمبر حمایت کند، پسر عمویش او را از عاقبت کار ترسانید و گفت: تو در جنگ کشته خواهی شد، اوس در پاسخ او اظهار داشت:

سأمضی ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما
و آسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثورا و ودّع مجرما

هنگامی که حر این کلمات را از سید الشهداء شنید از آن جناب دور شد، عقبه ابن سمعان گوید: ما اندکی با وی راه رفتیم، حضرت امام حسین همان طور که بالای اسبش نشسته بودند اندکی بخواب رفتند، هنگامی که از خواب بیدار شدند استرجاع کردند و حمد خداوند را بجای آوردند، و این موضوع را چند بار تکرار کردند در این هنگام علی بن الحسین اکبر علیهما السلام در حالی که بر اسب سوار بود پیش آمد و عرض کرد: ای پدر چرا کلمه استرجاع بر زبان راندی؟ فرمود: ای پسر من اندکی خوابم برد و در اثناء خواب مشاهده کردم سواری ظاهر شد و گفت: این مردم براه خود ادامه میدهند و مرگ هم در دنبال آنان روان است، و من دانستم که مقصود ما هستیم (۱) علی اکبر عرض کرد: ای پدر خداوند بشما بد ندهد آیا ما بر حق نیستیم؟ فرمود آری به خداوند سوگند که حق با ما است، عرض کرد: پس در این هنگام از مردن باکی نداریم، سید الشهداء فرمود: خداوند بشما جزا دهد هنگامی که صبح کردند و نماز را اداء نمودند با شتاب سوار شدند و بطرف چپ حرکت کردند و تصمیم داشتند یاران خود را متفرق کنند، حر بن یزید جلو آنها را می‌گرفت و بطرف کوفه حرکت میداد اصحاب سید الشهداء علیه السلام هم از رفتن بطرف کوفه امتناع میکردند و در همین گیر و دار بودند تا آنگاه که به سرزمین «نینوی» رسیدند در این هنگام از دور سواری رسید و به حر بن یزید سلام کرد و به سید الشهداء علیه السلام توجهی نمود این سواره نامه‌ای از طرف عبید

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الله بن زیاد برای حر آورده بود، عبید الله در نامه خود امر کرده بود که باید بر حسین اوضاع را تنگ بگیری و او را در زمینی بی آب و علف پیاده نمائی و این فرستاده مأمور است نزد شما باشد و اوضاع کارت را گزارش دهد.

ورود به کربلا و وقایع تا روز نهم محرم : حر بن یزید سید الشهداء را تکلیف کرد که در همین زمین بی آب و علف پیاده گردد، حضرت فرمود: وای بر تو مرا واگذارید که در این قریه نینوای ساکن شوم گفت: من قادر نیستم مطلب شما را برآورم این مرد از طرف عبید الله جاسوس است و من از وی بیم دارم، زهیر بن قین عرض کرد: به خداوند سوگند پس از این بر ما سخت خواهند گرفت اینک اجازه دهید با این قوم قلیل جنگ کنیم، قبل از اینکه لشکریان دیگری بیایند سید الشهداء علیه السلام فرمود: من دوست ندارم مبادرت به جنگ کنم، پس از این از اسب فرود آمدند و این جریان در روز پنجشنبه دوم محرم الحرام اتفاق افتاد روز سوم عمر بن سعد با چهار هزار سوار در کربلا حاضر شد و در نینوی فرود آمد عروه بن قیس احمسی را خدمت سید الشهداء فرستادند و گفتند: از حسین بن علی سؤال کنید برای چه آمده‌ای؟. (۱) عروه از جمله اشخاصی بود که برای آن حضرت نامه نوشته بود و لذا خجالت کشید این مأموریت را انجام دهد و پس از این به کلیه رؤساء لشکر این پیشنهاد را کرد و لیکن همگان از این قضیه منصرف شدند در این هنگام قره بن قیس حنظلی را نزد آن جناب روان کرد این مرد خدمت امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ابن سعد چنین میگوید حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند: مردمان شهر شما نوشتند که من بکوفه حرکت کنم، و اکنون اگر از این قضیه ناراحت هستید من مراجعت میکنم هنگامی که عمر بن سعد این موضوع را شنید خوشحال شد و گفت: امید است قضیه به مسالمت برگزار شود عمر بن سعد جریان را برای ابن زیاد نوشت و علت حرکت سید الشهداء را برای او بیان کرد.

عبید الله بن زیاد پس از اینکه نامه را خواند گفت: که جنگال‌های ما به حسین بن علی بند شده است میخواهد از دست ما رهائی یابد، ما هرگز به او مجال نمیدهیم، فوراً نامه‌ای برای عمر بن سعد نوشت و گفت: برسیدن نامه از حسین برای یزید بیعت بگیر، و اگر چنانچه این پیشنهاد را پذیرفت بعد تصمیم خود را خواهیم گرفت.

هنگامی که جواب عمر بن سعد رسید گفت: من خیال میکردم ابن زیاد پیشنهاد مرا قبول نکند، بلافاصله نامه‌ای دیگر از ابن زیاد رسید که بین حسین و آب فرات را بگیر و اجازه نده وی آب بخورد همان طور که عثمان را آب ندادند، ابن سعد بلافاصله عمر بن حجاج را با پانصد نفر سوار فرستادند و در کنار آب فرود آمدند و نگذاشتند سید الشهداء و یاران او آب بخورند، و این سه روز قبل از شهادت آن حضرت بود.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

عبد الله بن حصین ازدی فریاد میزد: ای حسین این آب صاف را می‌بینی به خداوند سوگند از این آب نخواهی خورد تا آنگاه که تشنه جان دهی، امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند هر چه زودتر وی را با لب تشنه بمیران، حمید بن مسلم گوید: به خداوند قسم او را دیدم آب میخورد تا آنگاه که شکمش پر میشد بلافاصله در اثر عارضه آب‌ها را قی میکرد و فریاد میزد از تشنگی مردم و او همواره فریاد تشنگی میزد تا آنگاه که جان سپرد. (۱) هنگامی که امام حسین مشاهده کرد لشکریان زیادی بکربلا می‌آیند برای ابن سعد پیام فرستادند که میل دارم با شما خلوت کنم، پس از این مدتی در نهانی با هم سخن گفتند، بعد از مذاکرات عمر بن سعد برای عبید الله بن زیاد نوشتند خداوند این آتش را خاموش گردانید، اینک حسین بن علی تصمیم گرفته است به جای اولش برگردد و یا در یکی از مرزها مسکن گزیند و مانند یکنفر مسلمان زندگی کند، و یا خودش بطرف یزید برود و اختلافات خود را با وی حل کند، این پیشنهاد هم برای تو و هم برای ملت صلاح است.

عبید الله بن زیاد پس از اینکه نامه عمر بن سعد را قرائت کرد گفت: نامه نصیحت آمیزی است، شمر بن ذی الجوشن که در مجلس حاضر بود بپا خواست و گفت: تصمیم گرفته‌ای پیشنهاد عمر بن سعد را قبول کنی، اینک حسین با پای خود در سرزمین تو قدم گذاشته، و در پهلویت جای گرفته است، به خداوند سوگند اگر وی از این محل برود قوت پیدا خواهد کرد و تو هم ضعیف خواهی شد، اینک باید حسین در فرمان تو داخل شود، پس از آن هر تصمیمی داری انجام بده.

ابن زیاد گفت: حرف شما حسابی است اینک این حکم را بگیر و بکربلا برو، اگر عمر بن سعد با حسین بن علی جنگ کرد شما چیزی بزبان نیاورید، اگر استنکاف ورزید خود فرماندهی لشکر را بعهده بگیر، و گردن او را بزن برای من بفرست، و نامه‌ای هم برای ابن سعد نوشت که من برای اصلاح خود و حسین شما را نفرستاده‌ام اکنون برسیدن نامه اگر حسین به پیشنهاد ما توجه نکرد بر وی حمله کن و آنها را بقتل برسان و پس از کشتن آنان را مثله نما.

پس از اینکه حسین و یاران او را کشتی بر ابدان آنها اسب تازی کن، من میدانم پس از کشته شدن اسب راندن بر ابدان آنان فائده ندارد و لیکن چون از زبانم گذشته باید انجام دهی، و اگر چنانچه به این حرف‌ها توجه کنی در نزد ما عزیز و محترم هستی و اگر میل نداری با حسین جنگ کنی از فرماندهی لشکر معزول میباشی و کارها را به شمر بن ذی الجوشن واگذار کن و او مأمور است فرمان ما را اجرا کند. (۱) هنگامی که شمر نامه ابن زیاد را به ابن سعد داد گفت: خداوند تو را به خاندانت نرساند و رویت را سیاه کند بد

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

پیشنهادی کردی، به خداوند سوگند حسین تسلیم نخواهد شد، زیرا جان علی بن ابی طالب در کالبد او وجود دارد، شمر گفت: پس نظر شما چیست؟

اکنون یا امر امیرت را اجراء کن و یا لشکر را بمن سپار، گفت: نه به خدا تو لیاقت فرماندهی را نداری، من در مقام امارت لشکر خواهم ماند و تو هم از پیادگان سرپرستی کن.

عمر بن سعد در غروب روز نهم حمله خود را بطرف سید الشهداء علیه السلام شروع کرد شمر آمد و فریاد زد فرزندان خواهران ما کجا هستند؟ در این هنگام عباس و جعفر و عثمان فرزندان علی علیه السلام بیرون شدند گفتند: چه میگوئی گفت: آمده‌ام و برای شما امان آورده‌ام، گفتند: خداوند تو را و امانت را لعنت کند، ما در امان هستیم ولی فرزند پیغمبر در امان نیست.

در این هنگام عمر بن سعد فریاد زد: ای سواران پروردگار اینک سوار شوید، مردم همگان سوار شدند و هنگام مغرب به طرف سید الشهداء حمله آوردند، سید الشهداء علیه السلام در خیمه نشسته بود و بر شمشیرش تکیه داشت، در این وقت سرش را روی زانو نهاده و به خواب رفته بودند، ناگهان شنیدند خواهرش زینب فریاد میکشد و می‌گوید: ای برادر فریادها را نمیشنوی؟.

حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: من حضرت رسول را در خواب دیدم فرمود: ای حسین در همین زودی نزد ما خواهی بود، زینب سلام الله علیها بر سر و صورت خود زد فریاد وا ویلاه کشید، سید الشهداء گفت: فریاد زن ای خواهرم اندکی ساکت باش خداوند تو را رحمت کند. عباس علیه السلام گفت: ای برادر جمعیت بطرف شما می‌آیند، حضرت از جای خود برخاستند و به ابو الفضل گفتند: اینک سوار شوید و نزد این جمعیت بروید و بگوئید شما از این حمله چه نظری دارید؟ عباس به اتفاق سی نفر سواره که در میان آنان زهیر بن قین و حبیب بن مظهر هم بودند جلو لشکر آمدند و گفتند: شما چه نظری دارید؟

جواب دادند از طرف امیر سفارش رسیده که شما را برای اطاعت از وی دعوت کنیم، و اگر چنانچه اجابت نکنید با شما جنگ نمائیم. (۱) حضرت ابو الفضل علیه السلام مراجعت کرد و جریان را به برادرش اطلاع داد، و در این هنگام یاران امام حسین مردم را موعظه میکردند و آنها را از جنگ باز میداشتند، حسین علیه السلام برادرش را فرستاد و گفت: به این جمعیت بگوئید امشب ما را مهلت دهند، تا نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم، ابو الفضل این موضوع را با آنان در میان گذاشت و آنان هم قبول کردند.

وقایع شب عاشورا : حضرت سید الشهداء علیه السلام یاران خود را جمع کرد، علی بن الحسین زین العابدین گوید: من نزدیک شدم تا به بینم پدرم به آنان چه میگوید و من در این هنگام مریض بودم، پدرم به

السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

اصحاب چنین می گفت: خدا را با بهترین وجهی ثنا می گویم و او را در حال سختی و پریشانی و در وقت خوشی و خرمی ستایش میکنم، پروردگارا تو را سپاس میگذارم که ما را نبوت گرامی داشتی، و قرآن را بما آموختی، و ما را در دین چشم بصیرت دادی.

اکنون من یاران با وفائی چون یاران وفادار خود ندیدم و اهل بیتی جز اهل بیت خود را نیکوکار و مهربان مشاهده نکردم، خداوند به شما پاداش نیکی دهد در مقابل این فداکاری که در باره من انجام دادید، اینک من بهمه شما اجازه میدهم که از این بیابان بیرون روید، و اکنون شب است شما همگان از تاریکی آن استفاده کنید و از این ورطه هولناک دور شوید.

خویشاوندان آن حضرت همگان بپا خواستند و عرض کردند: ما از این بیابان بیرون شویم برای اینکه پس از تو زندگی کنیم، خداوند همچو روزی را برای ما پیش نیاورد، قبل از همه عباس بن علی علیه السّلام در این باره سخن گفت و پس از آن جناب دیگران از وی پیروی کردند. (۱) در این هنگام سید الشهداء علیه السّلام روی خود را بطرف فرزندان عقیل کردند و فرمودند: شهادت مسلم برای خاندان شما بس است اکنون شما آزاد هستید و بهر کجا میل دارید بروید، آنان عرض کردند: سبحان الله، مردم در باره ما خواهند گفت فرزندان عقیل رئیس و پیشوا و بزرگ خاندان خود را ترک کردند و او را در نزد دشمنان تنها گذاشتند، به خداوند سوگند ما این کار را نخواهیم کرد، بلکه جان و مال خود را در راه تو فدا میکنیم، تا آنگاه که بشما ملحق شویم، خداوند سیاه گرداند زندگانی بعد از شما را.

پس از خویشاوندان حضرت امام حسین علیه السّلام مسلم بن عوسجه بپا خواست و گفت: ما تو را در مقابل دشمن تنها بگذاریم و حق تو را اداء نکنیم، نه به خداوند سوگند از خدمت شما نخواهم رفت تا آنگاه که نیزه خود را در سینه آنها فرو کنم و با شمشیر خود بر فرق آنان بزنم تا آنگاه که شمشیر در دست من باشد، به خداوند سوگند اگر کشته شوم و بعد سوزانده گردم و پس از این زندهام کنند از شما مفارقت نخواهم کرد تا خون خود را در راه تو بریزم، کشته شدن در راه تو یک بار بیشتر نیست و لیکن شرف و مجد آن همیشه خواهد بود.

بعد از مسلم زهیر بن قین برخاست و عرض کرد: به خداوند سوگند اگر هزار مرتبه مرا بکشند و بار دیگر زنده کنند حاضرم هر گونه فداکاری را انجام دهم و از جان شما و کودکان و خاندانت دفاع کنم، بعد از این دو نفر گروهی از یاران آن جناب در همین موضوع مطالبی گفتند و حضرت سید الشهداء علیه السّلام در باره آنان دعای خیر فرمودند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: من در این شب نشسته بودم و عمه‌ام زینب از من پرستاری میکرد، ناگهان پدرم در گوشه خیمه‌ای رفتند، چون غلام ابو ذر غفاری شمشیر پدرم را اصلاح میکرد و او را برای جنگ آماده میساخت، پدرم در این هنگام این اشعار را میخواند:

یا دهر أفّ لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأویل
من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل
و انما الأمر الی الجلیل و کلّ حیّ سالک سبیل

(۱) پدرم این ابیات را چند بار تکرار کرد، و من مقصود پدرم را فهمیدم و اشک در چشمان من جاری شد، و لیکن از گریه کردن خودداری کردم و سکوت نمودم؛ و دانستم بلاء نزدیک شده است، و اما عمه من هنگامی که این اشعار را شنید جزع و فزع کرد و چون زنان رقیق القلب هستند و در این گونه امور نمیتوانند صبر کنند.

زینب سلام الله علیها نتوانست خود را نگهدارد و با ناراحتی فوق العاده‌ای خود را به برادرش رسانید و گفت: کاش مرگ زندگی مرا از بین برده بود، اکنون که مادر و پدر و برادرم از دنیا رفته‌اند، ای جانشین گذشتگان و فریادرس بازماندگان، در این هنگام پدرم بطرف او نگاهی کرد و با چشمان اشکبار گفت: ای خواهرم شیطان حلم و صبر شما را نگیرد، اگر قطاه میتوانست از دست صیاد آسوده گردد به خواب می‌رفت.

زینب گفت: مثل اینکه از مرگت خبر میدهی اکنون دلم از این کلمه زخم بر داشت و روحم را در فشار قرار داد، در این وقت زینب سیلی بصورت خود زد و پیراهن خود را پاره کرد و از هوش رفت، حضرت امام حسین علیه السلام بر بالین خواهرش نشست و آب بر صورتش پاشید، و فرمود: ای خواهر از خداوند بترس و در مصائب صبر کن.

خواهرم اکنون بدان مردمان زمین میمیرند و اهل آسمان‌ها باقی نمیمانند، و همه ما سوی الله از بین خواهند رفت، خداوند بقدرت خود مردم را آفرید و مردم هم بسوی وی در حرکت هستند پدر و برادرم از من بهتر بودند رفتند، و هر مسلمانی باید به پیغمبر اقتداء کند سید الشهداء علیه السلام به این کلمات خواهرش را دلداری داد و گفت:

در مرگ من چهره نخراش و بی‌تابی نکن و پیراهنت را پاره نگردان، هنگامی که من از دنیا رفتم صبر نما، حضرت سجاد علیه السلام فرمود: پس از این زینب را آورد و در نزد من نشانید. پس از این سید الشهداء علیه السلام بطرف یاران خود بیرون شد و آنان را امر کرد خیمه‌های خود را نزدیک یک دیگر قرار دهند و از

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

یکسو با دشمن جنگ کنند و خیمه‌ها را پشت سر قرار دهند، بعد از این بخیمه مخصوصش مراجعت کرد و تمام شب را بنماز و استغفار گذرانید و یاران آن جناب هم بوی اقتداء کردند و بنماز و دعا پرداختند (۱)

وقایع صبح عاشورا: هنگامی که صبح دمید یاران خود را در صفوف منظمی قرار داد و این عمل پس از اداء نماز صبح انجام گرفت در این هنگام سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده در خدمت او بودند زهیر بن قین را در میمنه و حبیب بن مظهر را در میسره گذاشت و پرچم را بدست برادرش عباس داد و خیمه‌ها را پشت جبهه قرار دادند بعد از این امر کردند مقداری هیزم آوردند و در خندقی که در اطراف خیمه‌ها کنده شده بود آتش زدند از آن طرف عمر بن سعد اصحاب خود را جمع کرد بر میمنه لشکر عمرو بن حجاج را گذاشت و شمر بن ذی الجوشن را در میسره قرار داد فرماندهی سواران را بعروۀ بن قیس واگذار کرد و شبث بن ربیع را پیادگان گماشت، و این جریان در روز جمعه و یا شنبه اتفاق افتاد.

در این هنگام که صفوف طرفین منظم شد شمر بن ذی الجوشن گفت: یا حسین قبل از روز قیامت آتش روشن کرده‌ای؟! سید الشهداء علیه السلام فرمود ای فرزند زن بزچران تو اولی هستی که در آتش جهنم بسوزی، مسلم بن عوسجه قصد کرد تیری بطرف او بیندازد سید الشهداء علیه السلام وی را منع کرد گفت بمن اجازه بدهید این فاسق را با تیر بزنم زیرا وی اکنون هدف تیر واقع شده امام علیه السلام فرمود من دوست ندارم قبل از آنها شروع بجنگ کنم.

بعد از این سید الشهداء فرمود مرکبم را حاضر کنید سپس سوار شدند و با فریاد بلندی که همگان صدای او را میشنیدند آن قوم را مخاطب ساخته و گفت: ای گروه مردم سخنان مرا بشنوید و در کشتن من عجله نکنید تا شما را موعظه کنم و جریان کارم را توضیح دهم اگر انصاف بدهید خوشبخت خواهید شد و اگر مطلبم را قبول نکردید آن وقت تصمیم بگیرید تا بدون تحقیق در خون من شرکت نکنید که بعدا موجب

ندامت خواهد شد شما پس از اینکه گفته‌های مرا استماع کردید مأموریت خود را انجام داده و مرا مهلت ندهید، ولی من خداوندیست که قرآن را فرستاد و او صالحین را دوست دارد. (۱) در این هنگام که سید الشهداء علیه السلام در مقابل آنان قرار داشت خطبه بلیغی قرائت کرد که فصیح‌تر از آن بنظر نمیرسید و در خطبه پس از ستایش پروردگار و درود بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون مرا بشناسید و ببینید من که هستم پس از آن بخود مراجعت کنید و ببینید کشتن من سزاوار است و هتک من جایز است آیا من فرزند دختر پیغمبر و فرزند وصی او نیستم که اولین مؤمن و مصدق پیغمبر و قرآن بود آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست و جعفر طیار عموی من نمیباشد آیا بشما نرسیده است که حضرت رسول در باره

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

من و برادرم فرموده این دو فرزند من سید جوانان اهل بهشت هستند اکنون تصدیق کنید حرفهای مرا که همه‌اش حق است.

بخداوند سوگند از روزی که گناه دروغ گفتن را دانسته‌ام سخن کذب بر زبان جاری نکرده‌ام و اگر چنانچه گفتار مرا باور ندارید اینک از اصحاب حضرت رسول که در میان شما هستند مانند جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی زید بن ارقم و انس بن مالک قضیه را پرسید آنان شما را از صدق این مقال مطلع خواهند کرد، آیا این حدیث شما را منع نمیکند از این که میخواهید خون مرا بریزید.

شمر بن ذی الجوشن گفت: خداوند را بشک عبادت کرده باشد اگر کسی بداند تو چه میگوئی حبیب بن مظهر گفت: بخداوند سوگند من شما را می بینم که هفتاد مرتبه خدا را در حال شک و تردید عبادت کرده‌ای و من می دانم که تو در این گفتارت راست میگوئی، و نمیدانی چه بر زبان جاری میسازی زیرا خداوند بر دیده قلبت مهر زده است و تو از درک حقائق عاجز هستی سید الشهداء علیه السلام فرمود اگر این روایات را قبول ندارید از این که من فرزند پیغمبر هستم شکی ندارید، وای بر شما مگر کسی از شما را کشته‌ام که خون وی را از من مطالبه میکنید، و یا مال کسی از شما را خورده‌ام که از من مطالبه مال می کنید، و یا فردی از شما را مجروح کرده‌ام که اکنون میل دارید از من قصاص کنید کوفیان در جواب او سکوت کردند و مطلبی اظهار نداشتند. (۱) بعد از این فریاد زد ای شبت بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث آیا شما در نامه‌های خود برای من ننوشتید که میوه‌های ما رسیده و باغهای ما سرسبز و خرم شده اکنون بطرف ما بیائید که در این جا لشکریان ما آماده‌اند در خدمت شما جهاد کنند قیس بن اشعث گفت ما نمیدانیم شما چه میگوئید اکنون پیشنهاد پسر عمویت را قبول کن تا جانت محفوظ باشد.

سید الشهداء علیه السلام فرمود نه بخداوند سوگند دست ذلت بشما نخواهم داد و مانند بردگان فرار هم نخواهم کرد بعد از این فرمود: ای بندگان خدا من پروردگار خود و شما پناه میبرم از اینکه مرا سنگباران کنید و به خداوند از هر متکبری که بروز حساب ایمان ندارد پناه می‌برم، بعد از این فرمایشات از مرکب بزیر آمد و فرمود تا عقبه بن سمعان او را عقال کند و مردم بطور دسته جمعی حمله خود را آغاز کردند در این هنگام حر بن یزید مشاهده کردند که لشکریان تصمیم دارند سید الشهداء را بکشند بعمر بن سعد گفت: آیا با حسین بن علی جنگ خواهی کرد؟ گفت: آری به خداوند جنگی خواهیم کرد که در آن دست‌ها و سرها از بدن جدا شوند گفت: مگر شما پیشنهاد او رضایت ندادید؟ عمر بن سعد گفت: اگر اختیار در دست من بود قبول می کردم لیکن عید الله بن زیاد پیشنهاد او را قبول نکرد.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

حر بن یزید پس از این مذاکرات به مردی از خویشاوندانش بنام قره بن قیس گفت: آیا اسبت را آب داده‌ای جواب داد آب نداده‌ام قره گوید من گمان کردم وی دوست دارد از جبهه جنگ کناره‌گیری کند و در جنگ شرکت نداشته باشد اگر حر بن یزید مقصودش را با من در میان می‌گذاشت من هم باتفاق او بطرف حسین علیه السّلام میرفتم.

حر بن یزید آرام آرام بطرف سید الشهداء علیه السّلام میرفت مردی بوی گفت: چرا تو را ناراحت می‌بینم؟ جواب داد بخداوند سوگند من خود را بین دوزخ و بهشت مشاهده می‌کنم پروردگار سوگند دوزخ را بر بهشت اختیار نخواهم کرد اگر چه قطعه قطعه‌ام کنند، بعد از این اسب را بحرکت آورد و خود را بحسین علیه السّلام رسانید و گفت: ای فرزند رسول خدا جانم فدایت گردد من آن کس هستم که بر تو سخت گرفتم و در این سرزمین فرود آوردم و گمان نداشتم این مردم با تو این معامله را بکنند (۱) به پروردگار سوگند اگر میدانستم قضیه این چنین خواهد شد، نسبت بشما هیچ اقدامی نمی‌کردم، و من اکنون از کرده خود پشیمان هستم آیا توبه من پذیرفته هست سید الشهداء علیه السّلام فرمود: آری خداوند توبه تو را خواهد پذیرفت از اسب پائین بیا، حرّ عرض کرد: من سواره باشم بهتر است از اینکه پیاده شوم من اکنون با همین حال سواری با دشمنان جنگ می‌کنم تا در آخرین لحظات زندگی از اسب فرود آییم، امام علیه السّلام فرمود: هر چه میل داری عمل کن.

حر بن یزید جلوی سید الشهداء روی خود را به مردم کرد و گفت: ای مردم کوفه مادران بعزای شما بنشینند و اشک بریزند، شما این بنده صالح را دعوت کردید و او هم دعوت شما را پذیرفت و بطرف شما آمد، اکنون قصد دارید وی را تسلیم دشمن کنید شما ادعا می‌کردید تا جان در بدن دارید با دشمنان او جنگ کنید، اینک از ادعای خود دست برداشتید و تصمیم گرفته‌اید وی را بکشید.

حسین بن علی را از هر طرف محاصره کرده‌اید و راه نفس کشیدن برای او نگذاشته‌اید و او را مانند اسیران بازداشت کرده‌اید و نمی‌گذارید در یکی از شهرها مسکن گزیند اکنون بین او و آب فرات گرفته‌اید و نمی‌گذارید زنان و کودکان و فرزندان او از این آب بیاشامند، سبحان الله یهود و نصاری و مجوس آزاد هستند از این آب بیاشامند و خوک‌های بیابان و سگ‌ها از این آب استفاده می‌کنند ولی فرزندان حضرت رسول را از خوردن آب منع می‌کنید.

اکنون کودکان حسین از تشنگی نزدیک است هلاک گردند، شما با فرزندان پیغمبرتان بد عملی انجام دادید، خداوند در روز قیامت شما را از خوردن آب منع خواهد کرد، در این هنگام عده‌ای بطرف او تیراندازی کردند، و او آمد در جلو سید الشهداء توقف کرد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

شروع جنگ و مبارزه و شهادت اصحاب امام : در این هنگام عمر بن سعد تیری بطرف خیام سید الشهداء علیه السلام انداخت و گفت گواهی دهید که من اولین کسی هستم تیر بطرف حسین بن علی انداختم، بعد از این تیراندازی شروع شد و مبارزین بمیدان آمدند، یسار غلام زیاد بن ایبه با عبد الله بن عمیر روبرو شدند، عبد الله بر وی شمشیری فرود آورد و او را از پا در آورد، بلافاصله سالم غلام عبید الله بن زیاد جلو آمد، اصحاب به عبد الله گفتند متوجه باشید غلام ابن زیاد در برابر شما ظاهر شده است. (۱) عبد الله متوجه نشد ناگهان شمشیری بطرف او آمد وی دستش را جلو برد ناگهان شمشیر بر وی فرود آمد و انگشتهایش را قطع کرد، عبد الله از این جریان ناراحت شد بر وی سخت حمله کرد و او را کشت، و بعدا رجز میخواند و میگفت:

إن تنكروني فأنا ابن الكلب إني امرء ذو مرّة و غضب فلست بالخوّار عند النكب

در این هنگام عمرو بن حجاج به طرف راست یاران سید الشهداء علیه السلام حمله کرد و چون نزدیک آن جناب رسیدند اصحاب امام حسین شروع به تیراندازی کردند، و در نتیجه اسبهای آنان از پیشروی خودداری کردند، و در این تیراندازی گروهی از اهل کوفه کشته شده و جماعتی هم مجروح گردیدند. مردی از بنی تمیم بنام عبد الله بن خوزه به طرف لشکریان حسین علیه السلام آمد، به او گفتند: مادرت در عزایت گریه کند کجا میروی؟ گفت: من به خداوند کریم و شفیع مطاع قدم میگذارم، امام حسین علیه السلام فرمود: این مرد کیست؟ عرض کردند این فرزند خوزه است، فرمود: خداوندا او را در آتش بیاندا. در این هنگام اسب عبد الله رم کرد و یک پای او از رکاب درآمد و پای دیگرش در رکاب ماند، و خود بزمین کشیده میشد، مسلم بن عوسجه از راه رسید و یک پای او را قطع کرد، و بعد از این اسب وی را در زمین کشانید تا جانش از بدنش بیرون شد و به آتش جهنم ملحق گردید، و در این وقت آتش جنگ گرم شده بود و گروهی از طرفین کشته شدند، حر بن یزید به طرف لشکر عمر بن سعد حمله کرد و این بیت را که از عنتره بود میخواند:

ما زلت أرميهم بغرّة وجهه و لبانه حتى تسربل بالدم

(۱) بعد از این مردی از بنی حارث بیرون شد و بدست حر کشته گردید، پس از او نافع بن هلال آمد و گفت:

أنا ابن هلال البجلي أنا على دين علي

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

مزاحم بن حریث در مقابل او ظاهر شد و گفت: من بر دین عثمان هستم، نافع گفت: شما بر دین شیطان هستی، سپس بر او حمله آورد و وی را کشت.

در این وقت عمرو بن حجاج فریاد زد: ای مردم نادان شما میدانید در مقابل چه افرادی قرار گرفته‌اید و با چه جماعتی جنگ می‌کنید؟ شما با مردانی جنگ می‌کنید که خود را برای مرگ آماده ساخته‌اند، این جماعت از شجعان و سواران میدان جنگ هستند، اینک شما به تنهایی در مقابل آنان نروید، به خداوند سوگند این گروه اندک را با سنگ میتوان از بین برد، عمر بن سعد این نظریه را پسندید و گفت: کسی به تنهایی نباید در میدان جنگ برود.

عمرو بن حجاج با یاران خود از طرف فرات به سید الشهداء علیه السّلام حمله آورد، مدتی جنگ شدیدی در گرفت در این حمله مسلم بن عوسجه بروی زمین افتاد، پس از اینکه عمرو بن حجاج از معرکه بیرون شد و گرد و غبار فرو نشست مسلم بن عوسجه را روی زمین مشاهده کردند، سید الشهداء علیه السّلام خود را بر بالین او رسانید در حالی که هنوز جان از بدنش بیرون نشده بود، امام علیه السّلام فرمود: خداوند تو را رحمت کند جماعتی از مسلمین رفتند و شهید شدند و گروهی دیگر در انتظار شهادت هستند و در قضا و قدر خداوند تبدیلی نیست.

شمر بن ذی الجوشن به طرف چپ لشکر سید الشهداء حمله آورد، و به یاران و اصحاب آن جناب تاخت، و در اثر این حمله جنگ شدیدی در گرفت، اصحاب سید الشهداء علیه السّلام بر اهل کوفه سخت حمله کردند و آنها را از هم متفرق ساختند.

در این هنگام عروه بن قیس که رئیس سواران لشکر عمر بن سعد بود، برای وی پیغام فرستاد و گفت: سواران من در مقابل این عده قلیل مقاومت ندارند اکنون عده‌ای از تیراندازان را بفرست، و او چند نفر تیرانداز فرستاد، در این بین اسب حرّ بن یزید از پا در آمد و او پیاده جنگ میکرد و میگفت:

إن تعقرونی فأنا ابن الحرّ أشجع من ذی لبد هزبر

(۱) حر بن یزید همواره بر آنان حمله میکرد و با شمشیر خود بر فرق آنان میکوفت تا آن گاه که دسته جمعی بر وی حمله کردند و او را شهید نمودند، یاران سید الشهداء علیه السّلام با کوفیان سخت مقاومت کردند تا آنگاه که روز نصف شد و آفتاب بوسط السماء رسید حصین بن نمیر که فرماندهی تیراندازان را بعهدہ داشت به یاران خود امر کرد تا تیراندازی را شروع کنند و یاران امام حسین را تیر باران نمایند.

در اثر تیراندازی اسب‌ها از پا در آمدند و همگان بطور پیاده حملات خود را ادامه دادند، و مدتی جنگ بطور شدت ادامه داشت، شمر بن ذی الجوشن با عده‌ای بطرف خیام طاهرات حمله کردند و زهیر بن قین با

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

ده نفر که از اهل بیت حمایت میکردند آنان را دور کردند در این هنگام عده‌ای از یاران سید الشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند و چون جماعت آنها کم بود در هنگام ظهر جنگ به مرحله شدت و سختی رسید و اکثر یاران امام حسین علیه السلام از بین رفتند، حضرت در این وقت نماز خود را بطور نماز خوف بجا آوردند، حنظله ابن سعد شبامی در مقابل امام حسین ایستاد و بمردم کوفه گفت: ای گروه مردم من میترسم مانند روز احزاب گرفتار شوید، و از گرفتاری روز قیامت بترسید، ای گروه مردم حسین را نکشید که خداوند شما را گرفتار عذاب خواهد کرد و کسانی که بر حسین افتراء ببندند ضرر خواهند کرد، پس از این پیش آمد و مشغول جهاد شد تا آنگاه که شهید شد.

بعد از حنظله شیب غلام شاکر آمد، و گفت: سلام بر تو ای ابا عبد الله، اینک شما را به خداوند میسپارم، بعد از این کلمه بطرف میدان رفت و جنگید تا کشته شد، در این هنگام یاران سید الشهداء یکان یکان جلو رفتند و به شهادت رسیدند تا آنگاه که جز حسین و اهل بیت او کسی در خیام طاهرات نماند.

مبارزه و شهادت جوانان و اهل بیت سیدالشهدا: بعد از کشته شدن یاران امام حسین علی اکبر فرزند آن جناب که در آن روز نوزده سال «۱» از عمرش میگذشت و از زیباترین مردم بود بمیدان جنگ آمد و گفت

أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله أولى بالنبیّ و الله لا یحکم فینا ابن الدّعی
(۱) حضرت علی اکبر این چند بیت را مکرر خواندند، اهل کوفه از جنگ کردن با او خودداری میکردند، ناگهان مره بن منقذ عبدی نیزه‌ای به او زد و او را از بالای اسب بر زمین انداخت، مردم پیرامون او را گرفتند و با شمشیر بدن مبارک او را پاره پاره کردند، سید الشهداء علیه السلام خود را ببالین فرزندش رسانید و بالای سر او نشست و فرمود:

خداوند بکشد مردمی را که ترا کشتند. (۱) این جماعت خیلی جرأت پیدا کرده‌اند که به خداوند و رسول او اعتنائی ندارند در این هنگام چشمان آن حضرت پر از اشک شد، و گفت: پس از درگذشت تو خاک بر سر دنیا باد، زینب سلام الله علیها با شتاب خود را بمیدان رسانید، و فریاد زد:

ای برادر و ای پسر برادر تا آنگاه که آمد خود را بالای جنازه برادرزاده‌اش افکند. (۲) امام حسین علیه السلام خواهرش را برداشت و با خود بخیمه آورد، در این وقت یکی از لشکریان عمر بن سعد تیری بطرف عبد الله بن مسلم بن عقیل انداخت و عبد الله دست خود را در پیشانی نهاد تا تیر بر پیشانی او اصابت نکند، تیر بر دست او وارد شد و به پیشانی او رسید و دست و سر او را بهم دوخت، عبد الله در اثر این تیر نتوانست از جای خود حرکت کند، ناگهان تیری دیگر رسید و بقلبش اصابت کرد و او را شهید نمود.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

بعد از این عبد الله بن قطبه به عون بن عبد الله بن جعفر حمله کرد و او را شهید نمود، و عامر بن نهشل تمیمی به محمد بن عبد الله بن جعفر روی آورد و او را شهید کرد، حمید بن مسلم گوید: ناگهان کودکی بطرف ما آمد که گوئی چهره اش قرص قمر بود، در دستش شمشیری داشت و پیراهنی پوشیده و نعلینی در پا کرده که بند یکی از آنها پاره بود.

عمر بن سعد از دی گفت: به خداوند سوگند من اکنون این کودک را از پا در خواهم آورد، گفتم: تو چرا این کار را می خواهی انجام دهی شما صرف نظر کن یکی در میان این گروه پیدا می شود او را بکشد، این مرد بحرف من توجهی نکرد بوی حمله کرد و او را از پا در آورد، کودک گفت: ای عمو بفریادم برس، حسین بن علی مانند باز شکاری خود را به او رسانید و بر عمر بن سعد حمله کرد و با شمشیرش بازوی او را قطع نمود.

این مرد فریاد زد و لشکریان را بیاری طلبید در این بین جنگ مغلوبه شد و بدن کودک در زیر سم اسبان خورد شد، هنگامی که گرد و غبار فرو نشست دیدم حسین بالای سر او نشسته و میگوید: از رحمت خداوند دور باشند کسانی که تو را کشتند، و جدت در روز قیامت با این افراد مخاصمه خواهد کرد، بعد فرمود: گران است بر عمویت که او را بیاری میطلبی و او قادر نیست از شما دفاع کند، به خدا قسم دشمن او زیاد است و یاری کننده اش اندک. (۱) پس از این او را بر سینه گذاشت در حالی که پاهایش بر زمین کشیده میشد و او را با خود برد و در کنار بدن فرزندش علی اکبر نهاد، پرسیدم این کودک که بود؟ جواب دادند: او قاسم فرزند حسن بن علی است.

سید الشهداء علیه السلام در کنار خیمه نشسته و کودک شیرخواره اش را در دست گرفتند در این هنگام مردی از بنی اسد تیری بطرف حضرت رها کرد تیر آمد بگلوی طفل شیر خوار رسید و سرش را برید، امام حسین علیه السلام خون او را گرفتند و بر زمین ریختند «۱»، پس از این فرمودند: خداوندا اگر مصلحت ما این است که اکنون ما را یاری نکنی عواقب خیری بما مرحمت کن و از این ستمکاران انتقام ما را بگیر، بعد از این جنازه کودک شیرخوار را در میان شهداء گذاشت.

هنگامی که حضرت عباس بن علی مشاهده کرد خویشاوندانش یکی پس از دیگری شهید شدند، برادرانش را که از یک مادر بودند پیش خود خواند، و گفت: ای فرزندان مادرم اکنون که شما اولادی ندارید پیش روید و در راه خدا و رسولش جان خود را فدا کنید، عبد الله پیش آمد و جنگ شدیدی کرد بعد از این با هانی بن ثبیت حضرمی روبرو شد و بدست این پلید به شهادت رسید، پس از عبد الله برادرش جعفر آمد و او هم در

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

دست این شقی شهید شد، عثمان بن علی هم با تیر خولی بن یزید اصبحی از پا در آمد و بدست مردی از بنی دارم بشهادت رسید.

بعد از این کوفیان به حضرت سید الشهداء علیه السلام حمله کردند و لشکرگاه او را گرفتند، در این هنگام تشنگی بر آن جناب چیره شد و بطرف فرات روان شد و برادرش ابو الفضل عباس هم در مقابلش حرکت میکرد، سواران ابن سعد جلو او را گرفتند، در این میان مردی از بنی دارم فریاد زد جلو او را بگیرید و نگذارید خود را به آب برساند، امام حسین علیه السلام فرمود: خداوندا او را به تشنگی مبتلا گردان. (۱) این مرد از این کلمه خشمگین شد و تیری بطرف سید الشهداء علیه السلام انداخت و تیر به گلوی آن حضرت رسید، سید الشهداء دست خود را زیر گلویش گرفت و کف دستش پر از خون شد خون‌ها را بطرف آسمان پاشید و فرمود: خداوندا بتو شکایت میکنم از ستمهایی که به فرزند دختر پیغمبرت میکنند. بار دیگر بسوی خیام طاهرات مراجعه کرد و از تشنگی کاملاً بی تاب بود، در این هنگام لشکریان دور عباس را گرفته بودند و راه او را بطرف خیمه‌ها گرفته بود.

و او با کوفیان جنگ میکرد تا آنگاه که کشته شد، هنگامی که سید الشهداء از ساحل فرات برمیگشت شمر بن ذی الجوشن با گروهی از یاران خود جلو آن جناب را گرفتند، در این هنگام مردی بنام مالک بن یسر کندی شمشیری بر سر مبارک آن حضرت فرود آورد شمشیر از کلاه عبور کرد و به استخوان رسید و سر مبارکش را خون آلود کرد، سید الشهداء علیه السلام فرمود: دستت افلیح گردد تا از خوردن طعام و آشامیدن آب محروم گردی و خداوند شما را با ستمکاران محشور کند.

امام حسین علیه السلام کلاه را از سر برداشت و با پارچه‌ای سرش را محکم بست، و کلاه دیگری را طلبید و در سر گذاشت و عمامه‌ای هم بروی آن بست، در این هنگام شمر و یاران او از نزد آن جناب رفتند و حضرت مدتی در جای خود توقف کردند.

بار دیگر کوفیان مراجعت کردند و پیرامون وی را گرفتند، در این وقت عبد الله ابن حسن که کودکی نابالغ بود از راه رسید و در نزد سید الشهداء توقف کرد، زینب سلام الله علیها از راه رسید و خواست او را برگرداند، امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهرم عبد الله را برگردان و در نزد خود نگهدار عبد الله از مراجعت خودداری کرد و گفت: به خداوند قسم من از عمویم مفارقت نخواهم کرد، در این هنگام بحر بن کعب از راه رسید و شمشیر خود را حواله سید الشهداء علیه السلام کرد، عبد الله گفت: یا ابن الخبیثه میخواهی عمویم را بکشی، بحر شمشیر خود را فرود آورد عبد الله دستش را جلو شمشیر گرفت و در اثر این دستش قطع شد و از پوست آویزان گردید. (۱) عبد الله ناگهان فریادی کشید و مادرش را صدا زد، امام

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

حسین علیه السلام او را در بر گرفت و به سینه خود چسبانید، و گفت: ای پسرک من در این مصیبت صبر کن خداوند تو را بزودی به پدران شایسته‌ات ملحق خواهد کرد، بعد از این فرمود: خداوند این گروه را پس از خوشی از همدیگر پراکنده کن، و آنان را دسته‌های مختلفی قرار بده که همواره با هم در جنگ و ستیز باشند، حکام آنها را از آنها راضی قرار مده، پروردگارا این جماعت ما را دعوت کردند تا از ما یاری کنند، بعد از این بر ما حمله آوردند و سر انجام ما را کشتند.

در این وقت پیادگان و افراد ولگرد و هر جایی از هر طرف حمله آوردند، و بقیه یاران امام علیه السلام را کشتند، تا وقتی که جز سه و چهار نفر باقی نماندند، سید الشهداء پس از مشاهده این وضع زیر جامه‌ای خواستند و او را پاره کردند و پوشیدند، و این را از این جهت که دیگران در وی طمع نکنند انجام دادند.

وداع، مبارزه، شهادت و وقایع بعد از شهادت سیدالشهدا: در این هنگام جز دو سه نفر بیشتر از اهل بیت او باقی نماندند، وی به تنهایی به لشکر حمله آورد و آنان را از خود دفع میکرد، و این سه نفر هم که از آن جناب حمایت میکردند کشته شدند، امام حسین علیه السلام در این وقت زخم زیادی برداشته بود و از سر و صورت و بدن مبارکش خون جاری میشد، و در اثر حملات سید الشهداء مردم متفرق میشدند.

حمید بن مسلم گوید: به خداوند سوگند من کسی را مانند حسین بن علی ندیدم که فرزندان و برادران و خویشاوندانش کشته شده باشند؛ و او با قوت قلب و دل نیرومند بر صفوف دشمن حمله کند، و آنان را از هم متفرق سازد، هر گاه پیادگان بر وی حمله میکردند او با شمشیرش آنها را پراکنده میکرد و چون بزها که از گرگ فرار میکنند از وی دور میشدند. (۱) هنگامی که شمر بن ذی الجوشن این وضع را مشاهده کرد، به تیراندازان فرمان داد تا سید الشهداء را تیر باران کنند، در اثر تیراندازی بدن مبارکش مانند قنفذ شد حضرت در اثر جراحات زیاد از حمله خودداری کرد، و آنان در مقابلش ایستادند، شمر فریاد زد چرا صبر کرده‌اید، بار دیگر از هر طرف حمله آوردند.

ذراعۀ بن شریک شمشیری بر کتف آن جناب فرود آورد و سنان بن انس هم نیزه بر آن حضرت زد و در اثر همین نیزه امام حسین علیه السلام از بالای اسب بر زمین افتاد، خولی ابن یزید از اسب بزیر آمد تا سر مبارک او را از بدن جدا سازد و لیکن دستش لرزید، در این هنگام شمر رسید و گفت: خداوند دستت را بشکند چرا میلرزی؟، شمر از اسب بزیر آمد و سر مبارک وی را از تن جدا کرد و بخولی داد و گفت: اینک برای ابن سعد ببر.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام لباس‌های آن جناب را غارت کردند، پیراهنش را اسحاق بن حویه حضرمی و عمامه‌اش را هم اخنس بن شریق برد، شمشیرش را نیز مردی از بنی دارم برداشت، و سپس خیمه‌ها و شتران و اهل بیت حضرت را غارت کردند.

حمید بن مسلم گوید: بخداوند سوگند من زنان و دختران و خواهران و اهل بیت او را دیدم که لباس‌های خود را بیرون می‌کردند و بمردم میدادند تا مردم به آنان نزدیک نشوند پس از این بطرف علی بن الحسین رفتیم و او روی بستر مرض افتاده بود عده از رجاله و ولگردان که با شمر بودند گفتند: این بیمار را هم بکشیم گفتیم: سبحان الله این کودک است و علاوه مریض هم هست من کوشیدم و جماعت را از وی دفع کردم.

در این هنگام عمر بن سعد بطرف خیام طاهرات آمد و زنان هنگامی که او را دیدند ضجه و شیون کردند ابن سعد بیاران خود گفت هیچ کدام از شما حق ندارید به این زن‌ها صدمه برسانید و یا بچادرهای آنان نزدیک شوید و به این جوان مریض هم آسیبی نزنید.

زنان حضرت سید الشهداء علیه السلام از ابن سعد خواستند تا لباس‌های غارت شده آنان را باز دهند و بوسیله آن بدنهای خود را بپوشند ابن سعد گفت: هر کس لباس‌های این‌ها را غارت کرده است برگرداند، راوی گوید بخداوند سوگند هیچ کدام از آنها بحرف ابن سعد توجهی نکردند سپس گروهی از یاران خود را بر اهل بیت محافظ قرار داد و گفت از اینها سرپرستی کنید. (۱) بعد از این بخیمه خود مراجعت کرد و گفت: کدامیک از شما حاضرید بر بدن حسین بن علی اسب بتازید؟ ده نفر از کوفیان که از جمله آنان اسحاق بن حویه و اخنس بن مرشد بودند حاضر شدند و بر بدن سید الشهداء علیه السلام اسبها را راندند و در اثر این بدن مبارکش خورد شد.

ابن سعد روز عاشورا بلافاصله سر مبارک امام حسین را برای ابن زیاد فرستاد و سپس امر کرد سرهای بقیه شهداء را از بدن‌ها جدا کردند و توسط شمر بن ذی الجوشن به کوفه فرستاد خودش روز عاشورا و روز دیگر را تا ظهر در کربلا توقف کرد و پس از این با اهل بیت سید الشهداء علیه السلام بطرف کوفه حرکت کرد.

بعد از اینکه ابن سعد با لشکریانش از کربلا بیرون شد گروهی از بنی اسد که در غاضریه ساکن بودند بکربلا آمدند و جسد حضرت سید الشهداء و باقی شهداء را دفن کردند حضرت علی اکبر را پائین پای پدرش دفن کردند، باقی شهداء را هم در مکانی واحد زیر پاهای آن جناب ب خاک سپردند و جناب ابو الفضل را نیز در محلی که بشهادت رسیده بود دفن نمودند.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

ورود کاروان اسرا به کوفه و وقایع این شهر: پس از اینکه سرهای شهیدان کربلا را نزد ابن زیاد بردند و ابن سعد هم روز دیگر وارد کوفه شد ابن زیاد دوازدهم بار عام داد و امر کرد سر مبارک سید الشهداء علیه السّلام را آوردند و جلوی او گذاشتند ابن زیاد بسر سید الشهداء نگاه میکرد و تبسم مینمود و با قضیبی که در دست داشت بدنهای مبارک امام حسین علیه السّلام میزد.

در این هنگام زید بن ارقم در مجلس حاضر بود وی روی خود را بطرف ابن زیاد کرد و گفت دستت را از لب و دندان حسین بردار و با چوب بر لب‌های وی زن بخداوندی که جانم در دست قدرت اوست من دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله از لب و دندان وی می‌بوسید بعد از این بگریه افتاد. (۱) ابن زیاد گفت: خداوند چشمهای شما را بگریاند آیا از قدرت خداوند گریه میکنی؟! و اگر پیر خرفتی نبودی و عقلت و خردت از سر نرفته بود گردنت را میزدم در این هنگام زید بن ارقم از مجلس ابن زیاد خارج شد و بمنزلش رفت. هنگامی که اهل بیت سید الشهداء را بر ابن زیاد وارد کردند زینب علیها السّلام لباسهای کهنه را پوشیده و خود را در میان زنان مخفی کرده بود، و در هنگام دخول بقصر دار الاماره در گوشه‌ای نشست و کنیزانش پیرامون وی را احاطه کردند.

ابن زیاد گفت این زن که بود که خود را کناره گرفت؟ کسی جواب او را نداد دو مرتبه سؤال خود را تکرار کرد، یکی از کنیزان حضرت زینب گفت: این زن زینب دختر فاطمه است و او هم دختر رسول الله است، ابن زیاد روی خود را بطرف زینب کرد و گفت: حمد میکنم خدا را که شما را رسوا کرد و از بین برد و حرفهای تازه شما را تکذیب کرد، حضرت زینب گفت: ستایش میکنم خداوندی را که ما را به وسیله پیغمبرش گرامی داشت و ما را از هر پلیدی پاک گردانید مفتضح و رسوا و دروغ‌گو کسانی هستند که فاسق و فاجر باشند و ما از آنان نیستیم.

ابن زیاد گفت: دیدی خداوند با خویشاوندانت چه معامله‌ای انجام داد زینب گفت: خداوند شهادت را بر آنها روزی فرمود و اکنون در خوابگاه خود آرامیده‌اند روز قیامت پروردگار تو را با آنان جمع خواهد کرد تا آنگاه با هم محاکمه و مخاصمه کنید.

در این هنگام ابن زیاد بخشم آمد عمرو بن حرث که در مجلس حضور داشت گفت: این زن است و بحرف زن نباید توجهی کرد، ابن زیاد گفت: خداوند مرا از شر خاندان تو که سر بطغیان و نافرمانی گذاشته بودند راحت ساخت.

حضرت زینب علیها السّلام از این کلمه دلش سوخت و گریه کرد و سپس روی خود را به ابن زیاد نموده و گفت: بجان خودم سوگند عزیزان مرا کشتی و ریشه مرا قطع کردی اگر اکنون دلت آرام گرفته پس چرا

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

زخم زبان میزنی و ما را بیشتر ناراحت میکنی. (۱) ابن زیاد گفت: این زن با سجع سخن میگوید بجانم قسم پدرش هم این چنین سخن میگفت زینب فرمود: زنان را با سجع چه ارتباطیست و من اکنون حال این طرز سخن گفتن را ندارم و لیکن از شدت درد و ناراحتی مطلبی بر زبانم جاری شد.

پس از این حضرت سجاد را نزد ابن زیاد آوردند پرسید شما که هستی؟ گفت: من علی بن الحسین هستم گفت: آیا علی بن الحسین را خداوند نکشت؟ فرمود: من برادری دیگر بنام علی داشتم مردم او را کشتند ابن زیاد گفت: خیر خداوند او را کشته است حضرت سجاد علیه السلام فرمود: خداوند در هنگام مرگ جان همه را میگیرد.

ابن زیاد بخشم آمد و گفت: حالا در مقابل حرف من اعتراض میکنی و جواب گفتارم را میدهی اینک این را ببرید گردنش را بزینب علیها السلام دستش را در گردن او انداخت و گفت ای ابن زیاد بس است دیگر خون ما را نریز، بخداوند سوگند من دست از این برنمیدارم تا آنگاه که مرا هم بکشند ابن زیاد مدتی بحضرت زینب و علی بن حسین علیهم السلام نگاه کرد و پس از این گفت از این محبت تعجب می کنم بخداوند قسم من یقین کردم وی دوست داشت او را هم بکشم اکنون او را رها کنید زیرا وی بخود مشغول است، بعد از این جریان ابن زیاد از جای خود حرکت کرد و رفت.

روز بعد از ورود اهل بیت علیهم السلام بکوفه ابن زیاد امر کرد تا سر مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام را در کوچهای کوفه و میان قبائل گردانند زید بن ارقم گوید: سر حسین ابن علی را از نزدیک منزل من عبور دادند در حالی که بالای نیزه قرار داشت و من در این وقت در میان غرفه نشسته بودم هنگامی که سر مبارک به من نزدیک شد شنیدم این آیه مبارکه را قرائت می کند: أُمِّ حَسْبِيتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا بخداوند قسم از شنیدن این صدا موهای بدنم راست شد و گفتم: سر مبارک با این وضع از داستان اهل کهف شگفت تر است.

ارسال سر مطهر شهدا و کاروان اسرا به شام: پس از اینکه سر مبارک را در شهر کوفه گردانند، بار دیگر بدار الاماره آوردند ابن زیاد سرهای شهداء را هم با سر مبارک سید الشهداء به زحر بن قیس داد و او را به اتفاق گروهی از مردم کوفه بطرف شام فرستاد تا سرها را بیزید بن معاویه هدیه کنند، هنگامی که این جماعت با سرها نزد یزید رفتند وی گفت: من بدون کشتن حسین بن علی هم از شما رضایت داشتم، و اگر من در نزد او بودم از وی درمیگذشتم. (۱) پس از اینکه سر امام حسین را به شام فرستادند، ابن زیاد امر کرد زنان و کودکان آن حضرت را جمع کردند، و حضرت سجاد را هم در غل و زنجیر نمودند و روانه شام

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

ساختند، محفر بن ثعلبه عائذی و شمر بن ذی الجوشن را هم همراه آنان کرد، اینان اهل بیت را بطرف شام حرکت دادند و در بین راه به سرها رسیدند.

حضرت سجاد علیه السَّلام در بین راه هرگز با این جماعت سخن نگفت، هنگامی که نزدیک کاخ یزید شدند محفر بن ثعلبه فریاد زد: اینک محفر بن ثعلبه مردان بدکار و لئیم را آورده است! در این هنگام علی بن الحسین علیهما السَّلام فریاد زد: مادر محفر بدتر از این فرزندی نیاورده است، موقعی که سرها را مقابل یزید بن معاویه گذاشتند و سر مبارک سید الشهداء علیه السَّلام هم در میان آنان بود یزید گفت:

نَفَّلَقْ هَامَا مِنْ رِجَالِ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا

در این هنگام یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم که در نزد یزید نشسته بود گفت:

لَهَا بِأَدْنَى الطِّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسْبِ الْوَغْلِ

امیة امسی نسلها عدد الحصى و بنت رسول الله ليس لها نسل

یزید بن معاویه دست خود را بر سینه یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت باش، و بعد از این روی خود را بطرف حضرت سجاد کرد و گفت: پدرت رحم مرا قطع کرد، و از حق من چشم پوشی نمود، و با خلافت من مخالفت کرد، و در نتیجه خداوند او را به این روز نشاند.

حضرت سجاد علیه السَّلام فرمود: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ یزید به فرزندش خالد گفت:

جواب او را بدهید، خالد نتوانست پاسخ حضرت را بدهد، یزید گفت: بگو: «مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ».

پس از این یزید امر کرد زنان و کودکان را آوردند، و در مقابل او قرار دادند یزید آنان را در حال بسیار رقت آوری مشاهده کرد و گفت: خداوند روی پسر مرجانه را سیاه کند اگر بین شما و او خویشاوندی بود وی هرگز شما را با این طرز نمیفرستاد و با شما با این وضع عمل نمیکرد. (۱) فاطمه دختر سید الشهداء گوید: ما هنگامی که در مقابل یزید بن معاویه نشسته بودیم، وی از دیدن ما ناراحت شد، در این هنگام مردی از اهل شام برخاست و گفت:

یا امیر المؤمنین این کنیز را به من ببخش، این مرد مرا در نظر گرفته بود، من خیال می کردم اینها میتوانند ما را بعنوان کنیزی بگیرند، از این حرکت مرد شامی بدنم لرزید و خود را بدامان عمه ام چسبانیدم.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

عمه‌ام زینب روی خود را بطرف مرد شامی کرد و گفت: به خداوند سوگند دروغ گفتمی و پیشنهاد بدی را کردی، نه تو میتوانی او را ببری و او هم قادر نیست خواهش تو را برآورد، یزید از این کلمه به خشم آمد و گفت: دروغ گفتمی اگر بخواهم میتوانم خواهش او را انجام دهم.

زینب سلام الله علیها فرمود: تو این کار را در صورتی که از دین جدم بیرون شوی میتوانی انجام دهی، یزید گفت: پدر و برادرت از دین بیرون شدند، زینب فرمود: بدین خداوند و پدر و برادرم خودت و پدرت و جدت هدایت یافتید اگر مسلمان باشید، یزید گفت: دروغ گفتمی ای دشمن خدا، زینب گفت: تو امیری و با زور و قدرت خود ما را مقهور میکنی، یزید مثل اینکه حیا کرد و سکوت نمود، مرد شامی بار دیگر خواسته خود را اظهار داشت، یزید گفت: دور شو خداوند دماغت را بخاک بمالد.

یزید بن معاویه امر کرد زنان را در منزل مخصوصی فرود آوردند و حضرت سجاد را هم با آنان هم منزل کردند، و این خانه متصل به کاخ یزید بن معاویه بود، پس از چند روز که از این جریان گذشت یزید نعمان بن بشیر را احضار کرد و گفت: این زنان و کودکان را تا مدینه همراهی کن.

برگشت اهل بیت به مدینه: هنگامی که اهل بیت علیهم السلام خواستند از شام بیرون روند علی بن الحسین را نزد یزید بردند و او مدتی در خلوت با آن جناب بگفتگو پرداخت، یزید گفت: خداوند پسر مرجانه را لعنت کند به خداوند سوگند اگر من در کربلا حاضر بودم تمام پیشنهادهای پدرت را قبول میکردم و لیکن خداوند این طور مقدر کرده بود، اینک هر وقت احتیاج داشتی از مدینه برایم بنویس. (۱) پس از این مقداری لباس برای آنها فرستاد و به اتفاق گروهی که از جمله آنان نعمان بن بشیر بود بطرف مدینه حرکت کردند، و امر کرد اهل بیت را شب حرکت دهند، و آنان را همواره در جلو داشته باشند و از آنها کاملاً سرپرستی کنند، هر گاه در محلی فرود آمدند خودشان در کناری منزل کنند و مانند پاسبانان از آنها پاسداری نمایند، و در هر محلی که قصد دارند فرود آیند، نعمان بن بشیر با کمال محبت و احسان اهل بیت را تا مدینه بدرقه کرد و در بین راه از هیچ گونه خدمت کوتاهی ننمود.

از اهل بیت علیهم السلام هژده نفر غیر از خود حضرت سید الشهداء علیه السلام بشهادت رسیدند، که نامهای گرامی آنان بقرار ذیل است.

عباس، عبد الله، جعفر، و عثمان فرزندان علی علیه السلام که مادر اینان ام البنین بود.

عبید الله و ابو بکر فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام که مادرشان لیلی دختر مسعود ثقفی بود.

علی و عبد الله فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام.

قاسم، عبد الله و ابو بکر فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام.

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

محمد و عون فرزندان عبد الله بن جعفر که مادرشان حضرت زینب سلام الله عليها بود.

عبد الله، جعفر، عقیل، عبد الرحمن فرزندان عقیل بن ابی طالب، و محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب. این شهداء همگان در پائین پای حضرت سید الشهداء علیه السّلام دفن شده‌اند، جز حضرت عباس که قبرش ظاهر است.

شیخ مفید - قدس الله روحه - گوید: یاران امام حسین در اطراف آن جناب دفن شده‌اند و ما محل دفن آنها را نمیدانیم و لیکن بطور کلی میدانیم که حائر حسینی محیط به همه می‌باشد. سید مرتضی - رحمه الله علیه - گوید: سر سید الشهداء علیه السّلام را از شام بمدینه برگرداندند و به جدش ملحق نمودند.

(اولاد حسین بن علی علیهما السّلام)

(۲) ۱- حضرت سجاد علیه السّلام که مادرش شاه زنان دختر یزدجرد بود.

۲- علی اصغر که در کربلا شهید شد و مادرش لیلی دختر ابو مرّه بن مسعود ثقفی بود، و مردم از روی عدم دقت او را علی اکبر می‌گویند.

۳- جعفر بن حسین که در زمان حیات امام حسین علیه السّلام از دنیا رفت و از وی اولادی نماند.

۴- عبد الله که در صغر سن در دامن پدرش در کربلا به شهادت رسید، و مادرش رباب است.

۵- سکینه که مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بود.

۶- فاطمه که مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله تمیمی بود.

پایان حالات حضرت سید الشهداء علیه السّلام

متن عربی کتاب اعلام الوری در بخش زندگانی امام حسین

الباب الثانی فی ذکر السبط الشہید أبی عبد الله الحسین بن علی بن أبی طالب سید شباب أهل الجنة

و هو خمسة فصول:

الفصل الأول فی ذکر تاریخ مولده و مبلغ سنه

وُلِدَ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ وَقِيلَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لثَلَاثِ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ وَقِيلَ لِخَمْسِ خَلَوْنَ مِنْهُ سَنَةً أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقِيلَ وَوُلِدَ آخِرَ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ الْحَسَنِ عِ إِلَّا الْحَمْلُ وَالْحَمْلُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ - وَجَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَسَمَّاهُ حُسَيْنًا وَعَقَّ عَنْهُ كَبْشًا.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَعَاشَ سَبْعًا وَخَمْسِينَ سَنَةً وَخَمْسَةَ أَشْهُرٍ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعَ سِنِينَ وَمَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَبْعًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَعَ أَخِيهِ الْحَسَنِ سَبْعًا وَأَرْبَعِينَ سَنَةً وَكَانَتْ مُدَّةُ خِلَافَتِهِ عَشْرَ سِنِينَ وَأَشْهُرًا وَقُتِلَ صَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ وَقِيلَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَقِيلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ

الفصل الثاني في ذكر الدلائل على إمامته وأنه المنصوص عليه من جهة أبيه وأخيه

يدل على إمامته جميع الطرق الاعتبارية والأخبارية التي ذكرناها في إمامة الحسن ع بعينها فإن جميعها كما تدل على إمامته تدل على إمامة أبي عبد الله الحسين من بعده مثلاً بمثل وقد صرح النبي على إمامته أيضاً بقوله هَذَا ابْنُ أَمَانَ قَامَا أَوْ قَعَدَا

. و أيضاً فإن وصية الحسن ع إليه تدل على إمامته كما دلت وصية أمير المؤمنين إلى الحسن ع على إمامته بحسب ما دلت وصية رسول الله إلى أمير المؤمنين على إمامته من بعده.

و مما جاء من الأخبار في وصية الحسن إليه

مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ لَمَّا اخْتُصِرَ الْحَسَنُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا أَخِي إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ إِذَا أَنَا مِتُّ كَفَّنِي وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ وَرُدَّنِي بَعْدَهُ فَأَذْفِنِي بِالْبَقِيْعِ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ

وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ الْوَفَاةُ قَالَ يَا قَنْبَرُ انْظُرْ هَلْ تَرَى وَرَاءَ بَابِكَ مُؤْمِنًا مِنْ غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ امْضِ فَأَذْعُ لِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ فَاتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ هَلْ حَدَّثَ إِلَا خَيْرٌ قُلْتُ أَجِبْ أَبَا مُحَمَّدٍ فَعَجَّلَ عَلَيَّ شِسْعَ نَعْلِهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ فَخَرَجَ مَعِيَ يَعْدُو فَلَمَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَلَّمَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع اجْلِسْ فَلَيْسَ يَغِيبُ مِثْلَكَ عَنْ سَمَاعِ كَلَامٍ يَحْيَا بِهِ الْأَمْوَاتُ وَيَمُوتُ بِهِ الْأَحْيَاءُ كُونُوا أَوْعِيَةَ الْعِلْمِ وَمَصَابِيحَ الدُّجَى فَإِنَّ ضَوْءَ النَّهَارِ بَعْضُهُ أَضْوَاءُ مِنْ بَعْضٍ مَا عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ وَلَدَ إِبْرَاهِيمَ أَيْمَةً وَفَضَلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَآتَى دَاوُدَ زَبُورًا وَقَدْ عَلِمْتُ بِمَا اسْتَأْثَرَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ص يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْحَسَدَ وَإِنَّمَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْكَافِرِينَ فَقَالَ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سُلْطَانًا يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لَأُخْبِرُكَ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ ع فِيكَ قَالَ بَلَى قَالَ سَمِعْتُ أَبَاكَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرَأَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَبْرَأْ مُحَمَّدًا وَلَدِي يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَكَ وَأَنْتَ نُظْفَةُ مِنْ ظَهْرِ أَبِيكَ لَأَخْبَرْتُكَ يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَمَا عَلِمْتُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ نَفْسِي وَمَفَارَقَةِ رُوحِي جِسْمِي إِمَامٌ مِنْ بَعْدِي وَعِنْدَ اللَّهِ فِي الْكِتَابِ الْمَاضِي وَرِاثَةٌ مِنَ النَّبِيِّ أَضَافَهَا اللَّهُ لَهُ فِي تَرَاثِهِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ عِلْمُ اللَّهِ أَنَّكُمْ خَيْرُهُ خَلَقَهُ فَاصْطَفَى مِنْكُمْ مُحَمَّدًا وَاخْتَارَ مُحَمَّدًا

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

عَلِيًّا وَاخْتَارَنِي عَلِيٌّ لِلْإِمَامَةِ وَاخْتَرْتُ أَنَا الْحُسَيْنَ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ أَنْتَ إِمَامِي وَسَيِّدِي أَلَا وَإِنْ فِي رَأْسِي كَلَامًا لَا تَنْزِفُهُ الدَّلَاءُ وَلَا تُغَيِّرُهُ نَغْمَةُ الرِّيحِ كَالْكِتَابِ الْمُعْجَمِ فِي الرِّقِّ الْمُتَمَنِّمِ أَهْمٌ بِإِبْدَائِهِ فَأَجِدُنِي سُبِقْتُ إِلَيْهِ سَبْقَ الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَإِنَّهُ لَكَلَامٌ يَكِلُ بِهِ لِسَانُ النَّاطِقِ وَيَدُ الْكَاتِبِ حَتَّى لَا يَجِدَ قَلَمًا وَيُؤْتُوا بِالْقَرْطَاسِ حُمَمًا وَلَا يَبْلُغُ فَضْلُكَ وَكَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْحُسَيْنُ أَعْلَمُنَا عِلْمًا وَاثْقَلْنَا حِلْمًا وَأَقْرَبَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ رَحِمًا كَانَ إِمَامَنَا قَبْلَ أَنْ يُخْلَقَ وَقَرَأَ الْوَحْيَ قَبْلَ أَنْ يَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ أَحَدًا خَيْرًا مِنَّا مَا اصْطَفَى مُحَمَّدًا فَلَمَّا اخْتَارَ مُحَمَّدًا اخْتَارَ عَلِيًّا إِمَامًا وَاخْتَارَكَ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَاخْتَرْتُ الْحُسَيْنَ عَ مِنْ بَعْدِكَ سَلَّمْنَا وَرَضِينَا بِمَنْ هُوَ الرِّضَى وَبِمَنْ نَسَلِمُ بِهِ مِنَ الْمُشْكِلَاتِ

و في حديث حبابه الوالبيه الذي رويناه هناك ما فيه من ظهور الآيه المعجزه على يده الداله على إمامته فلا معنى لتكرره و إعادته فكانت إمامته ع ثابتة بعد أخيه الحسن و إن لم يدع إلى نفسه للهدنة الحاصله بينه و بين معاوية بن أبى سفيان و جرى فى ذلك مجرى أبيه و ثبوت إمامته بعد وفاته مع الكف و الصمت و مجرى أخيه فى زمان الهدنة و السكوت فلما انقضت زمان الولاية بهلاك معاوية و اجتمع له فى الظاهر الأنصار أظهر أمره بعض الإظهار فشمز لذلك و قدم إلى العراق ابن عمه مسلما للاستنصار فبايعه أهل الكوفة و ضمنوا له النصرة ثم نكثوا بيعته و خذلوه و أسلموه و خرجوا إليه فحصره حيث لا يجد ناصرا و لا مهربا و حالوا بينه و بين ماء الفرات حتى تمكنوا منه فقتلوه شهيدا كما استشهد أخوه و أبوه و الصلاة عليهم

الفصل الثالث فى ذكر بعض خصائصه و مناقبه و فضائله ص

كان يشبه النبى من صدره إلى رأسه كما تقدم
و رَوَى سَعِيدُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ
و رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ اصْطَرَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيهَا حَسَنُ خُذْ حُسَيْنًا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَسْتَنْهِيضُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا جَبْرِئِيلُ يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ إِيهَا حُسَيْنُ خُذْ حَسَنًا
و رَوَى الْأَوْزَاعِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ أَنَّهَا دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حُلْمًا مُنْكَرًا قَالَ وَ مَا رَأَيْتِ فَقَالَتْ إِنَّهُ شَدِيدٌ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَتْ رَأَيْتُ قِطْعَةً مِنْ جَسَدِكَ قُطِعَتْ وَ وُضِعَتْ فِي حَجَرِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْرًا رَأَيْتِ تِلْدَ فَاطِمَةَ غُلَامًا فَيَكُونُ فِي حَجَرِكَ فَوَلَدَتِ الْحُسَيْنَ ع وَ كَانَ فِي حَجَرِي كَمَا قَالَ ص قَالَتْ فَدَخَلْتُ بِهِ يَوْمًا عَلَى النَّبِيِّ فَوَضَعَهُ فِي حَجَرِهِ ثُمَّ حَانَتْ مِنِّي التِّفَاتَةُ فَاِذَا عَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

تَهْرِقَانِ بِالْذُّمُّوعِ فَقُلْتُ يَا بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ قَالَ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُ ابْنِي هَذَا وَ أَتَانِي بِتُرْبَةٍ مِنْ تَرْتَبَةِ حَمْرَاءَ

وَ فِي مُسْنَدِ الرُّضَا ع عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ لَمَّا كَانَ بَعْدَ الْحَوْلِ مِنْ مَوْلِدِ الْحَسَنِ ع وَ لِدِ الْحُسَيْنِ ع فَجَاءَ النَّبِيُّ فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَاتِي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ وَ بَكَى قَالَتْ أَسْمَاءُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي مِمَّ بَكَوْكَ قَالَ مِنْ ابْنِي هَذَا فَقُلْتُ إِنَّهُ وَ لِدُ السَّاعَةِ قَالَ يَا أَسْمَاءُ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ فَلَهَا حَدِيثُ عَهْدٍ بَوْلَادَتِهِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ أَيُّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي هَذَا قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَسْمِيَهُ حَرْبًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي فَاتَاهُ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ الْجَبَّارُ يُفَرِّتُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ سَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَقَالَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ ثُمَّ عَقَّ عَنْهُ يَوْمَ سَابِعِهِ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوِزْنِ شَعْرِهِ وَرَقًا وَ طَلَا رَأْسَهُ بِالْخُلُقِ وَ قَالَ الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فَخِذَ كَبْشٍ

وَ رَوَى الضَّحَّاكُ عَنْ ابْنِ الْمُخَارِقِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ وَ الْحُسَيْنُ ع فِي حَجْرِهِ إِذْ هَمَلْتُ عَيْنَاهُ بِالْذُّمُّوعِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَاكَ تَبْكِي جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ جَاءَنِي جَبْرِئِيلُ ع فَعَزَّانِي بِابْنِي الْحُسَيْنِ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي سَتَقْتُلُهُ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي

وَ رَوَى بِإِسْنَادٍ آخَرَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلَةٍ فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا ثُمَّ جَاءَنَا وَ هُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ وَ يَدُهُ مَضْمُومَةٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي أَرَاكَ أَشْعَثَ مُغْبِرًا فَقَالَ أُسْرِيَ بِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَرَأَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَ جَمَاعَةً مِنْ وَلَدِي وَ أَهْلِ بَيْتِي فَلَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُ دِمَاءَهُمْ فِيهَا هِيَ فِي يَدِي وَ بَسَطَهَا فَقَالَ خُذِيهِ وَ اخْتَفِظِي بِهِ فَأَخَذْتُهُ فَإِذَا هِيَ شِبْهُ تُرَابٍ أَحْمَرٍ فَوَضَعْتُهُ فِي قَارُورَةٍ وَ شَدَدْتُ رَأْسَهَا وَ اخْتَفِظْتُ بِهَا فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ ع مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَهْلِ الْعِرَاقِ كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ فَأَسْمُهَا وَ أَنْظُرُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَبْكِي لِمَصَابِهَا فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَخْرَجْتُهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَ هِيَ بِحَالِهَا ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَبِيْطٌ فَضَجَجْتُ فِي بَيْتِي وَ كَظَمْتُ غَيْظِي مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ أَعْدَاؤُهُمْ بِالْمَدِينَةِ فَيُسْرِعُوا بِالشَّمَاتَةِ فَلَمْ أَزَلْ حَافِظَةً لِلْوَقْتِ وَ الْيَوْمِ حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ النَّبِيِّ ص قَالَ قَالَ جَبْرِئِيلُ ع إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَتَلَ بِدَمِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا سَبْعِينَ أَلْفًا وَ هُوَ قَاتِلُ بَدَمِ ابْنِكَ الْحُسَيْنِ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ سَبْعِينَ أَلْفًا

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

وَرَوَى سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ عَنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا وَقَالَ يَوْمًا مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَيَّ بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

وَرَوَى يُونُسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِيرِينَ يَقُولُ لَمْ تَرَوْا الْحُمْرَةَ فِي السَّمَاءِ إِلَّا بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ع وَذَكَرَ الشَّيْخُ أَبُو بَكْرٍ الْبَيْهَقِيُّ فِي كِتَابِ دَلَائِلِ النُّبُوَّةِ قَالَ أَخْبَرَنَا الْقَطَّانُ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْيْثٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ مَعْرُوفٍ قَالَ أَوَّلُ مَا عُرِفَ الزُّهْرِيُّ تَكَلَّمَ فِي مَجْلِسِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ الْوَلِيدُ أَيُّكُمْ يَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ أَحْجَارُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ بَلَّغَنِي أَنَّهُ لَمْ يُقْلَبْ حَجَرًا [حَجَرٌ إِلَّا وَتَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ]

قَالَ وَ أَخْبَرَنَا الْقَطَّانُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ كُنْتُ أَيَّامَ الْحُسَيْنِ ع جَارِيَةً شَابَةً فَكَانَتْ السَّمَاءُ أَيَّامًا عُلُقَةً

قَالَ وَ أَخْبَرَنَا الْقَطَّانُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ مُرَّةٍ قَالَ أَصَابُوا إِبِلًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ ع يَوْمَ قَتْلِ فَنَحَرُوهَا وَ طَبَخُوهَا قَالَ فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلَقَمِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُسَيِّعُوا مِنْهَا شَيْئًا

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ ذَاتَ يَوْمٍ نِصْفَ النَّهَارِ أَشْعَثَ أَغْبَرَ بِيَدِهِ قَارُورَةً فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ قَالَ هَذَا دَمُ الْحُسَيْنِ ع وَ أَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مِنْذُ الْيَوْمِ فَأُحْصِي بِذَلِكَ الْوَقْتِ فَوَجَدْتُهُ قَتْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ

وَعَنْ نَضْرَةَ الْأَزْدِيَّةِ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَأَصْبَحَتْ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَنَا مُلَأَ دَمًا وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ السَّيِّدِينَ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ ع قَالَ سَمِعْتُهُمَا يَقُولَانِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ ع مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمْرِهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ هَذِهِ الْخَلَالُ تُنَالُ بِالْحُسَيْنِ قَالَ نَعَمْ فِي نَفْسِهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَلْحَقَهُ بِالنَّبِيِّ فَكَانَ مَعَهُ فِي دَرَجَتِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ

و الأخبار فی هذا المعنی أكثر من أن تحصى.

و مما روى فی السبطين ع ما

رَوَاهُ عُثْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ قَالَ كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّيُ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَرْكَبَانِ ظَهْرَهُ فَانْصَرَفَ فَوَضَعَهُمَا فِي حَجَرِهِ فَجَعَلَ يُقَبِّلُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا مَرَّةً فَقَالَ قَوْمٌ أَوْحَيْتُهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَا لِي لَا أَحِبُّ رِيحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَرَوَى سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَهُوَ يَقُولُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَايَ مَنْ أَحَبَّهُمَا أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَذْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ أَذْخَلَهُ النَّارَ عَلَى وَجْهِهِ

وَرَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ عَنْ أَبِي عَوَانَةَ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ شَنَفَا الْعَرْشَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ فَقَالَ لَهَا اللَّهُ تَعَالَى أَلَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قَالَ فَمَاسَتْ كَمَا تَمِيسُ الْعُرْسُ فَرَحًا

وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُنَا فَجَاءَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع وَعَلَيْهِمَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ يَمْشِيَانِ وَيَعْتُرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْمِنْبَرِ فَحَمَلَهُمَا وَوَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى نَمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً

نَظَرْتُ إِلَى هَاتَيْنِ الصَّبِيَّتَيْنِ يَمْشِيَانِ وَيَعْتُرَانِ فَلَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قَطَعْتُ حَدِيثِي وَرَفَعْتُهُمَا

. و أما ما جاء من الرواية في ثواب زيارته و فضل تربته و كيفية أخذها و غير ذلك مما يتعلق بجلال رتبته و علو منزلته عند الله فكثيرة و ما ذكرناه كاف في هذا الباب

الفصل الرابع في ذكر جملة مختصرة من أخبار خروجه و مقتله

ذَكَرَ الثَّقَاتُ مِنْ أَصْحَابِ السِّيَرِ أَنَّهُ لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع تَحَرَّكَتِ الشَّيْعَةُ بِالْعِرَاقِ وَ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ ع فِي خَلْعِ مُعَاوِيَةَ فَامْتَنَعَ عَلَيْهِمْ لِلْعَهْدِ الْحَاصِلِ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا مَاتَ مُعَاوِيَةُ وَ ذَلِكَ فِي النِّصْفِ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَنْ يَأْخُذَ الْحُسَيْنَ ع بِالْبَيْعَةِ لَهُ فَانْفَذَ الْوَلِيدُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَاسْتَدْعَاهُ فَعَرَفَ الْحُسَيْنُ مَا أَرَادَ فَدَعَا جَمَاعَةً مِنْ مَوَالِيهِ وَ أَمَرَهُمْ بِحَمْلِ السَّلَاحِ وَ قَالَ اجْلِسُوا عَلَى الْبَابِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ صَوْتِي قَدْ عَلَا فَادْخُلُوا عَلَيْهِ وَ لَا تَخَافُوا عَلَيَّ وَ صَارَ ع إِلَى الْوَلِيدِ فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ فَاسْتَرْجَعَ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ كِتَابَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع إِنِّي لَا أُرَاكَ تَقْنَعُ بِيَعْتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعَهُ جَهْرًا فَقَالَ الْوَلِيدُ أَجَلُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع فَنُصِيحٌ وَ نَرَى فِي ذَلِكَ فَقَالَ الْوَلِيدُ انْصَرِفْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ مَرُوانُ وَ اللَّهُ لَسِنٌ فَارْقَكَ الْحُسَيْنُ السَّاعَةَ وَ لَمْ يُبَايِعْ لَا تَقْدِرُ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهَا أَبَدًا حَتَّى يَكْثُرَ الْقَتْلَى بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى يُبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ فَوَتَّبَعَ عِنْدَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ ع وَ قَالَ أَنْتَ يَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ تَقْتُلْنِي أَوْ هُوَ كَذَبْتَ وَ اللَّهُ وَ أَثِمْتَ فَخَرَجَ فَقَالَ مَرُوانُ لِلْوَلِيدِ عَصَيْتَنِي فَقَالَ وَيْحَ غَيْرِكَ يَا مَرُوانُ وَ اللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ أَنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا إِنْ قَالَ لَا أَبَايَعُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأُظُنُّ أَنَّ امْرَأًا يُحَاسِبُ بَدَمَ الْحُسَيْنِ خَفِيفُ الْمِيزَانِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ مَرُوانُ إِنْ كَانَ هَذَا رَأَيْكَ فَقَدْ أَصَبْتَ وَ أَقَامَ الْحُسَيْنُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فِي مَنْزِلِهِ وَ اشْتَغَلَ الْوَلِيدُ بِمُرَاسَلَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ وَ ظَهَرَ امْتِنَاعُهُ عَلَيْهِ وَ خَرَجَ ابْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ لَيْلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَكَّةَ وَ سَرَّحَ الْوَلِيدُ فِي أَثَرِهِ

السَّلام عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلام عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلام عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

الرَّجَالَ فَطَلَبُوا فَلَمْ يَدْرِكُوهُ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ النَّهَارِ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ لِيُبَايِعَ فَقَالَ عَ أَصْبَحُوا وَتَرَوْنَ وَنَرَى فَكُفُّوا تِلْكَ اللَّيْلَةَ عَنْهُ فَخَرَجَ عَ لَيْلَةَ الْاَحَدِ لِلَّيْلَتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ رَجَبٍ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ مَكَّةَ وَ مَعَهُ بَنُوهُ وَ بَنُو أَخِيهِ الْحَسَنِ وَ إِخْوَتُهُ وَ جُلُّ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنَّهُ لَمْ يَدْرِ أَيْنَ يَتَوَجَّهَ وَ شِيعَةً وَ وَدَّعَهُ وَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَ وَ هُوَ يَقُولُ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ فَلَمَّا دَخَلَ مَكَّةَ دَخَلَهَا لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ فَأَقْبَلَ أَهْلُ مَكَّةَ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْتِيهِ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَيَمْنُ يَأْتِيهِ بَيْنَ كُلِّ يَوْمَيْنِ مَرَّةً وَ هُوَ أَثْقَلُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّ أَهْلَ الْحِجَازِ لَا يُبَايِعُونَهُ مَا دَامَ الْحُسَيْنُ عَ بِالْبَلَدِ وَ بَلَغَ أَهْلُ الْكُوفَةِ هَلَاكُ مُعَاوِيَةَ وَ عَرَفُوا خَبَرَ الْحُسَيْنِ فَاجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدَ الْخَزَاعِيِّ وَ قَالُوا إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ وَ أَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَ شِيعَةُ أَبِيهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْكَبُوا إِلَيْهِ فَارْكَبُوا إِلَيْهِ كُتُبًا كَثِيرَةً وَ أَنْفَذُوا إِلَيْهِ الرُّسُلَ إِرْسَالًا ذَكَرُوا فِيهَا أَنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا دَاعِيَ لَهُمْ غَيْرُكَ فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أُمَرَاءُ الْقَبَائِلِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ اخْضَرَّتِ الْجَنَاتُ وَ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ فَإِذَا شِئْتَ فَأَقْدَمَ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدَةٌ فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ وَ سَأَلَ الرُّسُلَ كَتَبَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلِكِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنْ قُلْنَا وَ قُلْنَا قَدِمًا عَلَى بِكْتَبِكُمْ وَ فَهِمْتُ مَقَالَةَ جُلُكُمُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلَ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَ إِنِّي بَاعِثُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ ثِقَتِي مِنْ أَهْلِي فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأَى مَلِكُكُمْ وَ ذَوُو الْحِجَى وَ الْفَضْلُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتَ عَلَى بِهِ رُسُلُكُمْ وَ قَرَأْتُهُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمَ عَلَيْكُمْ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَدَعَا بِمُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ فَسَرَّحَهُ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسْنَرٍ الصَّيْدَاوِيِّ وَ عُمَارَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّلُولِيِّ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ فَأَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ فَزَلَّ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ وَ أَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا فَكَتَبَ مُسْلِمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يُخْبِرُهُ بِذَلِكَ وَ يَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ.

وَ عَلَى الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ مِنْ قَبْلِ يَزِيدَ وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْحَضْرَمِيُّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدِمَ إِلَى الْكُوفَةِ فَبَايَعَتْهُ الشَّيْعَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنْ كَانَ لَكَ فِي الْكُوفَةِ حَاجَةٌ فَأَبْعَثْ إِلَيْهَا رَجُلًا قَوِيًّا فَإِنَّ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَجُلٌ ضَعِيفٌ.

وَ كَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ غَيْرُهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ فَلَمَّا وَصَلَتِ الْكُتُبُ إِلَى يَزِيدَ دَعَا بِسَرْحُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ وَ شَاوَرَهُ فِي ذَلِكَ وَ كَانَ يَزِيدُ عَاتِبًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ سَرْحُونَ أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ يُشِيرُ لَكَ كُنْتُ أَخِذًا بِرَأْيِهِ قَالَ نَعَمْ فَأَخْرَجَ سَرْحُونَ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى الْكُوفَةِ فَقَالَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَاتَ وَ قَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ فَضَمَّ الْمِصْرَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ يَزِيدُ ابْعَثْ بِعَهْدِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَيْهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ سَرْحُونَ لَا يَقْرَأُ كِتَابِي هَذَا حَتَّى تَأْتِيَ الْكُوفَةَ فَتَطْلُبَ ابْنَ عَقِيلٍ طَلَبَ الْخُرْزَةَ حَتَّى تَقْفَهُ فَوَثَّقَهُ أَوْ تَقْتُلَهُ أَوْ تَنْفِيَهُ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا وَصَلَ الْعَهْدُ وَ الْكِتَابُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ أَمَرَ بِالْجَمَازِ مِنْ وَقْتِهِ وَ الْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مَعَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ وَ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ وَ حَشَمُهُ وَ أَهْلُ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بَيْتِهِ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ عَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ فَظَنُّوا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ ع فَكَانَ لَا يَمُرُّ عَلَى مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا سَلَّمُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا مَرْحَبًا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ فَرَأَى مِنْ تَبَاشُرِهِم بِالْحُسَيْنِ ع مَا سَاءَ فَقَالَ مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو لَمَّا أَكْثَرُوا لَهُمْ تَأَخَّرُوا هَذَا الْأَمِيرُ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَ سَارُوا حَتَّى وَافَوْا قَصْرَ الْإِمَارَةِ فَأَغْلَقَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ عَلَيْهِمُ الْبَابَ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فَفَتَحَ لَهُ الْبَابَ فَلَمَّا أَصْبَحَ نَادَى فِي النَّاسِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ خَطَبَ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَأَنِي مِصْرَكُمْ وَ ثَغْرَكُمْ وَ فَيْئَكُمْ وَ أَمْرِنِي بِإِنصَافٍ مَظْلُومِكُمْ وَ إِعْطَاءٍ مَحْرُومِكُمْ وَ الْإِحْسَانَ إِلَى سَامِعِكُمْ وَ مُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبَرِّ وَ سَوْطِي وَ سَيْفِي عَلَى مَنْ تَرَكَ أَمْرِي وَ عَهْدِي فَلْيَتَّقِ كُلُّ أَمْرِي عَلَى نَفْسِهِ وَ الصَّدْقُ يُنْبِئُ عَنْكَ لَا الْوَعِيدُ ثُمَّ نَزَلَ وَ أَخَذَ النَّاسَ أَخْذًا شَدِيدًا وَ لَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِمَجِيءِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مَقَالَتِهِ الَّتِي قَالَهَا خَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُروَةَ فَأَقْبَلَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ سِرًّا وَ نَزَلَ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ دَارَ هَانِي بْنِ عُروَةَ وَ مَرَضَ فَأَخْبَرَ أَنَّ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ يُرِيدُ يَأْتِيهِ يَعُودُهُ فَقَالَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ادْخُلْ هَذَا الْبَيْتَ فَإِذَا دَخَلَ هَذَا اللَّعِينُ وَ تَمَكَّنَ جَالِسًا فَأَخْرَجْ إِلَيْهِ وَ اضْرِبْهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ تَأْتِي عَلَيْهِ وَ قَدْ حَصَلَ الْمُرَادُ وَ اسْتَقَامَ لَكَ الْبَلَدُ لَوْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى بِالصَّحَّةِ ضَمِنْتَ لَكَ اسْتِقَامَةَ أَمْرِ الْبَصْرَةِ فَلَمَّا دَخَلَ ابْنُ زِيَادٍ وَ أَمْكَنَهُ مَا وَافَقَهُ بَدَأَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَ لَمْ يَفْعَلْ وَ اعْتَذَرَ إِلَى شَرِيكِ بَعْدَ فَوَاتِ الْأَمْرِ بِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ فَتْكَاً وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ إِنَّ الْإِيمَانَ قَيَّدَ الْفَتْكَ.

فَقَالَ أَمَّا وَ اللَّهُ لَوْ قَدْ قَتَلْتُهُ لَقَتَلْتُ غَادِرًا كَافِرًا ثُمَّ مَاتَ شَرِيكٌ مِنْ تِلْكَ الْعِلَّةِ وَ دَعَا عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ مَوَلًى يُقَالُ لَهُ مَعْقِلٌ وَ قَالَ خُذْ ثَلَاثِمِائَةَ دِرْهَمٍ ثُمَّ اطْلُبْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ التَّمِسْ أَصْحَابَهُ فَإِذَا ظَفَرْتَ مِنْهُمْ بِوَاحِدٍ أَوْ جَمَاعَةٍ فَأَعْطِهِمْ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَ قُلْ اسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى حَرْبِ عَدُوِّكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنُوا إِلَيْكَ وَ تَقَوَّا بِكَ لَمْ يَكْتُمُوكَ شَيْئًا مِنْ أَخْبَارِهِمْ ثُمَّ اغْدُ عَلَيْهِمْ وَ رُحْ حَتَّى تَعْرِفَ مُسْتَقَرَّ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ جَاءَ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ مُسْلِمِ بْنِ عُوسَجَةَ الْأَسَدِيِّ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي أَمْرُؤٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَىَّ بِحُبِّ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى لِقَائِكَ فَقَدْ سَرَّنِي فِي ذَلِكَ وَ قَدْ سَاءَتْنِي مَعْرِفَةُ النَّاسِ إِتَايَ بِهِذَا الْأَمْرِ قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ مَخَافَةُ هَذَا الطَّغْيَةِ فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ لَا يَكُونُ إِلَّا خَيْرًا خُذْ مِنِّْي الْبَيْعَةَ فَأَخَذَ بَيْعَتَهُ وَ أَخَذَ عَلَيْهِ الْمَوَاقِيقَ الْمُعْلَظَةَ لِيُنَاصِحَنَّ وَ لِيَكْتُمَنَّ ثُمَّ قَالَ اخْتَلَفْ إِلَيَّ أَيَّامًا فِي مَنْزِلِي فَإِنِّي طَالِبٌ لَكَ الْإِذْنَ فَأَذِنَ لَهُ فَأَخَذَ لَهُ مُسْلِمٌ بَيْعَتَهُ ثُمَّ أَمَرَ قَابِضَ الْأَمْوَالِ فَقَبِضَ الْأَمْوَالَ مِنْهُ وَ أَقْبَلَ ذَلِكَ اللَّعِينُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ فَهُوَ أَوَّلُ دَاخِلٍ وَ آخِرُ خَارِجٍ حَتَّى عَلِمَ مَا احتَاجَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ وَ كَانَ يُخْبِرُ بِهِ وَقْتًا فَوَقْتًا وَ خَافَ هَانِيُّ بْنُ عُروَةَ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَانْقَطَعَ عَنْ حُضُورِ مَجْلِسِهِ وَ تَمَارَضَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَا لِي لَا أَرَى هَانِيًّا فَقَالُوا هُوَ شَاكٍ فَقَالَ لَوْ عَلِمْتُ بِمَرْضِهِ لَعُدْتُهِ وَ دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَ أَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيَّ فَقَالَ لَهُمْ مَا يَمْنَعُ هَانِيًّا مِنْ إِتْيَانِنَا فَقَالُوا مَا نَدْرِي وَ قَدْ قِيلَ إِنَّهُ يَشْتَكِي قَالَ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ فَالْقُوهُ وَ مُرُوهُ أَنْ لَا يَدَعَ مَا عَلَيْهِ مِنْ حَقَّنَا فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً وَ هُوَ عَلَى

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

بَابِ دَارِهِ جَالِسٌ فَقَالُوا مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ فَقَالَ لَهُمُ الشَّكْوَى يَمْنَعُنِي مِنْ لِقَائِهِ فَقَالُوا لَهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ عَشِيَّةً وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ فِدَعَا بَشَابَهُ فَلَبِسَهَا وَدَعَا بِبَغْلَتِهِ فَرَكِبَهَا فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ قَالَ أَتَيْتُكَ بِخَائِنٍ رَجُلًا وَالتَفَتَ نَحْوَهُ وَقَالَ

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

فَقَالَ هَانِيٌّ وَمَا ذَاكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ قَالَ مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تَرَبَّصُ فِي دُورِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَغَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ جِئْتُ بِمُسْلِمٍ بَنٍ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتُهُ دَارَكَ وَجَمَعْتُ لَهُ الرِّجَالَ وَالسَّلَاحَ قَالَ مَا فَعَلْتَ ذَلِكَ قَالَ بَلَى ثُمَّ دَعَا ابْنَ زِيَادٍ مَعْقِلًا ذَلِكَ اللَّعِينُ فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِيٌّ عَلِمَ أَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِمْ وَ أَنَّهُ قَدْ أَتَاهُ بِأَخْبَارِهِمْ فَقَالَ أَسْمَعْ مِنِّي وَ صَدِّقْ مَقَالَتِي وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُهُ إِلَى مَنْزِلِي وَلَا عَلِمْتُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ حَتَّى جَاءَ يَسْأَلُنِي النُّزُولَ فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُرَدَّهُ فَضَفَّتُهُ وَ آوَيْتُهُ وَ أَنَا أُعْطِيكَ الْيَوْمَ عَهْدًا لَا أَبْغِيكَ سُوءًا وَلَا غَائِلَةً وَ إِن شِئْتَ أُعْطِيكَ رَهِينَةً فَتَكُونَ فِي يَدِي حَتَّى آتِيكَ بِهِ أَوْ أَمْرُهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ دَارِي حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ مِنْ جِوَارِهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ وَاللَّهِ مَا تَفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ وَ كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى قَالَ وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ قَالَ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأُضْرِبَنَّ عُنُقَكَ فَقَالَ هَانِيٌّ إِذَا وَاللَّهِ تَكْثُرَ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ سَيَمْنَعُونَهُ فَقَالَ أَذْنُوهُ مِنِّي فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ حَتَّى كَسَرَ أَنْفَهُ وَ سَيَّلَ الدَّمَاءَ عَلَى ثِيَابِهِ وَ ضَرَبَ هَانِيٌّ يَدَهُ عَلَى قَائِمِ سَيْفٍ شُرْطِيٍّ وَ جَادَبَهُ الرَّجُلُ وَ يَمْنَعُهُ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ قَدْ حَلَّ لَنَا قَتْلُكَ فَجَرَّوهُ فَأَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الدَّارِ وَ أَغْلَقُوا عَلَيْهِ الْبَابَ وَ بَلَغَ الْخَبْرُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فَأَمَرَ أَنْ يُنَادَى فِي النَّاسِ فَلَمَّا بِهِمُ الدُّورُ وَ قَالَ لِمُنَادِيهِ نَادِ يَا مَنْصُورُ فَعَقَدَ مُسْلِمٌ لِرُءُوسِ الْأَرْبَاعِ عَلَى الْقَبَائِلِ كِنْدَةً وَ مَذْحِجَ وَ أَسَدَ وَ تَيْمَ وَ هَمْدَانَ فَتَدَاعَى النَّاسُ وَ اجْتَمَعُوا فَامْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ وَ السُّوقُ وَ مَا زَالُوا يَتَوَثَّبُونَ حَتَّى الْمَسَاءَ وَ ضَيَّقَ بَعِيدُ اللَّهِ أَمْرَهُ وَ لَيْسَ فِي الْقَصْرِ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنَ الشُّرْطِ وَ عِشْرُونَ رَجُلًا مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَقْبَلَ مَنْ نَأَى عَنْهُ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ يَأْتُونَهُ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ الَّذِي يَلِي دَارَ الرُّومِيِّينَ وَ جَعَلَ مَنْ فِي الْقَصْرِ مَعَ ابْنِ زِيَادٍ يُشْرِفُونَ عَلَيْهِمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ وَ هُمْ يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ وَ دَعَا ابْنُ زِيَادٍ بِكَثِيرٍ مِنْ شُهَابٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ شَبَّثَ بِنِ رِبْعِيٍّ وَ جَمَاعَةً مِنْ رُؤَسَاءِ الْقَبَائِلِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَسِيرُوا فِي الْكُوفَةِ وَ يُحْذِلُوا النَّاسَ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ يُعْلِمُوهُمْ بِوُصُولِ الْجُنْدِ مِنَ الشَّامِ وَ أَنَّ الْأَمِيرَ قَدْ أَعْطَى اللَّهَ عَهْدًا لَنْ تَمْنُتُمْ عَلَى حَرْبِهِ وَ لَمْ تَنْصَرِفُوا مِنْ عَشِيَّتِكُمْ هَذِهِ أَنْ يَحْرِمَ ذُرِّيَّتَكُمْ الْعَطَاءَ وَ يَأْخُذَ الْبَرِيءَ بِالسَّقِيمِ وَ الشَّاهِدَ بِالْغَائِبِ فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ مَقَالَتَهُمْ أَخَذُوا يَتَفَرَّقُونَ وَ كَانَتْ الْمَرْأَةُ تَأْتِي ابْنَهَا وَ أَخَاهَا وَ زَوْجَهَا وَ تَقُولُ أَنْصَرِفِ النَّاسُ يَكْفُونَكَ وَ يَجِيءُ الرَّجُلُ إِلَى ابْنِهِ وَ أَخِيهِ وَ يَقُولُ غَدًا يَأْتِيكَ أَهْلُ الشَّامِ فَمَا تَصْنَعُ بِالْحَرْبِ وَ الشَّرِّ فَيَذْهَبُ بِهِ فَيَنْصَرِفُ فَمَا زَالُوا يَتَفَرَّقُونَ حَتَّى أَمْسَى ابْنُ عَقِيلٍ وَ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ مَا مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ بَابِ كِنْدَةَ فَلَمَّا بَلَغَ الْبَابَ مَعَهُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَخَرَجَ مِنَ الْبَابِ فَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ وَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ مُتَلَدِّدًا فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ فَمَشَى عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ وَهِيَ عَلَى بَابِ دَارِهَا تَنْتَظِرُ وَلَدَهَا فَسَلَّمَ عَلَيْهَا وَقَالَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ اسْقِينِي مَاءً فَسَقَتْهُ وَجَلَسَ فَقَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَادْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَقَالَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ مَا لِي فِي هَذَا الْمَصْرِ مَنْزِلٌ هَلْ لَكَ فِي أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ وَلَعَلِّي أَكْفِيكَ بَعْدَ الْيَوْمِ فَقَالَتْ وَمَا ذَاكَ قَالَ أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ كَذَبَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَغَرَوْنِي

وَأَخْرَجُونِي قَالَتْ أَنْتَ مُسْلِمٌ قَالَ نَعَمْ قَالَتْ ادْخُلْ فَدَخَلَ دَارًا فِي بَيْتِهَا غَيْرَ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ وَفَرَشَتْ لَهُ وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ الْعِشَاءَ فَلَمْ يَتَعَشَّ فَجَاءَ ابْنُهَا فَرَأَاهَا تَكْثُرُ الدُّخُولَ إِلَى الْبَيْتِ وَالْخُرُوجَ مِنْهُ فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ أَلَهُ عَنْ هَذَا قَالَ وَاللَّهِ لَتُخْبِرَنِي فَأَخَذَتْ عَلَيْهِ الْإِيمَانَ أَنْ لَا يُخْبِرَ أَحَدًا فَحَلَفَ فَأَخْبَرَتْهُ وَكَانَتْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ أُمُّ وَلَدٍ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فَاضْطَجَعَ ابْنُهَا وَسَكَتَ وَاصْبَحَ فَغَدَا إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ أُمِّهِ فَأَقْبَلَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ حَتَّى أَتَى أَبَاهُ وَهُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ فَسَارَهُ فَعَرَفَ ابْنَ زِيَادٍ سِرَّارَهُ قَالَ قُمْ فَأَتِنِي بِهِ السَّاعَةَ فَقَامَ وَبَعَثَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ السَّلْمِيَّ فِي سَبْعِينَ رَجُلًا حَتَّى أَتَوْا الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمٌ فَلَمَّا سَمِعَ وَقَعَ الْحَوَافِرِ وَأَصْوَاتِ الرِّجَالِ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَتَى الْعَدُوَّ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ وَافْتَحَمُوا عَلَيْهِ الدَّارَ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الدَّارِ وَاخْتَلَفَ هُوَ وَبَكْرُ بْنُ حُمْرَانَ الْأَحْمَرِيُّ فَضْرَبَ بَكْرٌ فَمُ مُسْلِمٌ فَقَطَعَ شَفَتَهُ الْعُلْيَا وَاسْرَعَ فِي السُّفْلَى وَضَرَبَهُ مُسْلِمٌ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً وَثَنَى بِأُخْرَى عَلَى حَبْلِ الْعَاتِقِ وَخَرَجَ عَلَيْهِمْ مُصْلِتًا بِسَيْفِهِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ لَكَ الْإِيمَانُ لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ وَهُوَ يَقَاتِلُهُمْ وَيَقُولُ

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا إِنِّي رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا

كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا أَخَافُ أَنْ أَكْذَبَ أَوْ أُغْرَأَ

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِنَّكَ لَا تُكَذِّبُ وَلَا تُغَرُّ فَلَا تَجْزَعْ إِنَّ الْقَوْمَ بَنُو عَمِّكَ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيكَ فَقَالَ مُسْلِمٌ أَمَّا لَوْ لَمْ تُؤْمِنُونِي مَا وَضَعْتُ يَدِي فِي أَيْدِيكُمْ فَاتِي بِبَغْلَةٍ فَرَكَبَهَا وَاجْتَمَعُوا حَوْلَهُ وَانْتَزَعُوا سَيْفَهُ فَكَانَتْهُ آيسٌ هُنَاكَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَمَعَتْ عَيْنَاهُ وَقَالَ هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ وَأَقْبَلَ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَقَالَ إِنِّي أَرَاكَ وَاللَّهِ سَتَعْجِزُ عَنْ أَمَانِي فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِنْ هُنَاكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي أَنْ يُبْلَغَ حُسَيْنًا فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا خَرَجَ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ أَوْ هُوَ خَارِجٌ غَدًا وَيَقُولُ إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ وَهُوَ أَسِيرٌ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ مَا أَرَى أَنْ يُمْسِيَ حَتَّى يُقْتَلَ وَهُوَ يَقُولُ ارْجِعْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي بِأَهْلِ بَيْتِكَ يَا ابْنَ عَمِّي وَلَا تَغْتَرَّ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَذَبُوكَ وَلَيْسَ لِكَذُوبٍ رَأْيٌ فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ لَأَفْعَلَنَّ وَلَا لَعَلِمَنَّ ابْنَ زِيَادٍ أَنِّي قَدْ آمَنْتُكَ وَأَقْبَلَ ابْنُ الْأَشْعَثِ بِابْنِ عَقِيلٍ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ وَدَخَلَ عُبَيْدَ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَمَانِهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَا أَنْتَ وَالْأَمَانُ كَأَنَّا أَرْسَلْنَاكَ لِتُؤْمِنَهُ وَإِنَّمَا أَرْسَلْنَاكَ لِتَأْتِيَنَا بِهِ فَسَكَتَ ابْنُ الْأَشْعَثِ وَخَرَجَ رَسُولُ ابْنِ زِيَادٍ فَأَمَرَ بِإِدْخَالِ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

مُسْلِمٌ فَلَمَّا دَخَلَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ فَقَالَ الْحَرَسِيُّ أَلَا تُسَلِّمُ عَلَى الْأَمِيرِ قَالَ إِنْ كَانَ يُرِيدُ قَتْلِي فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي لِيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَمْرِي لَتُقْتَلَ قَتْلَةً لَمْ يُقْتَلْهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَنْتَ أَحَقُّ مَنْ أُحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَ قُبْحَ الْمَثَلَةِ وَ قُبْحَ السَّيْرِ وَ لَوْمَ الْغَلْبَةِ وَ أَخَذَ ابْنُ زِيَادٍ يَشْتِمُهُ وَ يَشْتِمُ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ عَقِيلًا وَ أَخَذَ مُسْلِمٌ لَا يُكَلِّمُهُ ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ اصْعَدُوا بِهِ فَوْقَ الْقَصْرِ وَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ ثُمَّ أَتَبِعُوهُ جَسَدَهُ فَقَالَ مُسْلِمٌ لَوْ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَيْنَ هَذَا الَّذِي ضَرَبَ ابْنُ عَقِيلٍ رَأْسَهُ فَدَعَى بَكْرُ بْنُ حُرْمَانَ الْأَحْمَرِيَّ فَقَالَ لَهُ اصْعَدْ فَكُنْ أَنْتَ الَّذِي يَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ جَعَلَ مُسْلِمٌ يُكَبِّرُ اللَّهَ وَ يَسْتَغْفِرُهُ وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِ غُرُونَا وَ خَذْلُونَا وَ ضَرَبَ عُنُقَهُ وَ أَتْبَعَ جَسَدَهُ رَأْسَهُ وَ أَمِيرَ بَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأَخْرَجَ إِلَى السُّوقِ وَ ضَرَبَ عُنُقَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: إِلَهِي اللَّهُ الْمَعَادُ اللَّهُمَّ إِلَهِي رَحِمَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ.

وَ فِي قَتْلِهِمَا يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ الْأَسَدِيُّ

وَ إِنْ كُنْتُ لَا تَدْرِي مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي إِلَى هَانِيٍّ فِي السُّوقِ وَ ابْنِ عَقِيلٍ

إِلَى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَ آخِرُ يَهُوَى مِنْ جِدَارٍ قَتِيلٍ

فِي أُبْيَاتٍ - وَ بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ خُرُوجُ مُسْلِمٍ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانٍ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ وَ قِيلَ يَوْمَ عَرَفَةَ سَنَةً سَتِينَ.

وَ كَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي يَوْمِ خُرُوجِ مُسْلِمٍ إِلَى الْكُوفَةِ وَ قَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مُدَّةً إِقَامَتِهِ بِمَكَّةَ نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ وَ الْبَصْرَةِ وَ لَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ طَافَ بِالْبَيْتِ وَ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ أَحَلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ وَ جَعَلَهَا عُمْرَةً لِأَنَّهُ لَمْ يَتِمَّكَ مِنْ إِتِمَامِ الْحَجِّ مَخَافَةَ أَنْ يُفْبِضَ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ فَيُنْفَذَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ.

فَرَوَى عَنْ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ أَنَّهُ قَالَ حَجَجْتُ بِأُمِّي سَنَةً سَتِينَ فَبَيْنَا أَنَا أَسُوقُ بَعِيرَهَا حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ خَارِجًا مِنَ الْحَرَمِ وَ مَعَهُ أَسْيَافُهُ وَ أَتْرَاسُهُ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقِطَارُ فَقِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَتَيْتُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ أَعْطَاكَ اللَّهُ سُؤْلَكَ وَ أَمْلَكَ فِيمَا تُحِبُّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحَجِّ قَالَ لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخِذْتُ ثُمَّ قَالَ لِي مَنْ أَنْتَ قُلْتُ أَمْرُوٌّ مِنَ الْعَرَبِ فَلَا وَ اللَّهُ مَا فَتَشَنِي أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ خَلَفَكَ قُلْتُ عَلَى الْخَبِيرِ سَقَطَتْ قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ وَ سَأَلْتُهُ مِنْ أَشْيَاءَ مِنْ نُدُورٍ وَ مَنَاسِكَ فَأَخْبَرَنِي بِهَا ثُمَّ حَرَّكَ رَاكِحَتَهُ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ ثُمَّ افْتَرَقْنَا وَ لَحِقَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِكِتَابِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ وَ إِلَى مَكَّةَ مَعَ أَخِيهِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ يُؤْمِنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَدَعَا إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ جَهَدَا بِهِ الرَّجُوعَ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَ فِي الْمَنَامِ وَ أَمَرَنِي بِمَا أَنَا مَاضٍ لَهُ قَالَا لَهُ فَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا فَقَالَ مَا حَدَّثْتُ بِهَا أَحَدًا وَ لَا أُحَدِّثُ حَتَّى أُلْقَى رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا بَيَّسَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ مِنْهُ أَمْرَ ابْنَيْهِ عَوْنًا وَ مُحَمَّدًا بِلُزُومِهِ وَ الْمَسِيرِ مَعَهُ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَالْجِهَادِ دُونَهُ وَ رَجَعَ هُوَ وَ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ إِلَى مَكَّةَ وَ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَ نَحْوِ الْعِرَاقِ وَ لَمَّا بَلَغَ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِقْبَالَ الْحُسَيْنِ عَ إِلَى الْكُوفَةِ بَعَثَ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ حَتَّى نَزَلَ الْقَادِسِيَّةَ وَ لَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَ بَطْنَ الرَّمْلَةِ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ وَ هُوَ أَخُوهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ قِيلَ بَلْ بَعَثَ قَيْسُ بْنُ مُسْنَرٍ الصِّدَاوِيَّ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ لَمْ يَكُنْ عِلْمٌ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَ كَتَبَ مَعَهُ إِلَيْهِمْ كِتَابًا يُخْبِرُهُمْ فِيهِ بِقُدُومِهِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْانْكِمَاشِ فِي الْأَمْرِ فَأَخَذَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ وَ بَعَثَ بِهِ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ اصْعَدْ وَ سَبِّ الْكَذَّابَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ.

فَصَعِدَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ فَأَجِيبُوهُ ثُمَّ لَعَنَ ابْنَ زِيَادٍ فَأَمَرَ بِهِ فَرُمِيَ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَوَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَ انْكَسَرَتْ عِظَامُهُ وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَذَبَحَهُ وَ قَالَ أَرَدْتُ أَنْ أُرِيحَهُ فَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ قَتْلُ رَسُولِهِ اسْتَعْبَرَ وَ لَمَّا بَلَغَ الثَّغْلِيَّةَ وَ نَزَلَ أَتَاهُ خَبَرُ قَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا يُرَدُّ ذَلِكَ مِرَارًا وَ قِيلَ لَهُ نَنْشُدُكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ انْصَرَفَ مِنْ مَكَانِكَ هَذَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِالْكُوفَةِ نَاصِرٌ وَ لَا شَيْعَةٌ بَلْ تَتَخَوَّفُ أَنْ يَكُونُوا عَلَيْكَ فَظَرَّ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ مَا تَرَوْنَ فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ لَا نَرْجِعُ حَتَّى نُصِيبَ ثَارَنَا أَوْ نَذُوقَ مَا ذَاقَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ.

ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ كِتَابًا فِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانَا خَبَرُ فَطِيعٍ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ وَ قَدْ خَذَلْنَا شَيْعَتَنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْانْصِرَافَ فَلْيَنْصَرِفْ فِي غَيْرِ حَرَجٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَ أَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ وَ نَفَرٌ يَسِيرُ مِمَّنْ انْظَمُوا إِلَيْهِ وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ عِلْمٌ أَنَّ الْأَغْرَابَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَ عَلَيْهِ فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ عَلَى مَا يُقْدِمُونَ.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِبَطْنِ الْعَقْبَةِ فَزَلَّ فِيهَا فَلَقِيَهُ شَيْخٌ مِنْ بَنِي عِكْرِمَةَ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ لَوْذَانَ فَقَالَ أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا انْصَرَفْتَ فَوَ اللَّهُ مَا تَقْدِمُ إِلَّا عَلَى الْأَسِنَّةِ وَ حَدِّ السُّيُوفِ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَعَثُوا إِلَيْكَ لَوْ كَانُوا كَفَوِيَّ مَثُونَةَ الْقِتَالِ وَ وَطَّوُوا لَكَ الْأَسْيَافَ فَقَدِمَتْ عَلَيْهِمْ كَانَ ذَلِكَ رَأْيًا فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا يَخْفَى عَلَى الرَّأْيِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغْلِبُ عَلَى أَمْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلِهِمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقٍ مِنَ الْأُمَمِ.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارَ فَبِينَا هُوَ يَسِيرُ إِذْ كَبَّرَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَ فَقَالَ لِمَ كَبَّرْتَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّخْلَ فَقَالَ لَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ اللَّهُ إِنَّ هَذَا الْمَكَانَ مَا رَأَيْنَا بِهِ نَخْلًا قَطُّ قَالَ فَمَا تَرَوْنَهُ قَالُوا نَرَاهُ وَ اللَّهُ آذَانَ الْخَيْلِ قَالَ أَنَا وَ اللَّهُ أَرَى ذَلِكَ فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ حَتَّى طَلَعَتْ هَوَادِي الْخَيْلِ مَعَ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ التَّمِيمِيِّ فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ هُوَ وَ خِيْلُهُ مُقَابِلَ الْحُسَيْنِ عَ فِي حَرِّ الظَّهِيرَةِ وَ كَانَ مَجِيءُ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ فَقَدِمَ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ فَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَ وَ صَلَّى الْحُرُّ خَلْفَهُ فَلَمَّا سَلَّمَ انْصَرَفَ إِلَى الْقَوْمِ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ وَ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ تَكُنْ أَرْضَى اللَّهُ [لِلَّهِ عَنْكُمْ] وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَ أَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ بِكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا الْكَرَاهَةَ لَنَا وَ الْجَهْلَ بِحَقِّنا وَ كَانَ رَأْيُكُمْ غَيْرَ مَا أَتَيْنِي بِهِ كُتِبْتُكُمْ وَ قَدِمْتُ عَلَى بِهِ رُسُلُكُمْ أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ قَالُوا إِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَدْرِي مَا هَذِهِ الْكُتُبُ الَّتِي تَذْكُرُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ يَا عَقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ أَخْرِجِ الْخُرَجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا كُتِبَتْهُمْ إِلَيَّ فَأَخْرِجْ خُرَجِينَ مَمْلُوءِينَ كُتُبًا فَنُشِرَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ لَسْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كُتِبُوا إِلَيْكَ وَ قَدْ أَمَرْنَا إِذَا لَقِينَاكَ أَنْ لَا نَفَارِقَكَ حَتَّى تَقْدَمَ بِكَ الْكُوفَةَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع الْمَوْتُ أَذْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا فَارْكَبُوا فَارْكَبُوا فَلَمَّا ذَهَبُوا لِيَنْصَرِفُوا حَالَ الْقَوْمُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْإِنْصِرَافِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لِلْحُرِّ ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ زَيْدٍ قَالَ الْحُرُّ أَمَا لَوْ غَيْرُكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا لِي وَ هُوَ عَلَى مِثْلِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مَا تَرَكْتُ ذِكْرَ أُمِّهِ بِالثُّكُلِ وَ لَكِنْ وَ اللَّهُ مَا لِي إِلَى ذِكْرِ أُمِّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا نَقْدِرُ عَلَيْهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع فَمَا تُرِيدُ قَالَ أُرِيدُ أَنْ أَنْطَلِقَ بِكَ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ إِذَا وَ اللَّهُ لَا أَتْبِعُكَ قَالَ إِذَا وَ اللَّهُ لَا أَدْعُكَ وَ تَرَادَا الْقَوْلَ فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَالَ الْحُرُّ إِنِّي لَمْ أَوْمَرْ بِقِتَالِكَ إِنَّمَا أَمَرْتُ أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدَمَ بِكَ الْكُوفَةَ فَتَيَاسَّرَ هَاهُنَا عَنْ طَرِيقِ الْعُذَيْبِ وَ الْقَادِسِيَّةِ حَتَّى أَكْتُبَ إِلَى الْأَمِيرِ وَ يَكْتُبَ إِلَيَّ الْأَمِيرُ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَأْتِيَنِي بِأَمْرٍ يَرْزُقُنِي فِيهِ الْعَافِيَةَ مِنْ أَنْ أَبْتُلَى بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ فَسَارَ الْحُسَيْنُ ع وَ سَارَ الْحُرُّ فِي أَصْحَابِهِ يُسَايِرُهُ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُ إِنِّي أَذْكُرُكَ فِي نَفْسِكَ فَإِنِّي أَشْهَدُ لَكِنْ قَاتَلْتَ لَتَقْتُلَنَّ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع أَوْ فَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي وَ سَأَقُولُ مَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ يُرِيدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَخَوَّفَهُ ابْنُ عَمِّهِ فَقَالَ إِنَّكَ مَقْتُولٌ.

فَقَالَ

سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَ جَاهَدَ مُسْلِمًا

وَ آسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَ فَارَقَ مَثْبُورًا وَ وَدَّعَ مُجْرِمًا

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ الْحُرُّ تَنَحَّى عَنْهُ قَالَ عَقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ فَسِرْنَا مَعَهُ سَاعَةً فَخَفَقَ عَ هُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ خَفَقَةً ثُمَّ انْتَبَهَ وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ عَلَى بَنُ الْحُسَيْنِ ع عَلَى فَرَسٍ فَقَالَ يَا أَبَتِ فِيمَ حَمَدْتَ اللَّهَ وَ اسْتَرْجَعْتَ فَقَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَ هُوَ يَقُولُ الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَسْرِي إِلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيتُ إِلَيْنَا فَقَالَ لَهُ يَا أَبَتِ لَا أُرَاكَ اللَّهُ سُوءًا أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ قَالَ بَلَى وَ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ قَالَ فَإِنَّا إِذْنًا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحِقِّينَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ.

فَلَمَّا أَصْبَحَ نَزَلَ فَصَلَّى الْغَدَاةَ ثُمَّ عَجَلَ الرُّكُوبَ فَآخَذَ يَتِيَّاسِرَ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَهُمْ فَيَأْتِيَهُ الْحُرُّ بْنُ زَيْدٍ فَيَرْدُّهُ وَ أَصْحَابَهُ فَجَعَلَ إِذَا رَدَّهُمْ نَحْوَ الْكُوفَةِ امْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَالُوا يُسَايِرُونَ كَذَلِكَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى نَيْنَوَى بِالْمَكَانِ الَّذِي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ فَإِذَا رَاكِبٌ عَلَى نَجِيبٍ لَهُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ وَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَ وَأَصْحَابِهِ وَ دَفَعَ إِلَى الْحُرِّ كِتَابًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَإِذَا فِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَجَعَجِعَ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي وَ لَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِأَعْرَاءٍ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَ لَا مَاءٍ وَ قَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يُلْزِمَكَ وَ لَا يُفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَادِكَ أَمْرِي وَ السَّلَامُ. فَأَخَذَهُمُ الْحُرُّ بِالنُّزُولِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَ لَا قَرْيَةٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ دَعْنَا وَ يَحْكُ أَنْزِلْ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ يَعْنِي نَيْنَوَى أَوْ هَذِهِ الْغَاضِرِيَّةَ قَالَ لَا وَ اللَّهُ لَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ هَذَا رَجُلٌ قَدْ بَعَثَ عَيْنًا عَلَيَّ فَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَرَاهُ يَكُونُ بَعْدَ هَذَا الَّذِي تَرَوْنَ إِلَّا أَشَدَّ مَا تَرَوْنَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ قِتَالَ هَؤُلَاءِ السَّاعَةَ أَهْوَنُ عَلَيْنَا مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ فَلَعَمْرِي لَيَأْتِينَا بَعْدَهُمْ مَنْ لَا قِبَلَ لَنَا بِهِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ مَا كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ ثُمَّ نَزَلَ وَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الْخَمِيسِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةِ إِحْدَى وَ سِتِّينَ. فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ فَنَزَلَ نَيْنَوَى فَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ الْأَخْمَسِيَّ قَالَ لَهُ فَاتِهِ فَسَلِّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ وَ كَانَ عُرْوَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ فَاسْتَحْيَا مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ فَكُلُّهُمْ أَبِي ذَلِكَ لِمَكَانٍ أَنَّهُمْ كَاتِبُوهُ فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قُرَّةَ بْنَ قَيْسٍ الْحَنْظَلِيَّ فَبَعَثَهُ فَبَجَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَ فَبَلَغَهُ رِسَالَةُ ابْنِ سَعْدٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا أَنْ أَقْدَمَ فَأَمَّا إِذَا كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ.

فَلَمَّا سَمِعَ عُمَرُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَ أَرْجُو أَنْ يُعَافِيَنِي اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَ قِتَالِهِ وَ كَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي حَيْثُ نَزَلْتُ بِالْحُسَيْنِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رَسُولِي فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَقْدَمَهُ وَ مَاذَا يَطْلُبُ فَقَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ هَذِهِ الْبِلَادِ وَ اتَّيَنِي رُسُلُهُمْ فَسَأَلُونِي الْقُدُومَ فَأَمَّا إِذَا كَرِهُونِي فَإِنِّي مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ.

فَلَمَّا قَرَأَ ابْنُ زِيَادٍ الْكِتَابَ قَالَ الْآنَ إِذْ عَلِقْتُ مَخَالِبَنَا بِهِ يَرْجُو النِّجَاءَ وَ لَا تَحِينَ مَنَاصٍ. وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ وَ فَهِمْتُهُ فَأَعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ هُوَ وَ جَمِيعُ أَصْحَابِهِ فَإِذَا هُوَ فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأَيْنَا وَ السَّلَامُ.

فَلَمَّا وَرَدَ الْجَوَابُ قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ الْعَافِيَةَ وَ وَرَدَ كِتَابُ ابْنِ زِيَادٍ فِي الْآثَرِ إِلَيْهِ أَنْ حُلَّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ وَ بَيْنَ الْمَاءِ فَلَا تَدْعُهُمْ يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً كَمَا صُنِعَ بِالتَّقِيِّ الزَّكِيِّ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَبَعَثَ ابْنُ سَعْدٍ فِي الْوَقْتِ عُمَرُ بْنُ الْحَجَّاجِ فِي خَمْسِمِائَةِ فَارِسٍ فَنَزَلُوا عَلَى الشَّرِيعَةِ وَ حَالُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ أَنْ يَسْتَقُوا مِنْهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

وَ نَادَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُصَيْنٍ الْأَزْدِيُّ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَبِدُ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُونَ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَمُوتُوا عَطَشًا فَقَالَ الْحُسَيْنُ اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُ.

السَّلام عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلام عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلام عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَشْرَبُ الْمَاءَ حَتَّى يَبْغَرَ ثُمَّ يَقِيءُ وَ يَصِيحُ الْعَطَشَ الْعَطَشَ ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ الْمَاءَ حَتَّى يَبْغَرَ ثُمَّ يَقِيءُ وَ يَتَلَطَّى عَطَشًا فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَابَّهُ حَتَّى لَفَظَ نَفْسَهُ.

وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَ نَزُولَ الْعَسَاكِرِ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَ مَدَدَهُمْ لِقِتَالِهِ أَنْفَذَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِنِّي أُرِيدُ لِقَاءَكَ فَاجْتَمَعَا فَتَنَاجيًا طَوِيلًا.

ثُمَّ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى مَكَانِهِ وَ كَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ وَ جَمَعَ الْكَلِمَةَ وَ أَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ هَذَا أَعْطَانِي أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي مِنْهُ أَتَى أَوْ أَنْ يَسِيرَ إِلَى ثَغْرِ مِنَ الثُّغُورِ فَيَكُونُ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا لَهُمْ وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ أَوْ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ فَيَضَعُ يَدَهُ فِي يَدِهِ فَيَرَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ رَأْيَهُ وَ فِي هَذَا لَكَ رِضًا وَ لِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ.

فَلَمَّا قَرَأَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْكِتَابَ قَالَ هَذَا كِتَابُ نَاصِحٍ مُشْفِقٍ عَلَى قَوْمِهِ فَقَامَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ أَ تَقْبَلُ هَذَا مِنْهُ وَ قَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ وَ إِلَى جَنْبِكَ وَ اللَّهُ لَئِنْ رَحَلَ مِنْ بِلَادِكَ وَ لَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لَيَكُونَنَّ أَوْلَى بِالْقُوَّةِ وَ لَتَكُونَنَّ أَوْلَى بِالضَّعْفِ مِنْهُ فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ وَ لَكِنْ لِيَنْزِلْ عَلَى حُكْمِكَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ وَ إِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ نَعَمْ مَا رَأَيْتُ الرَّأْيَ رَأْيِكَ أَخْرَجَ بِهِذَا الْكِتَابَ إِلَى عُمَرَ فَلْيُعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ النَّزُولَ عَلَى حُكْمِي فَإِنْ أَبَوْا فَلْيَقَاتِلَهُمْ فَإِنْ أَبَى أَنْ يُقَاتِلَهُمْ فَأَنْتَ أَمِيرُ الْجَيْشِ وَ اضْرِبْ عُقْبَهُ وَ أَنْفِذْ إِلَى بَرَأْسِهِ.

وَ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى الْحُسَيْنِ لِنُكْفٍ عَنْهُ وَ لَا لِنُطَاوَلِهِ وَ لَا لِتَمْنِيَةِ السَّلَامَةِ وَ لَا لِتُعْذِرَ لَهُ وَ لَا لِتَكُونَ لَهُ عِنْدِي شَفِيعًا أَنْظِرْ فَإِنْ نَزَلَ الْحُسَيْنُ وَ أَصْحَابُهُ عَلَى حُكْمِي وَ اسْتَسْلَمُوا فَأَبْعَثْ بِهِمْ إِلَى سِلْمَاءَ وَ إِنْ أَبَوْا فَارْزُقْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَ تُمَثِّلَ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ مُسْتَحِقُّونَ فَإِذَا قَتَلْتَ حُسَيْنًا فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ فَإِنَّهُ عَاتٍ ظُلُومٍ وَ مَا كُنْتُ أَرَى أَنْ هَذَا يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا وَ لَكِنْ عَلَى قَوْلٍ قَدْ قُلْتُهُ لَوْ قَدْ قَتَلْتُهُ لَفَعَلْتُ هَذَا بِهِ فَإِنْ مَضَيْتَ لَأَمُرْنَا فِيهِ جَزَيْنَاكَ جَزَاءَ السَّامِعِ الْمُطِيعِ وَ إِنْ أَبَيْتَ فَاعْتَزِلْ جُنْدَنَا وَ خَلِّ بَيْنَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَ بَيْنَ الْعَسْكَرِ فَإِنَّا قَدْ أَمَرْنَا بِأَمْرِنَا وَ السَّلَامُ.

فَأَقْبَلَ شِمْرٌ بِكِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمَّا قَرَأَ قَالَ لَهُ مَا لَكَ لَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَكَ قَبِيحِ اللَّهِ مَا قَدِمْتَ عَلَىَّ لَا يَسْتَسْلِمُ وَ اللَّهُ الْحُسَيْنُ إِنْ نَفَسَ أَبِيهِ لَبِئْسَ جَنْبِيهِ قَالَ شِمْرٌ مَا أَنْتَ صَانِعٌ أَمْضِ أَمْرَ أَمِيرِكَ وَ إِلَّا فَخَلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْجُنْدِ قَالَ لَا وَ اللَّهُ وَ لَا كَرَامَةَ لَكَ وَ لَكِنْ أَنَا أَتَوَلَّى ذَلِكَ وَ كُنْ أَنْتَ عَلَى الرَّجَالَةِ.

وَ نَهَضَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لِتِسْعِ مَضِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ جَاءَ شِمْرٌ فَوَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ وَ جَعْفَرُ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَالُوا مَا تَرِيدُ قَالَ أَنْتُمْ يَا بَنِي أُخْتِي آمِنُونَ فَقَالُوا لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانَكَ أَوْ تَوْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي فَرَكِبَ النَّاسُ ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ الْعَصْرِ وَالْحُسَيْنُ ع جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِئٌ بِسَيْفِهِ إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ سَمِعَتْ أُخْتَهُ الصَّيْحَةَ فَدَنَتْ مِنْ أُخِيهَا فَقَالَتْ يَا أُخِي أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا فَلَطَمَتْ أُخْتَهُ وَجْهَهَا وَ نَادَتْ بِالْوَيْلِ فَقَالَ لَهَا لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخِيَّةُ اسْكُتِي رَحِمَكَ اللَّهُ.

وَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ يَا أُخِي قَدْ جَاءَكَ الْقَوْمُ فَهَهِزْ وَقَالَ يَا عَبَّاسُ ارْكَبْ بِنَفْسِكَ أَنْتَ يَا أُخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَ تَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ فَاتَاهُمُ الْعَبَّاسُ فِي عِشْرِينَ فَارِسًا فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرٍ فَقَالَ مَا بَدَأَ لَكُمْ وَ مَا تُرِيدُونَ قَالُوا جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِهِ أَوْ نَنَاجِزَكُمْ فَانصَرَفَ الْعَبَّاسُ رَاجِعًا يَرْكُضُ إِلَى الْحُسَيْنِ يُخْبِرُهُ الْخَبَرَ وَ وَقَفَ أَصْحَابُهُ يَعْظُونَ الْقَوْمَ وَ يَكْفُونَهُمْ عَنِ الْقِتَالِ لِلْحُسَيْنِ ع وَ جَاءَ الْعَبَّاسُ وَ أَخْبَرَهُ الْخَبَرَ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ فَافْعَلْ لَعَنَّا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ مَضَى الْعَبَّاسُ وَ رَجَعَ وَ مَعَهُ رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَقُولُ إِنَّا قَدْ أَجَلْنَاكُمْ إِلَى غَدٍ وَ انصَرَفَ.

فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ ع أَصْحَابَهُ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع فَدَنُوا لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذَا مَرِضْتُ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أَتُبْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ أَلَا وَ إِنِّي قَدْ أَذَنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا.

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُ وَ أَبْنَاءُ أُخِيهِ وَ أَبْنَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَأَ أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ فَاتَّبَعَهُ الْجَمَاعَةُ عَلَيْهِ وَ تَكَلَّمُوا بِمِثْلِهِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع يَا بَنِي عَقِيلٍ حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ فَادْهَبُوا قَدْ أَذَنْتُ لَكُمْ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ فَمَا يَقُولُ النَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ سَيِّدَ بَنِي عُمُومَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ دُونَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَذْرِي مَا صَنَعُوا بِهِ لَا وَ اللَّهُ مَا نَفْعَلُ لَكِنْ نَفْدِيكَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِنَا وَ نَقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ.

وَ قَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَقَالَ أُنَحْنُ نُخَلِّي عَنْكَ وَ لَمْ نُغْذَرْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي أَدَاءِ حَقِّكَ لَا وَ اللَّهُ حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمْحِي وَ أَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ [ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

وَ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ يُفْعَلُ بِي هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَعَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الصَّبِيَّانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

ثُمَّ تَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشَبِّهُ مَا ذَكَرْنَا فَجَزَاهُمْ الْحُسَيْنُ خَيْرًا وَانْصَرَفَ إِلَى مِضْرَبِهِ.

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِنِّي لَجَالِسٌ فِي تِلْكَ الْعَشِيَّةِ وَعِنْدِي عَمَّتِي زَيْنَبُ تَمْرَضُنِي إِذِ اعْتَزَلَ أَبِي فِي خِبَاءٍ لَهُ وَعِنْدَهُ جَوْنٌ مُوَلَّى أَبِي ذَرَّ الْغِفَارِيَّ يُعَالِجُ سَيْفَهُ وَيُصْلِحُهُ وَأَبِي يَقُولُ

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَطَالِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَ كُلُّ حَىٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ

وَ أَعَادَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا حَتَّى فَهَمَّتُهَا وَ عَرَفْتُ مَا أَرَادَ فَخَنَقَتْنِي الْعَبْرَةُ فَرَدَدْتُهَا وَ لَزِمْتُ السُّكُوتَ وَ عَلِمْتُ أَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ وَ أَمَّا عَمَّتِي فَإِنَّهَا سَمِعَتْ مَا سَمِعَتْ وَ هِيَ امْرَأَةٌ وَ مِنْ شَأْنِ النِّسَاءِ الرِّقَّةُ وَ الْجَزَعُ فَلَمْ تَمْلِكْ نَفْسَهَا أَنْ وَثَبَتْ تَجَرُّ ثَوْبَهَا وَ إِنَّهَا لَحَاسِرَةٌ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ وَ أَثْكُلَاهُ لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاءُ الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَ ثِمَالَ الْبَاقِينَ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ قَالَ يَا أُخْتَاهُ لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ وَ تَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ وَ قَالَ لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَاطُ لَنَامَ فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَ تُغْصَبُ نَفْسُكَ اغْتِصَابًا - فَذَاكَ أَقْرَحَ لِقَلْبِي وَ أَشَدُّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ لَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيْهَا فَشَقَّتْهُ وَ خَرَتْ مَغْشِيَةً عَلَيْهَا فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ ع فَصَبَّ الْمَاءَ عَلَى وَجْهِهَا وَ قَالَ لَهَا يَا أُخْتَاهُ اتَّقِي اللَّهَ وَ تَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ وَ اعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ إِلَيْهِ يَعُودُونَ وَ هُوَ فَرْدٌ وَاحِدٌ وَ أَنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي وَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَ نَحْوِهِ وَ قَالَ لَهَا يَا أُخْتَاهُ إِنِّي أَفْسَمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرَى قَسَمِي لَا تَشْقَى عَلَى جَنِيًّا وَ لَا تَخْمِشِي عَلَى وَجْهًا وَ لَا تَدْعِي عَلَى بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ ثُمَّ جَاءَ بِهَا وَ أَجْلَسَهَا عِنْدِي.

ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَأَمَرَ أَنْ يُقَرَّبَ بَعْضُهُمْ بِيُوتَهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ أَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ وَ أَنْ يَكُونُوا بَيْنَ الْبُيُوتِ فَيَقْبِلُوا الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ وَ الْبُيُوتُ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ قَدْ حَقَّتْ بِهِمْ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عَدُوُّهُمْ.

وَ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ يَدْعُو وَ قَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يَدْعُونَ وَ يُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ وَ أَصْبَحَ ع وَ عَبَّاءُ أَصْحَابُهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَ كَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ فَارِسًا وَ أَرْبَعُونَ رَاجِلًا فَجَعَلَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي مَيْمَنَةِ أَصْحَابِهِ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرٍ فِي مَيْسَرَةِ أَصْحَابِهِ وَ أُعْطِيَ الرَّايَةَ الْعَبَّاسُ أَخَاهُ وَ جَعَلَ الْبُيُوتَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ أَمَرَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بَحَطَبٍ وَ قَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ أَنْ يُتْرَكَ فِي خُنْدَقٍ كَانَ هُنَاكَ قَدْ حَقَرُوهُ أَنْ يُحْرَقَ بِالنَّارِ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ.

وَ أَصْبَحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ قِيلَ يَوْمُ السَّبْتِ فَعَبَّأَ أَصْحَابُهُ فَجَعَلَ عَلَى مِیْمَنَتِهِ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ عَلَى مِیْسَرَتِهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَ عَلَى الْخَيْلِ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ وَ عَلَى الرَّجَالِ شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ وَ نَادَى شِمْرٌ لَعْنَهُ اللَّهُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا حُسَيْنُ تَعَجَّلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمَغْزَى أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا وَ رَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ فَمَنَعَهُ الْحُسَيْنُ عَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ دَعْنِي حَتَّى أُرْمِيَهُ فَإِنَّ الْفَاسِقَ مِنْ عُظَمَاءِ الْجَبَّارِينَ وَ قَدْ أَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُ فَقَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ.

ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنُ عَ بِرَأْحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا وَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ وَ كُلُّهُمْ يَسْمَعُونَهُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُوا حَتَّى أُعْظِمَكُمْ بِمَا يَحِقُّ عَلَى لَكُمْ وَ حَتَّى أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي النِّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَ إِنْ لَمْ تُعْطُونِي النِّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمَعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونَ إِنْ وَلِيَیَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ فَلَمْ يَسْمَعْ مُتَكَلِّمًا قَطُّ بَعْدَهُ وَ لَا قَبْلَهُ أَبْلَغُ فِي مَنْطِقٍ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَانْسُبُونِي وَ انظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَاتِبُواهَا فَانظُرُوا هَلْ يَصْلَحُ لَكُمْ قَتْلِي وَ انْتِهَاكُ حُرْمَتِي أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ ابْنَ وَصِيٍّ وَ ابْنَ عَمٍّ وَ أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُصَدِّقِينَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أَوْ لَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي أَوْ لَيْسَ جَعْفَرُ الطَّبَّارِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِي وَ لِأَخِي هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ فَوَ اللَّهُ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مِنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمَقُّتُ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِذَا سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلُّوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ وَ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُونَكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لِي وَ لِأَخِي أَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفَكِ دَمِي.

فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا تَقُولُ فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرٍ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفٍ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا تَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ.

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَ فَتَشْكُونُ أَنَّ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَ اللَّهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي فِيكُمْ وَ لَا فِي غَيْرِكُمْ وَ يَحْكُمُ أَ تَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَمْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ جَرَّاحَةٍ فَآخِذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ.

فَنَادَى يَا شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ يَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ يَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أُيْنِعَتِ الثَّمَارُ وَ اخْضَرَ الْجَنَابُ وَ إِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدَةٌ.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ مَا نَدَرِي مَا تَقُولُ وَلَكِنْ أَنْزِلْ عَلَيَّ حُكْمَ ابْنِ عَمِّكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يُرِيدُوا بِكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ ثُمَّ نَادَى يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. ثُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ عَنْ رَاحِلَتِهِ وَأَمَرَ عُقْبَةَ بْنَ سَمْعَانَ فَعَقَلَهَا وَأَقْبَلُوا يَرْحَفُونَ نَحْوَهُ.

فَلَمَّا رَأَى الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ صَمَّمُوا عَلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَتُقَاتِلُ الْحُسَيْنَ قَالَ إِي وَاللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ يَسْقُطَ فِيهِ الرُّءُوسُ وَتَطْيَحَ فِيهِ الْأَيْدِي قَالَ أَفَمَا لَكُمْ فِيمَا عَرَضَهُ عَلَيْكُمْ رِضًا قَالَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَفَعَلْتُ وَلَكِنْ أَمِيرَكَ قَدْ أَبَى فَأَقْبَلَ الْحُرُّ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ لَهُ يَا قُرَّةُ هَلْ سَقَيْتَ فَرَسَكَ الْيَوْمَ قَالَ لَا قَالَ قُرَّةُ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَحَّى فَلَا يَشْهَدَ الْقِتَالَ وَلَوْ أَنَّهُ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يُرِيدُ لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ فَأَخَذَ يَدُوثُو مِنَ الْحُسَيْنِ قَلِيلًا قَلِيلًا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي أَخِيرَ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللَّهِ مَا اخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَحُرِفَتْ.

ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ فَلَحِقَ بِالْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي جَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَرُدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَهُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَبْلُغُونَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَنْهَضُونَ بِكَ إِلَى مَا أَرَى مَا رَكِبْتُ مِنْكَ مَا رَكِبْتُ وَإِنِّي تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى مِمَّا صَنَعْتُ فَتَرَى لِي مِنْ ذَلِكَ تَوْبَةً فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانْزِلْ قَالَ فَأَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا أَقَاتِلُهُمْ لَكَ عَلَى فَرَسِي سَاعَةً وَإِلَى النُّزُولِ آخِرَ أَمْرِي فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع فَاصْنَعْ مَا بَدَأَ لَكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ.

فَاسْتَقْدَمَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لَأَمُكُمُ الْهَبْلُ وَالْعَبْرُ دَعَوْتُمْ هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَتَّى إِذَا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُو أَنْفُسِكُمْ دُونَهُ ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَيْهِ لِتَقْتُلُوهُ أَخَذْتُمْ بِكَظْمِهِ وَأَحْطَطْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ لِتَمْنَعُوهُ التَّوَجُّهَ إِلَى بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِيشَةَ فَصَارَ كَالْأَسِيرِ فِي أَيْدِيكُمْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا يَدْرَأُ عَنْهَا ضَرًّا وَحَلَا تَمُوهُ وَنِسَاءَهُ وَصَبِيَّتَهُ وَأَهْلَهُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِي تَشْرِبُهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسُ وَتَمَرَّغُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهُ وَهَا هُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ بِسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظَّمِّ فَحَمَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ ع.

وَرَمَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِسَهْمٍ وَقَالَ أَشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا فَبَرَزَ يَسَارُ مَوْلَى زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ فَبَرَزَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ فَضْرَبَهُ بِسَيْفِهِ فَقَتَلَهُ فَشَدَّ عَلَيْهِ سَالِمُ مَوْلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَصَاحُوا بِهِ قَدْ رَهَقَكَ الْعَبْدُ فَلَمْ يُشْعِرْ حَتَّى غَالَهُ فَبَدَرَهُ بِضْرَبَةٍ اتَّقَاهَا ابْنُ عُمَيْرٍ بِيَدِهِ الْيُسْرَى فَأُطَارَتْ أَصَابِعُ كَفِّهِ ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ حَتَّى قَتَلَهُ وَأَقْبَلَ وَهُوَ يَرْتَجِزُ

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ إِنِّي أَمْرٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَظْبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَ حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ عَلَى مَيْمَنَةِ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عِ بَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ جَثَوْا لَهُ عَلَى الرُّكْبِ وَأَشْرَعُوا بِالرِّمَاحِ نَحْوَهُمْ فَلَمْ تَقْدَمْ خِيْلُهُمْ عَلَى الرِّمَاحِ فَذَهَبَ الْخَيْلُ لِيَرْجِعَ فَرَشَقَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عِ بِالنَّبْلِ فَصَرَعُوا مِنْهُمْ رَجَالًا وَ جَرَحُوا آخَرِينَ.

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خُوَزَةَ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ فَنَادَاهُ الْقَوْمُ إِلَى أَيْنَ تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ فَقَالَ إِنِّي أَقْدَمْتُ عَلَى رَبِّ كَرِيمٍ وَ شَفِيعِ مَطَاعٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عِ لِأَصْحَابِهِ مَنْ هَذَا فَقِيلَ ابْنُ خُوَزَةَ فَقَالَ اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ فَاضْطَرَبَتْ فَرَسُهُ فِي جَدَاوِلَ فَوْقَ رِجْلِهِ وَ تَعَلَّقَتِ الْيُسْرَى فِي الرُّكَّابِ وَ ارْتَفَعَتِ الْيُمْنَى وَ شَدَّ عَلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَضْرَبَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى فَطَارَتْ وَ عَدَا بِهِ فَرَسُهُ وَ ضَرَبَ رَأْسَهُ كُلَّ حَجَرٍ وَ كُلَّ شَجَرٍ حَتَّى مَاتَ وَ عَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ.

وَ نَشِبَ الْقِتَالُ فَقُتِلَ مِنَ الْجَمْعِ جَمَاعَةٌ وَ حَمَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ عَلَى أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَ هُوَ يَتَمَثَّلُ بِقَوْلِ عُنْتَرَةَ

مَا زِلْتُ أُرْمِيهِمْ بِغُرَّةٍ وَجْهِهِ وَ لُبَانِهِ حَتَّى تَسْرُبَلَ بِالْدَمِّ

فَبَرَزَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ الْحُرُّ وَ بَرَزَ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ وَ هُوَ يَقُولُ

أَنَا ابْنُ هِلَالِ الْبَجَلِيِّ أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ

فَبَرَزَ مُرَاحِمُ بْنُ حُرَيْثٍ وَ هُوَ يَقُولُ أَنَا عَلَى دِينِ عُثْمَانَ.

فَقَالَ لَهُ نَافِعُ أَنْتَ عَلَى دِينِ شَيْطَانٍ وَ حَمَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ.

فَصَاحَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بِالنَّاسِ يَا حَمَقَى أَ تَدْرُونَ مَنْ تَبَارِزُونَ وَ مَنْ تُقَاتِلُونَ تُقَاتِلُونَ فُرْسَانَ أَهْلِ الْمِصْرِ تُقَاتِلُونَ قَوْمًا مُسْتَمِيتِينَ لَا يَبْرُزُ إِلَيْهِمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَإِنَّهُمْ قَلِيلٌ وَ قَلَّ مَا يَتَّقُونَ وَ اللَّهُ لَوْ لَمْ تَرْمُوهُمْ إِلَّا بِالْحِجَارَةِ لَقَتَلْتُمُوهُمْ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الرَّأْيُ مَا رَأَيْتَ فَأَرْسَلَ فِي النَّاسِ وَ أَعْرَضَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يُبَارِزَ رَجُلٌ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ.

ثُمَّ حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بِأَصْحَابِهِ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ مِنْ نَحْوِ الْفُرَاتِ وَ اضْطَرَبُوا سَاعَةً فَصَرَعَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ انْصَرَفَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ أَصْحَابُهُ وَ انْقَطَعَتِ الْغَبَرَةُ فَوَجَدُوا مُسْلِمًا صَرِيحًا فَسَعَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عِ فَإِذَا بِهِ رَمَقٌ فَقَالَ لَهُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا.

وَ حَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي الْمَيْسَرَةِ عَلَى أَهْلِ الْمَيْسَرَةِ وَ حَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عِ وَ أَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ قَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ قِتَالًا شَدِيدًا وَ أَخَذَتْ خِيْلُهُمْ تَحْمِلُ وَ إِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ فَارِسًا فَلَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفَتْهُ.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ وَهُوَ عَلَى خَيْلِ الْكُوفَةِ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خَيْلِي مُنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ فَأَبْعَثَ عَلَيْهِمُ الرُّجَالَ مِنَ الرَّمَاةِ فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ بِالرَّمَاةِ فَعَقَرَ بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدٍ فَرَسَهُ فَنَزَلَ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ

إِنْ تَعَقَرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لُبْدٍ هِزْبَرٍ

فَجَعَلَ يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ حَتَّى قَتَلُوهُ.

وَقَاتَلَ الْأَصْحَابُ الْقَوْمَ أَشَدَّ قِتَالٍ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ فَلَمَّا رَأَى الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ وَكَانَ عَلَى الرَّمَاةِ صَبْرَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَ تَقَدَّمَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَكَانُوا خَمْسَمِائَةٍ فَأَمَرَ أَنْ يَرْشُقُوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ بِالنَّبْلِ فَرَشَقُوهُمْ فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ عَقَرُوا خِيُولَهُمْ وَجَرَحُوا الرُّجَالَ حَتَّى أَرْحَلُوهُمْ وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ بَيْنَهُمْ سَاعَةً وَجَاءَهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَصْحَابِهِ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي عَشْرَةِ رِجَالٍ وَكَشَفُوهُمْ عَنِ الْبُيُوتِ وَعَظَفَ عَلَيْهِ شِمْرٌ فَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ وَرَدَّ الْبَاقِينَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَكَانَ الْقَتْلُ يَبِينُ فِي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَ لِقَلَّةِ عَدَدِهِمْ وَلَا يَبِينُ فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِكَثَرَتِهِمْ. وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ وَكَثُرَ الْقَتْلُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى الْحُسَيْنُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ وَتَقَدَّمَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدٍ الشَّيْبَامِيُّ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ فَنَادَى أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا قَوْمُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ يَا قَوْمُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ النَّادِ يَا قَوْمُ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحَتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

وَتَقَدَّمَ بَعْدَهُ شَوْذَبُ مَوْلَى شَاكِرٍ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ أُسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ وَلَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقْتُلُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً.

فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَ وَكَانَ مِنْ أَجْمَلِ النَّاسِ وَلَهُ يَوْمَئِذٍ تِسْعَ عَشْرَةِ سَنَةٍ فَشَدَّ عَلَى النَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ

أَنَا عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ تَالَلَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ

فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا وَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ فَضْرَبَهُ مَرَّةً بِنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ قَطَعَنَهُ وَ صَرَعَهُ وَ احْتَوَشَهُ الْقَوْمُ فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرُّسُولِ وَ انْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُمُوعِ ثُمَّ قَالَ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ فَخَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي يَا أُخْيَاهُ وَ ابْنَ أُخْيَاهُ وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَتْ عَلَيْهِ وَ أَخَذَ الْحُسَيْنُ عَ بِرَأْسِهَا فَردَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يَقَاتِلُونَ أَمَامَهُ ثُمَّ رَمَى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَقَالُ لَهُ عُمَرُ بْنُ صَبِيحٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ بِسَهْمٍ فَوَضَعَ عَبْدُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقِيهِ فَأَصَابَ السَّهْمُ كَفَّهُ وَ نَفَذَ إِلَى جَبْهَتِهِ فَسَمَرَهَا بِهِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ تَحْرِيكًا ثُمَّ أَنْحَى إِلَيْهِ آخَرُ بِرُمَحِهِ فَطَعَنَهُ فِي قَلْبِهِ فَقَتَلَهُ وَ حَمَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ الطَّائِيُّ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَقَتَلَهُ. وَ حَمَلَ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيُّ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَقَتَلَهُ.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَأَنَا كَذَلِكَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ فِلَقَةً قَمَرٍ فِي يَدِهِ سَيْفٌ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ
قَدْ انْقَطَعَ شِسْعٌ إِحْدَاهُمَا فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ بْنُ نُفَيْلٍ الْأَزْدِيُّ وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَاذَا تُرِيدُ
مِنْهُ دَعَا يَكْفِيكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ فَشَدَّ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ وَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ فَقَالَ يَا عَمَاءَ فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَ كَمَا يُجَلَى الصَّقَرُ ثُمَّ
شَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أَغْضِبَ فَضْرَبَ عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ بِالسَّيْفِ فَاتَقَاهُمَا [فَاتَّقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَوِيحَةً
سَمِعَهَا أَهْلُ الْعُسْكَرِ ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ الْحُسَيْنُ وَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ فَتَوَطَّأَتْهُ بِأَرْجُلِهَا حَتَّى مَاتَ وَ
انْجَلَتْ الْعَبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بَرَجْلَهُ وَالْحُسَيْنُ عَ يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ
خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَدُّكَ.

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتَرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ
حَمَلَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رَجُلِي الْغُلَامِ يَخْطُرُ الْأَرْضَ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَقْبَاهُ مَعَ ابْنِهِ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ وَالْقَتْلَى
مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقِيلَ هُوَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع.

ثُمَّ جَلَسَ الْحُسَيْنُ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ فَاتَى بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ طِفْلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي
أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ مِنْ دَمِهِ مِلءَ كَفِّهِ وَصَبَّهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ رَبِّ إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنْ
السَّمَاءِ عِنْدَكَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتَقِمَ مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ ثُمَّ حَوَّلَهُ حَتَّى وَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِهِ وَرَمَى عَبْدُ
اللَّهِ بْنُ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ أَبَا بَكْرٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَتَلَهُ.

فَلَمَّا رَأَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ كَثْرَةَ الْقَتْلَى فِي أَهْلِهِ قَالَ لِإِخْوَتِهِ مِنْ أُمِّهِ وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَعُثْمَانُ يَا بَنِي أُمِّي
تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرَاكُمْ قَدْ نَصَحْتُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ أَنَّهُ لَا وَلَدَ لَكُمْ فَتَقَدَّمَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا فَاخْتَلَفَ هُوَ وَهَانِيُّ
بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيُّ ضَرْبَتَيْنِ فَقَتَلَهُ هَانِيُّ وَتَقَدَّمَ بَعْدَهُ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ ع فَقَتَلَهُ أَيْضًا هَانِيُّ وَتَعَمَّدَ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ
الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ وَقَدْ قَامَ مَقَامَ إِخْوَتِهِ فَرَمَاهُ فَصْرَعَهُ وَشَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَاخْتَزَّ رَأْسَهُ.

وَحَمَلَتْ الْجَمَاعَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَ فَعَلَبُوهُ عَلَى عُسْكَرِهِ وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ فَكَرِبَ الْمُسَنَاءَةُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ
[يَدَيْهِ أَخُوهُ الْعَبَّاسُ فَاعْتَرَضَهُ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَقَالَ لَهُمْ وَيْلَكُمْ حُولُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ
وَلَا تُمْكِنُوهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ فَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَ
السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَامْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ بِالدَّمِ فَرَمَاهُ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنْتِ نَبِيِّكَ.
ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ وَأَحَاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبَّاسِ فَاقْتَطَعُوهُ عَنْهُ فَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ وَحْدَهُ حَتَّى قُتِلَ.

وَلَمَّا رَجَعَ الْحُسَيْنُ مِنَ الْمُسَنَاءَةِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَضَرَبَهُ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ مَالِكُ
بْنُ يُسْرِ الْكِنْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَكَانَ عَلَيْهِ قَلَنْسُوءَةٌ فَقَطَعَهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَى رَأْسِهِ فَأَذَمَاهُ وَامْتَلَأَتْ الْقَلَنْسُوءَةُ دَمًا
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ لَا أَكَلْتُ بِيَمِينِكَ وَلَا شَرِبْتُ بِهَا وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ ثُمَّ أَتَى الْقَلَنْسُوءَةَ وَدَعَا بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

بِهَا رَأْسَهُ وَاسْتَدْعَى قَلَنْسُوَةً أُخْرَى فَلَبِسَهَا وَاعْتَمَ عَلَيْهَا وَرَجَعَ عَنْهُ شِمْرٌ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ فَمَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَاحَاطُوا بِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ احْبِسِيهِ يَا أُخْتِي فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهَا اِمْتِنَاعاً شَدِيداً وَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَيْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي فَضْرَبَهُ بَحْرُ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهُ الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ فَإِذَا يَدُهُ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّاهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ يَا بَنَى اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحَقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ عِيدَهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فِرْقاً وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدَاً وَ لَا تُرْضِ الْوُلَاةَ عَنْهُمْ أَبَداً فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَنَا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا فَتَقْتُلُونَا.

وَحَمَلَتْ الرَّجَالَةُ يَمِيناً وَشِمَالاً عَلَى مَنْ كَانَ بَقِيَ مَعَهُ فَتَقْتُلُوهُمْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ أَوْ أَرْبَعَةٌ فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ ذَلِكَ دَعَا بِسَرَاوِيلَ فَفَزَرَهُ ثُمَّ لَبَسَهُ وَإِنَّمَا فَزَرَهُ لِكَيْ لَا يَطْمَعَ أَحَدٌ بِلُبْسِهِ بَعْدَ قَتْلِهِ فَلَمَّا قُتِلَ عَمَدَ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَسَلَبَهُ السَّرَاوِيلَ وَتَرَكَهُ مُجَرَّداً فَكَانَتْ يَدَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَتَيَبَّسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ دَمًا وَفِيحَا إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ.

وَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ يَدْفَعُهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَالثَّلَاثَةُ يَحْمُونَهُ حَتَّى قُبِلَ الثَّلَاثَةُ وَأُثْخِنَ بِالْجِرَاحِ فِي رَأْسِهِ وَبَدَنِهِ وَجَعَلَ يُضَارِبُهُمْ بِسَيْفِهِ وَهُمْ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ يَمِيناً وَشِمَالاً قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَوْلَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَاشَأً وَ لَا أَمْضَى جَنَاناً مِنْهُ إِذْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَيَكْشِفُهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمَغْزَى إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهَا الذُّبُّ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ أَمَرَ الرِّمَاءَ أَنْ يَرْمُوهُ فَرَشَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ فَأَحْجَمَ مِنْهُمْ فَوْقُوا بِأَزَانِهِ وَنَادَى شِمْرٌ وَيَحْكُمُ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ ثَكَلْتُمْ أُمَهَاتِكُمْ فَحَمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى وَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ بِالرَّمْحِ فَصَرَعَهُ وَنَزَلَ إِلَيْهِ خُوَلَّى بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ لِيُخْتَزَّ رَأْسَهُ فَأَرْعَدَ فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ فَتَ اللَّهُ فِي عَضْدِكَ مَا لَكَ تُرْعَدُ وَنَزَلَ إِلَيْهِ شِمْرٌ فَذَبَحَهُ ثُمَّ دَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خُوَلَّى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ فَقَالَ لَهُ احْمِلْهُ إِلَى السَّامِرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حُوَيَّةَ الْحَضْرَمِيُّ وَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ يَزِيدَ وَأَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ وَانْتَهَبُوا رَحْلَهُ وَإِلَهُ وَاثْقَالَهُ وَسَلَبُوا نِسَاءَهُ. قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الْمَرْأَةَ مِنْ نِسَائِهِ وَبَنَاتِهِ وَأَهْلِ تَنَازُعٍ ثَوْبَهَا عَنْ ظَهْرِهَا حَتَّى تُغْلَبَ عَلَيْهِ فَتَذْهَبَ بِهِ مِنْهَا ثُمَّ انْتَهَبْنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ مُنْبَسِطٌ عَلَى فِرَاشِهِ مَرِيضٌ وَمَعَ شِمْرٍ جَمَاعَةٌ مِنَ الرَّجَالَةِ فَقَالُوا نَقْتُلُ هَذَا الْعَلِيلَ فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ أَتَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ وَهَذَا صَبِيٌّ وَإِنَّهُ لِمَا بِهِ فَلَمْ أَزَلْ بِهِمْ حَتَّى دَفَعْتُهُمْ عَنْهُ.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَجَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَصَاحَتِ النِّسَاءُ فِي وَجْهِهِ وَبَكَيْنَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ لَا يَدْخُلُ مِنْكُمْ أَحَدٌ بَيْوتَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ وَلَا تَتَعَرَّضُوا لِهَذَا الْغُلَامِ الْمَرِيضِ فَسَأَلَتْهُ النِّسَاءُ أَنْ يَسْتَرْجِعَ مَا أَخَذَ مِنْهُنَّ لِيَسْتَتِرْنَ بِهِ فَقَالَ مَنْ أَخَذَ مِنْ مَتَاعِهِنَّ شَيْئًا فَلْيَرُدَّهُ فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئًا فَوَكَّلَ بِالْفُسْطَاطِ وَبَيْوتِ النِّسَاءِ وَعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عِ جَمَاعَةً مِمَّنْ كَانُوا مَعَهُ فَقَالَ احْفَظُوهُمْ.

ثُمَّ عَادَ إِلَى مِضْرَبِهِ وَنَادَى فِي عَسْكَرِهِ مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ فَاَنْتَدَبَ عَشْرَةٌ مِنْهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ حُوَيَّةَ وَ أَحْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ فَدَاسُوا الْحُسَيْنِ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ.

وَسَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ مِنْ يَوْمِهِ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ مَعَ خَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِينَ فَقُطِعَتْ وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَأْسًا فَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ وَأَقَامَ هُوَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى الزَّوَالِ ثُمَّ نَادَى فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ وَتَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ وَمَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ وَأَخَوَاتُهُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ وَعَلَىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فِيهِمْ وَهُوَ مَرِيضٌ بِالذَّرْبِ وَقَدْ أَشْفَى.

فَلَمَّا رَحَلَ ابْنُ سَعْدٍ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ كَانُوا نَزُولًا بِالْغَاضِرِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ فَصَلَّوْا عَلَيْهِمْ وَدَفَنُوا الْحُسَيْنَ حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ وَدَفَنُوا ابْنَهُ عَلَىَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرَ عِنْدَ رَجُلَيْهِ وَحَفَرُوا لِلشُّهَدَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ صُرِعُوا حَوْلَهُ حَفِيرَةً مِمَّا يَلِي رَجُلَيْهِ فَجَمَعُوهُمْ وَدَفَنُوهُمْ جَمِيعًا مَعًا وَدَفَنُوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى طَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ.

وَلَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عِ وَوَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ مِنْ غَدٍ يَوْمَ وَصُولِهِ جَلَسَ ابْنُ زِيَادٍ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ إِذْنًا عَامًّا وَأَمَرَ بِإِحْضَارِ الرَّأْسِ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ وَبِيَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ تَنَائِيًا وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَقَالَ ارْفَعْ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتَيْ رَسُولِ اللَّهِ صِ مَا لَا أَحْصِيهِ يَتَرَشَّفُهُمَا ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِيًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ أَبْكِي اللَّهَ عَيْنَكَ أَمْ تَبْكِي لِقُدْرَةِ اللَّهِ وَلَوْ لَا أَنَّكَ شَيْخٌ كَبِيرٌ وَقَدْ خَرِفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عُتْقَكَ فَهَضَّ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ وَصَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ.

وَأَدْخَلَ عِيَالَ الْحُسَيْنِ عِ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَدَخَلَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ فِي جُمْلَتِهِمْ مُتَنَكِّرَةً وَعَلَيْهَا أُرْدَلُ ثِيَابِهَا فَصَمَتَتْ حَتَّى جَلَسَتْ نَاحِيَةً مِنَ الْقَصْرِ وَحَفَّتْ بِهَا إِمَائُهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ هَذِهِ الَّتِي انْحَاذَتْ وَمَعَهَا نِسَاؤُهَا فَلَمْ تُجِبْهُ زَيْنَبُ فَأَعَادَهَا ثَانِيَةً وَثَالِثَةً فَقَالَ لَهُ بَعْضُ إِمَائِهَا هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ الْحَمْدُ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَخْذَوْتَكُمْ فَقَالَتْ زَيْنَبُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ فِعْلَ اللَّهِ بِأَهْلِ بَيْتِكَ قَالَتْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتُحَاجُّونَ إِلَيْهِ وَ تَخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ اسْتَشَاطَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ إِنَّهَا امْرَأَةٌ وَ الْمَرْأَةُ لَا تَوْخِذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ لَقَدْ شَفَى اللَّهُ نَفْسِي مِنْ طَاغِيَتِكَ وَ الْعَصَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَفَرَّقْتَ زَيْنَبُ وَ بَكَتْ وَ قَالَتْ لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتُ كَهْلِي وَ أَبْرَتُ أَهْلِي وَ قَطَعْتُ فَرْعِي فَإِنْ يَشْفِيكَ هَذَا فَقَدْ اسْتَفْتَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ هَذِهِ سَجَاعَةٌ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوهَا سَجَاعاً فَقَالَتْ مَا لِلْمَرْأَةِ وَ السَّجَاعَةِ إِنْ لِي عَنْ السَّجَاعَةِ لَشُغْلًا وَ لَكِنَّ صَدْرِي نَفَثَ بِمَا قُلْتُ.

وَ عَرَضَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيّاً فَقَتَلَهُ النَّاسُ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ بَلْ قَتَلَهُ اللَّهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ لَكَ جُرْأَةٌ عَلَى جَوَابِي وَ فِيكَ بَقِيَّةٌ لِلرَّدِّ عَلَى أَذْهَبُوا بِهِ وَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ زَيْنَبُ عَمَّتُهُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا وَ اعْتَنَقْتُهُ وَ قَالَتْ وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُهُ فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ فَنَظَرَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَيْهَا سَاعَةً وَ قَالَ عَجَباً لِلرَّحِمِ وَ اللَّهُ لَا ظُنُّهَا وَ دَتَّ أَنْتِي قَتَلْتَهَا مَعَهُ دَعَاؤُهُ فَإِنِّي أَرَاهُ لِمَا بِهِ مَشْغُولٌ ثُمَّ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ.

وَ لَمَّا أَصْبَحَ ابْنُ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَ قَبَائِلِهَا فَرُوي عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ أَنَّهُ قَالَ مَرٌّ بِهِ عَلَىَّ وَ هُوَ عَلَى رُمَحٍ وَ أَنَا فِي غُرْفَةٍ فَلَمَّا حَادَانِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً فَوَقَفَ وَ اللَّهُ شَعْرِي وَ نَادَيْتُ رَأْسُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَ أَعْجَبُ.

فَلَمَّا فَرَغَ الْقَوْمُ مِنَ الطَّوَافِ بِهِ رُدُّوهُ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ فَدَفَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى زَحْرِ بْنِ قَيْسٍ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ رُءُوسَ أَصْحَابِهِ وَ سَرَّحَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أَنْفَذَ مَعَهُ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ حَتَّى وَرَدُوا بِهَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ فَقَالَ يَزِيدٌ قَدْ كُنْتُ أَقْنَعُ وَ أَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ أَمَا لَوْ أَنِّي كُنْتُ صَاحِبَهُ لَعَفَوْتُ عَنْهُ.

ثُمَّ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بَعْدَ إِنْفَاذِهِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ أَمَرَ بِنِسَائِهِ وَ صِبْيَانِهِ فَجَهَّزُوا وَ أَمَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنْ يُغْلَ بِغُلٍّ فِي عُنُقِهِ ثُمَّ سَرَّحَ بِهِ إِلَى أَثَرِ الرَّأْسِ مَعَ مِخْفَرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِيِّ وَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ فَانْطَلَقَا بِهِمْ حَتَّى لَحِقُوا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ مَعَهُمُ الرَّأْسُ وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يُكَلِّمُ أَحَدًا مِنَ الْقَوْمِ فِي الطَّرِيقِ كَلِمَةً حَتَّى بَلَغُوا بَابَ يَزِيدَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بْنِ مُعَاوِيَةَ فَرَفَعَ مِحْفَرُ بْنُ ثَعْلَبَةَ صَوْتَهُ فَقَالَ أَتَى مِحْفَرُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّثَامِ الْفَجْرَةَ فَأَجَابَهُ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ
عَ مَا وَلَدَتْ أُمُّ مِحْفَرٍ أَشْرًا وَ أَلَامًا وَ لَمَّا وَضِعَتِ الرَّءُوسُ بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ وَ فِيهَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع قَالَ يَزِيدُ

فَفَلَقَ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَا

فَقَالَ يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ أَخُو مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ وَ كَانَ جَالِسًا مَعَ يَزِيدَ

لَهَا بِأَدْنَى الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ الْعَبْدِ ذِي الْحَسَبِ الْوَعْلِ

أُمِّيَّةً أَمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى وَ بَنَتْ رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ

فَضْرَبَ يَزِيدُ فِي صَدْرِ يَحْيَى بْنِ الْحَكَمِ وَ قَالَ اسْكُتْ.

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَبُوكَ قَطَعَ رَحِمِي وَ جَهَلَ حَقِّي وَ نَازَعَنِي سُلْطَانِي فَصَنَعَ اللَّهُ بِهِ مَا قَدْ رَأَيْتَ فَقَالَ عَلَى
بْنِ الْحُسَيْنِ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ
يَسِيرٌ فَقَالَ يَزِيدُ لِابْنِهِ خَالِدٍ ارْدُدْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَدْرِ خَالِدٌ مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ قُلْ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ثُمَّ دَعَا بِالنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ فَأَجْلَسُوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَرَأَى هَيْئَةً قَبِيحَةً فَقَالَ قَبِّحَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ
لَوْ كَانَتْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ قَرَابَةٌ وَ رَحِمٌ مَا فَعَلَ هَذَا بِكُمْ وَ لَا بَعَثَ بِكُمْ عَلَى هَذَا.

قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمَّا جَلَسْنَا بَيْنَ يَدَيْهِ رَقَّ لَنَا فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي
هَذِهِ الْجَارِيَةَ يَعْنِينِي وَ كُنْتُ جَارِيَةً وَضِيئَةً فَأَرْعِدْتُ وَ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ عَمَّتِي زَيْنَبَ وَ كَانَتْ
تَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ فَقَالَتْ عَمَّتِي لِلشَّامِيِّ كَذَبْتَ وَ اللَّهُ وَ لَوُمْتُ مَا ذَلِكَ لَكَ وَ لَا لَهُ فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ قَالَ كَذَبْتَ
إِنَّ ذَلِكَ لِي وَ لَوْ شِئْتُ لَفَعَلْتُ قَالَتْ كَلَّا وَ اللَّهُ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَكَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَ تَدِينَ بِغَيْرِهَا فَاسْتَطَارَ
يَزِيدُ غَضَبًا وَ قَالَ إِيَّايَ تَسْتَقْبِلِينَ بِهَذَا إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ وَ أَخُوكَ قَالَتْ زَيْنَبُ بَدِينِ اللَّهِ وَ بَدِينِ أَبِي وَ أَخِي
اهْتَدَيْتَ أَنْتَ وَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا قَالَ كَذَبْتَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَالَتْ أَنْتَ أَمِيرٌ تَشْتِمُ ظَالِمًا وَ تَقْهَرُ
بِسُلْطَانِكَ فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَا وَ سَكَتَ فَعَادَ الشَّامِيُّ فَقَالَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ اغْزُبْ وَ هَبِ اللَّهُ لَكَ حَنْفًا
قَاضِيًا.

ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يَنْزِلْنَ فِي دَارٍ عَلَى حِدَةٍ مَعَهُنَّ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع فَأَنْزَلُوهُمْ دَارًا تَتَّصِلُ بِدَارِ يَزِيدَ
فَأَقَامُوا أَيَّامًا ثُمَّ نَدَبَ يَزِيدُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ وَ قَالَ لَهُ تَجَهَّزْ لِتُخْرِجَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يُجَهِّزَهُمْ
دَعَا عَلَى بْنَ الْحُسَيْنِ فَاسْتَخْلَاهُ وَ قَالَ لَهُ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ أَنِّي صَاحِبُ أَبِيكَ مَا سَأَلْنِي خَصْلَةً إِلَّا

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوَّةِ

أَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا وَ لَدَفَعْتُ الْحَتْفَ عَنْهُ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَضَى بِمَا رَأَيْتَ كَاتِبْنِي مِنَ الْمَدِينَةِ وَ أَنَّهُ إِلَى كُلِّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ وَ تَقْدَمَ بِكِسْوَتِهِ وَ كِسْوَةِ أَهْلِهِ وَ أَنْفَذَ مَعَهُمْ جَمَاعَةً عَلَيْهِمُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ فِي اللَّيْلِ وَ يَكُونُوا أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرَفَةً عَيْنٍ فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ بِالطَّرَفِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ وَ يَنْزِلُ مِنْهُمْ حَيْثُ لَوْ أَرَادَ إِنْسَانٌ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وَضُوءاً أَوْ قِضَاءً حَاجَةً لَمْ يَخْتَشِمَ فَسَارَ مَعَهُمْ فَلَمْ يَزَلْ يَرْفُقُ بِهِمْ فِي الطَّرِيقِ حَتَّى وَصَلُوا إِلَى الْمَدِينَةِ

فجميع من قتل مع الحسين من أهل بيته بطف كربلاء ثمانية عشر نفساً هو ص تاسع عشرهم منهم العباس و عبد الله و جعفر و عثمان بنو أمير المؤمنين ع أمهم أم البنين و عبيد الله و أبو بكر ابنا أمير المؤمنين ع أمهما ليلي بنت مسعود الثقفية و علي و عبد الله ابنا الحسين ع و القاسم و عبد الله و أبو بكر بنو الحسن بن علي ع و محمد و عون ابنا عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و عبد الله و جعفر و عقيل و عبد الرحمن بنو عقيل بن أبي طالب و محمد بن أبي سعيد بن عقيل بن أبي طالب و هم كلهم قد دفنوا مما يلي رجلى الحسين ع حفر لهم حفيرة و ألقوا جميعاً فيها و سوى عليهم التراب إلا العباس بن علي فإن قبره ظاهر.

قال الشيخ المفيد أبو عبد الله قدس الله روحه فأما أصحاب الحسين ع فإنهم مدفونون حوله و لسنا نحصل لهم أجداً على التحقيق إلا أننا لا نشك أن الحائر محيط بهم.

و ذكر الأجل المرتضى رضي الله عنه في بعض مسائله أن رأس الحسين بن علي رد إلى بدنه بكرباء من الشام و ضم إليه و الله أعلم

الفصل الخامس في ذكر عدد أولاد الحسين ع

كَانَ لَهُ سِتَّةُ أَوْلَادٍ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع أُمُّهُ شَاهِزَنَانُ بِنْتُ كِسْرَى يَزْدَجَرْدَ بْنَ شَهْرِيَارَ. وَ عَلَىُّ الْأَصْغَرُ قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ أُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَ النَّاسُ يَغْلُطُونَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ عَلَىُّ الْأَكْبَرُ.

وَ جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ أُمُّهُ قُضَاعِيَّةٌ وَ مَاتَ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ وَ لَا بَقِيَّةَ لَهُ.

وَ عَبْدُ اللَّهِ قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ صَغِيرًا وَ هُوَ فِي حَجَرِ أَبِيهِ وَ قَدْ مَرَّ ذِكْرُهُ فِيمَا تَقَدَّمَ وَ سَكِينَةُ وَ أُمُّهَا الرَّبَّابُ بِنْتُ إِمْرِي الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ أَوْسٍ وَ هِيَ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَيْضًا.

وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَ أُمُّهَا أُمُّ إِسْحَاقَ بِنْتُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ تَيْمِيَّةٌ

معرفی سایت آستان وصال www.astanevesal.ir

سایت تخصصی آستان وصال یکی از تخصصی ترین و جامع ترین سایت های فعال در عرصه علوم مرتبط با مداحی است که توسط جمعی از مداحان بسیجی همدان در اریبهشت ماه سال ۱۳۹۳ راه اندازی شده و به فعالیت می پردازد. چند ماه اول کار سایت به عنوان آزمایش و بارگذاری اطلاعات پایه بود و فعالیت سایت رسماً و بطور گسترده از شهریور ماه سال ۱۳۹۳ آغاز گردید کلیه افراد مراجعه کننده به سایت می توانند از تمامی بخش های سایت بهره مند شود ولی چنانچه مایل باشند مطالبی را در سایت درج کنند لازم ابتدا در سایت عضو شده سپس به بارگذاری مطالب بپردازند. در زیر به تشریح بخش ها و ویژگی های این سایت می پردازیم.

۱- اشعار: این بخش از سایت شامل دو بخش می باشد.

الف: درج اشعار مذهبی: در این سایت سعی شده بر خلاف بعضی از سایت ها و وبلاک های شعر آئینی؛ در انتخاب و درج اشعار دقت نظر بیشتر و کاملاً تخصصی مد نظر قرار بگیرد. به همین دلیل اشعار انتخاب شده یا رسیده در دو مرحله توسط کارشناسان زبده مورد بازبینی دقیق کارشناسی قرار گرفته و ضمن نقد اشعار، اغلاط احتمالی آن در قسمت پایانی درج اشعار «قسمت نقد شعر» مورد بررسی قرار گرفته و ابیات اصلاحی جایگزین به عنوان پیشنهاد ارائه گردیده است. در بحث نقد شعر سه عنصر ۱- صنایع لفظی و معنوی صنعت شعر ۲- مبانی اعتقادی و امام شناسی ۳- مطابقت با روایت های تاریخی صحیح، مد نظر قرار می گیرد. تا مداحان عزیز با خاطری آسوده به ارائه اشعار در مجالس بپردازند. در این قسمت ویژگی های دیگری چون رتبه و امتیاز شعر، قالب، سبک و وزن اشعار برای آگاهی مداحان گرانقدر درج میشود.

ب: بحث آموزش اشعار که در این قسمت متون تخصصی، ردیف و قافیه، قالب های شعر فارسی، اوزان اشعار و ... برای مداحان و شعرا ی عزیز قرار داده شده است تا از این مباحث نیز بهره لازم را ببرند.

۲- روایت تاریخی: این بخش نیز از سه زیر مجموعه **الف:** ولادت ائمه **ب:** شهادت ائمه **ج:** شهید و شهادت تشکیل میگردد. در دو بخش اول متن فارسی و متن عربی روایت های مستند و صحیح مربوط به ولادت و شهادت اهل بیت بطور جداگانه و با قابلیت جستجوی موضوعی از کتب معتبر و مرجع با ذکر اسناد آن قرار داده شده است بطوریکه مداحان گرانقدر می توانند هنگام مراجعه به سایت در مناسبت های مختلف در کنار انتخاب اشعار مناسب و قوی؛ روایت های مرتبط با آن را نیز انتخاب کرده و دیگر نیازی به مراجعه به کتب مختلف نداشته باشند. یکی دیگر از زیر شاخه های این بخش شهید و شهادت است که در آن قسمت زندگی نامه، وصیت نامه و خاطرات شهدا علی الخصوص شهدای مداح قرار داده شده است.

۳- کتاب: این بخش نیز از چهار زیر مجموعه تشکیل می شود.

الف: داندود کتاب: در بخش داندود کتاب هم اکنون کتابهای معتبر زیادی همچون لهوف، ارشاد، کامل الزیارات، مجلدات مختلف زندگی اهل بیت در بحارالانوار، مقتل سیدالشهدا، مقتل مقرر، تفسیر زیارت جامعه، دعا و ادعیه، کتب شعر و ... قرار داده شده است بطوریکه در مورد هریک از معصومین حداقل یک یا چند کتاب تخصصی معتبر موجود است که مراجعین به سایت به راحتی و بطور رایگان می توانند این کتب را داندود نمایند، قرار است هر ماه چند جلد کتاب جدید که مورد نیاز مداحان و شعرا ی گرامی است به کتب موجود افزوده شود

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ب: معرفی کتاب: در این قسمت نیز با استفاده از منابع تحقیقی معتبر ضمن معرفی کتب موجود در زمینه مداحی به بررسی اهمیت و جایگاه کتاب و نویسندگان، منابع و شیوه تالیف، انگیزه مؤلف، ویژگیهای آن کتاب و پرداخته شده است

ج: گزیده کتاب: در این قسمت نیز بخش های مهم بعضی از کتب معتبر، قرار داده شده است.

د: ماهنامه: در این بخش ماهنامه جرعه های معرفت در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

۴- آموزش: در بخش آموزش سه زیر مجموعه گنجانده شده است:

الف: آموزش قرآن: در این بخش مباحث تخصصی روخوانی، روان خوانی، تجوید، صوت و لحن، نغمات قرآنی و نکات و اطلاعات قرآنی قرار داده شده تا مداحان گرانقدری که تمایل دارند آشنایی بیشتر و تخصصی تر در زمینه علوم قرآنی داشته باشند با استفاده از مباحث این بخش به آن امر مهم و حیاتی مسلط شوند.

ب: آموزش احکام: آشنایی و تسلط بر احکام شرعی یکی از مهم ترین مطالبی است که مداحان گرانقدر باید با آن آشنا بوده و تسلط داشته باشند علی الخوص احکام مربوط به هیأت و عزاداری، لذا سعی شده در این بخش فتاوی مراجع مختلف عظام برای مطالعه و بهره گیری لازم در اختیار مراجعه کنندگان محترم به سایت قرار داده شود.

ج: آموزش مداحی: در این بخش نیز مباحث تئوری و عملی در بحث اصول و فنون مداحی در اختیار مداحان عزیز قرار میگیرد تا بهره لازم را از آن مباحث داشته باشند. همچنین فایل های صوتی آموزش نغمات و گوشه های دستگاه های موسیقی جهت آشنایی و تسلط نسبی شما مداحین به این علم مهم در اختیار شما قرار داده خواهد شد.

سبجش مداحی: یکی از قسمت هایی که قرار است در آینده نزدیک به بخش آموزش مداحی افزوده شود سبجش مداحی است؛ به این صورت که افراد مراجعه کننده به سایت فایل صوتی خواندن خود را بر روی سایت قرار می دهند؛ سپس توسط کارشناسان مربوطه این خواندن از لحاظ شعر، اصول فنون مداحی، دستگاه های موسیقی و روایت تاریخی مورد بررسی و نقد قرار گرفته و نظرات تخصصی به او ارائه می شود.

۵- بصیرت مداحی: مراجعین به سایت در بخش بصیرت مداحی از سه بخش احادیث، منویات بزرگان دین و پیوندها بهره خواهند برد.

الف: بخش احادیث: با عنایت به اینکه طبق نظرات ارزشمند و راه گشای علما و بزرگان دین و همچنین اصول مداحی؛ لازم است هیچ منبر مداحی بی بهره از احادیث اهل بیت نباشد، سعی شده در این بخش احادیث معتبر که در مداحی ها هم بسیار کاربرد دارد همچون آداب و ثوابهای عزاداری اهل بیت یا احادیث اخلاقی و ... با ذکر اسناد آن در اختیار مراجعین به این بخش قرار داده شود. که بعضی از این احادیث همراه با اشعار ترجمه برگردان آن احادیث است.

ب: منویات بزرگان: مداحین گرانقدر با توجه به اهمیت و حساسیت وظیفه مهم و سنگینی که بر عهده دارند لازم است همواره این بیت را نصب العین خود قرار دهند که: « طی این مرحله بی مهری خضر مکن

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

« ظلمات است و بترس از خطر گمراهی » لذا بر همه ما واجب است همواره از رهنمود ها و ارشادات مراجع عظام تقلید؛ علما و محققین دین بهره جسته و بر آن اساس حرکت کنیم که در این بخش رهنمودهای آن بزرگواران به مداحان عزیز جمع آوری و در تقسیم بندی موضوعی در دسترس شما عزیزان قرار گرفته است.

ج: پیوند ها: به منظور بهر مندی از تلاش دیگر عزیزانی که در این عرصه فعالیت دارند و به منظور کمک به شما در صرفه جویی از وقت و جلوگیری از مراجعه به سایت های مختلف که موجب بطلان وقت می شود؛ بعضی از سایت ها همچون سایت مقام معظم رهبری و بعضی از مراجع عظام تقلید، سایت قرآنی تنزیل و ... به عنوان لینک بر روی سایت قرار داده شده است تا مراجعین محترم به سایت در صورت تمایل از مطالب آن سایت ها نیز بهره مند شوند.

۶- گالری: از جمله بخش های جذاب و مفرح سایت بخش گالری آن است که از سه بخش الف:

تصاویر ب: صوتی ج: ویدئویی تشکیل شده است. در بخش تصاویر این قسمت شاهد عکس هایی بسیار زیبا از حرم ائمه، طرح های گرافیکی مذهبی، مناظر بکر طبیعت، شهرها و هستید و بطور رایگان میتوان آنها را دانلود کرد. در بخش صوتی نیز فایل های صوتی از مداحی ها، سخنرانی ها و ... استانی و کشوری که مستند بوده و دارای بار آموزشی هستند، قرار داده می شود تا مداحان محترم بطور رایگان آن را دانلود کرده و بهره ببرند. لازم به ذکر است در بحث فایل های صوتی به غیر از بخش صوتی گالری؛ این امکان در نظر گرفته شده است که در بخش اشعار نیز؛ آهنگ و سبک سرود ها، اشعار سینه زنی و زمزمه خوانی ها در اختیار مراجعین محترم سایت قرار بگیرد تا سبک ها را به همراه اشعار آن دریافت کنند. در بخش ویدئویی گالری نیز همچون بخش صوتی فایل هایی با همان تقسیم بندی و موضوعیت قرار داده خواهد شد.

۷- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش نیز تعدادی از نرم افزارهای قرآنی؛ مذهبی؛ ادعیه و

مناجات که برای مداحان گرانقدر کاربرد دارد قرار داده شده است تا بصورت رایگان دانلود نمایند.

۸- مناسبت ها و وقایع مذهبی هر ماه: در این بخش هم مناسبت ها و وقایع مذهبی هر ماه به

همراه اعمال و اذکار آن ماه مستند به کتب معتبر قرار داده شده که مداحان عزیز با مطالعه آن بر اساس مناسبت روز به ارائه مطالب در مجالس بپردازند

۹- پاسخ به شبهات: انشاء الله به زودی بخش پاسخ به شبهات مذهبی سایت نیز فعال خواهد شد که در

این بخش پاسخ شبهات مطرح در جامعه مستند به کتب روایی؛ تاریخی و کتب تفسیر قرآن ارائه خواهد شد